

مکتبہ

آئینہ

ادبیات ایران

پہلا جلد

هو العليم

تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد اول

مشمول بر تاریخ ادبیات ایران از ازمنه قدیم تاریخی
تا انقراض ساسانیان

— تالیف —

آقای آقا میرزا جلال الدین همائی اصفهانی

معلم ادبیات

دوره دوم علمی و ادبی مدرسه متوسطه تبریز

چاپ اول

حق تقلید محفوظ و تجدید نظر بهر نحوی که باشد

مخصوص مؤلف و طبع و تجدید دائمی محفوظ

و مخصوص است بکتابخانه « ادبیه »

تبریز ۴ مهر ماه ۱۳۰۸ ۲۲ ع ۲ ۱۳۴۸ ایران

تبریز مطبعه و گراور سازی الکتریکی « شرق »

❖ بسم الله الرحمن الرحيم ❖

❖ خداوندا در توفیق بکشای ❖

یزدانی را سپاس که بستایش و نیایش نیازمند نیست .
زبان شیرین پارسی در شمار السنه ادبی عالم فرد منتخب و ادبیات
ایران در میان ادبیات سایر ملل بهر جهتی دارای مزیت و امتیاز است
(آفتاب آمد دلیل آفتاب) - از آشنا گذشته بیکاسکافی که با علم
و ادب آشنا و از دانش و معرفت بهره ورنند ادبیات فارسی را به چشم
عظمت مینسازند و بر منزلت شایان و مقام شامخ ادبی این زبان يك
زبان و از بن دندان معترفند - بسیاری از دانشمندان شرق شناس خارجه
را میشناسیم که در راه خدمتگذاری بعلم و ادب و کشف آثار علمی
و ادبی و صنعتی و تاریخ ادبیات ایران مالهای فراوان و عمرهای بی بدل
صرف نموده و هر قسم زحمات توان گدازی را بجان و دل متحمل شده
اند تا اطلاعاتی بدست آورده و مقاله ها و کتابها نوشته هدیه هموطنان
و همزبانان خویش ساخته اند - و بسی سرمایه ها خرج کرده و چندین
آثار علمی و ادبی و مؤلفات ذی قیمت مفقود الاثر ما را که خود از
آنها اطلاعی چندان نداشته ایم بزبور طبع آراسته بنظر ما رسانده اند
و از اینجهت خاطر ما را رهین شکران و منت خویش قرار داده اند -
افسوس که ما از خود و همه جا بیخبر و همیشه سفره کسترده را منتظریم
دانشمندان گذشته ما احیاناً اگر راجع به (تاریخ ادبیات ایران

همتی کرده تالیفی ساخته و باخلاف سپرده اند عموماً تذکره شعرا یا قدیمی
فراز تذکره دانشمندان است - آنان بقدر وسع خویش رنج فراوان برده
خدمتهای شایان با ادبیات ملی خویش نموده اند و ما اندازه که توانسته
اند در اینراه بذل مساعی بلیغی کرده جد و جهد بکار برده اند و نام شعرا
و بزرگان و مفاخر ملی خود را زنده نگاه داشته اند - و اگر دائره
مؤلفاتشانرا بیش از این وسعت نداده اند معذورند - زیرا حدی وسیع
تر برای این موضوع (تاریخ ادبیات) در نظر نگرفته بوده اند . -
ولی دانشمندان و اساتید محترم عصر جدید را که بمفهوم جامع این
موضوع آشنا شده اند بسی شایسته بود که عطف توجهی کرده تالیفات
جامعی بسازند و تاریخ ادبیات ایران را بمعنی حقیقی که اکنون در نظر
علمای ادب دارد چنانکه شایسته است با قلم شیرین نکاشته در صحائف
کتب ثبت نمایند و خود و ملتی را سرافراز و جمعی را از زحمت تبع
و سرکشتگی و حیرت آسوده و خلقی را از در بوزگی برادر این و آن بی
نیاز سازند، بیخبران و جاهلان را منشأ انتباه و رهروان از کاروان باز
مانده و نو سفران آواره را شمع آگاهی و دلیل راه شوند .

ایعجب هر چه نشستیم و گفتیم (ماخوشه چین خرمن ارباب دولتیم
باری نگه کن ای که خداوند خرمی) دریغ کردند - چشم ما در راه این
انتظار سفید شد و بوی پیراهنی نشنیدیم، روزنه امیدی باز نکشت و شاهد
مقصود گوشه چشمی بما نشان نداد .

این بنده ناچیز (جلال - همائی) را که از چشم براهان این مقصود
بردم و سالها بدین امید و آرزو گذراندم که ایکاش (دستی از غیب برون

آید و کاری بکند)؛ گاهی این سودای خام بسر میافتاد که از خود
رطب و یابی بهم بافته چیزی در اینموضوع بنویسم و دفتری بسازم
باشد که علاقه مندان علم و ادب از سر غیرت بر خیزند و چنین نکین
سلیمانی را بدست اهریمنی بپسندند و بیاس حرمت علم و ادب و بنام
احیای مآثر ملی و برای دفع اشتباهات ما دامن همت بکمر زده فکری
کنند و خود حق مقام را ادا کنند. باز بخود گفتم « ای ماکس عرصه
سید مرغ نه جولانکه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری » .

بالاخره پس از تأمل بسیار آشفته وار دلی بدربار زده در غیبت مهر
فروزنده شب پره سان بازیگر میدان کشتم و با بضاعت مزجات و خبرت
ناقص که در این باب داشتم مدد از خداوند کار خواسته شروع باین
تألیف ناقابل کردم و باد داشتهای چند ساله خود را که برخی از عمر
کرانمایه بر آن خرج کرده بودم در این وجیزه درج نموده هدیه
پیشگاه ارباب ادب ساختم - هم بدین امید که بنظر خردمندان
لایق بگذره و منتی بر ما گذاشته از اشتباهاتمان آگاهی دهند و حاشا
نه بطریق اقتباس و تقلید بل از راه انتقاد و تحقیق از خود در اینموضوع
چیزی بنویسند و بیش از این ما را از فضائل شان محروم و بی نصیب
نگذارند امید است که هر چه زودتر بآرزوی خود برسیم .

موضوع این رشته تألیف ناقابل ما (تاریخ ادبیات ایران) است

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر در چند بخش :

۱- از ازمنه قدیمه تاریخی تا انقراض ساسانیان مشتمل بر سه دوره :

هخامنشی، اسکندری و اشکانی، ساسانی .

۲ - از انقراض ساسانیان تا حمله مغول - مشتمل بر عصر خلنا و طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و آل زیار و آل بویه و سلاجقه و ابابکان و خوارزمشاهیان و غیر هم از سلاطین غیر مشهور و امرا و فرمانفرمایانی که در بارشان دارای خصوصیتی دخیل در علم و ادب بوده است و محض اصطلاح ایندوره را مینامیم به (عهد برمکی و عباسی) یا (عهد سامانی و غزنوی) یا (عهد ابن سینا و فردوسی) .

۳ - از حمله مغول تا انقراض صفویه - مشتمل بر عصر مغول و ایلخانیان و آل مظفر و تیموریان و ترکمانان و صفویه - و این عصر را مینامیم (عهد مغولی و صفوی) یا (عصر خواجه طوسی و سعدی) .

۴ - از انقراض صفویه تا عهد مشروطیت ایران - مشتمل بر عهد نادری و زندیه و قاجاریه - و این عصر را مینامیم (عهد قاجاری و امیر کبیر) یا (عهد سبزواری و قآنی) .

۵ - از عهد مشروطیت ایران تا کنون که اوائل دوره چهارم بعد از اسلام محسوب میشود .

در این تألیف ضمناً نظری به پروگرام وزارت جلیله معارف برای (مدارس متوسطه) داشته ایم - این است که آموزکاران محترم و محصلین بنوبت خود میتوانند ازین کتاب استفاده کنند .

در خانمه محض قدر دانی میگوئیم: آقا محمدولی مدیر (کتابخانه ادبیه) تبریز الحق در طبع و نشر قسمت اول این رشته تألیف (از

ازمنه قدیم تاریخی تا انقراض ساسانیان) و در فراهم کردن وسایل طبع
قسمت دوم (از انقراض ساسانیان تا حمله مغول) که اکنون در تحت
طبع است همی بسزا کرده است - بنام قدرشناسی از ایشان امتنان داریم
- امید است که وسائل طبع و نشر باقی اجزاء نیز فراهم گشته مقبول
نظر صاحب نظران واقع گردد .



کتاب و مؤلفاتی که در تألیف ما محل اعتماد و مورد استفاده
شده است از فارسی و عربی و فرانسه و غیره بسیار است و در ذیل صفحات
کتاب پاره از ماخذ خود را تصریح کرده ایم - اینک محض نمونه
کتابی چند را که با تألیف ما مناسب بوده و خیلی بما کمک کرده است
یاد و از شماره کتاب لغت و علمی و ادبی و دواوین خطی و چاپی که تعداد
آنها خوانندگرا زحمت میدهد صرف نظر می کنیم .

تاریخ ایران مشیر الدوله (پیرنبا) ، تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی ، در
البتجان ، تاریخ ایران ذکاء الملک ، تاریخ ادبیات ذکاء الملک ، تاریخ اقبال آشتیانی ،
تاریخ گزیده ، تاریخ بیهقی ، تاریخ کامل ابن اثیر ، تاریخ ابو الفدا ، مروج
الذهب ، مقدمه ابن خلدون ، تاریخ نمدن اسلامی ، تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ،
تاریخ الاداب العربی احمد حسن زیات ، حیب السیر ، بغية الوعاء في طبقات النجاة
سیوطی ، نزہة الالباء في طبقات الادباء ابن انباری ، عبون الابناء في طبقات الاطباء
ابن ابی اصیبه ، ابن خلکان ، فوات الوفیات محمد بن شاکر ، یتبئة الدهر ثعالی ،
سلافة العصر ، الوسيط ، روضات الجنات ، الفهرست ابن ندیم ، اغانی ابو الفرج
اصنهانی ، المعاسن والاضداد جاحظ ، عبون الاخبار ابن قتیبہ ، الشعر والشعرا ابن
قتیبہ ، کتاب الصناعین ابی هلال عسکری ، جواهر البلاغه احمد هاشمی ، نقد الشعر
قدامة بن جعفر ، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالی ، البیان والتیین ، علم الادب آب

شيخو ' تاريخ مختصر الدول ' تاريخ الحكما ابن القفطي ' تاريخ الحكما قطب لاهجي
 المعاسن والمساوي ' طبقات الشعراء الجاهلين والاسلام بمحمد بن سلام ' شفاء الغليل فيما
 في كلام العرب من الدخيل احد خفاجي ' نامه دانشوران ' تذكرة مجمع الفصحا '
 تذكرة دولتشاه سمرقندی ' تذكرة هفت اقليم ' تذكرة لباب الالباب عوفی ' تذكرة
 الاوليا شيخ عطار ' المعجم في معايير اشعار المعجم ' چهار مقاله نظامی عروضی '
 تاريخ الفلاسفة حنا اسعد فهمي ' آئينه اسکندري ' آثار الشيعه ' مطلع الشمس '
 عقد الفريد ' نفخ الطيب ' رجال ابو علي باملحقات ' شهریاران گننام ' عالم آرای
 عباسی ' آنشکده آذر ' المآثر والاثار اعتماد السلطنة ' الاقتضاب في شرح ادب
 الکتاب ' خزانه الادب ' تاريخ نکارستان ' تذكرة بهارستان معتمد الدوله منو-
 چهر خان (خطي) ' کنج دانش ' کنج شایگان ' تذكرة شعراي چارمحل اصفهان
 مخزن الدرر بقلم همان ساماني (خطي) ' تذكرة شعراي زمان فتحعلي شاه
 (خطي) تاريخ ادبيات ايران در تحت تأثير آثار ترجمه ادوار دبرون ' معجم الادبا
 ياقوت ' تاريخ الفلاسفة عبد الله بن حسين ' الالفاظ الفارسيه العربيه السبديدي شير
 الفلاسفة اللغويہ جرجي زيدان ' تذكرة خوشنويسان غلام محمد دهلوی ' اساس الاقتباس
 جامع الصنائع ' معيار الاشعار ' قاموس الاعلام تركي ' نفايس الفنون ' آثار المعجم فرصت
 مجله الهلال ' مجله دانشکده ' مجله آينده ' مجله ايرانشهر ' مجله العرفان (منطبعة
 صيدا) ' مجله ارمغان ' مجله کنجینه معارف ' مجله کاوه ' کشف الظنون ' رماض
 العارفين ' طرايق الحقايق ' شرح ادوار صفی الدين ارموی ' خلاصة الافکار في
 معرفة الادوار شهاب الدين صيرفي ' خط خطاطان ' رساله فارابي ' نجات ابو علي سينا
 منطق شفاي ابو علي سينا ' دائرة المعارف استاني ' دائرة المعارف فريد وجدی '

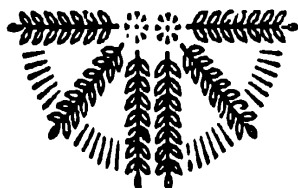
Grammaire Larive et Meury .

Bruvettière, Hist de la française.

Brouvve, A biteraryof persia از ترجمه

Petit Larousse.

Grand Larousse.





* بسم الله الرحمن الرحيم *

مقدمه

هر علمی را تعریف و موضوع و غایتی است که در مقدمه کتاب ذکر آنها خالی از فوایدی نیست - بنا بر این لازم است پیش از شروع بمقصود اشاره بمعنی ادب و تعریف و موضوع و فائده علم ادب و مراد از تاریخ ادبیات بنمائیم تا حدود و فواید این علم فی الجمله برای متعلم واضح گردد سپس داخل مقصود شویم .

تعریف و موضوع و فائده ادب و ادبیات

باصطلاح قدما

کلمات لغویین در معنای لغوی ادب نزدیک بیکدیگر است - ادب

در لغت بمعنی ظرف و حسن تناول است [۱] و ظرف در اینجا مصدر است بمعنی کیاست مطلق یا ظرافت در لسان یا براءت و ذکاء قلب یا حذاقت [۲] و بتعبیر بعضی نیک گفتاری و نیک کرداری و بعضی ادب را در فارسی بفرهنگ ترجمه کرده و گفته اند ادب یا فرهنگ بمعنی دانش میباشد و با علم چندان فرقی ندارد [۳] در تعریف و تحدید ادب اصطلاحی عبارات ادبای متقدمین مختلف

است - بعضی گویند (الادب کل ریاضة محمودة بتخرج بها الانسان فی فضیلة من الفضائل الوسیط ص ۳ الادب کل ریاضة محمودة بتحلی بها الانسان بفضلیة من الفضائل معیار اللغه ص ۶۱ ج ۱) ادب عبارت است از هر ریاضت محموده که بواسطه آن انسان بفضیلتی آراسته میگردد و این معنی منقول از معنی لغوی نادیب و نادب است که در آنها ریاضت اخلاقی مأخوذ است . و برخی گویند (الادب عبارة عن معرفة ما یحترز به عن جمیع انواع الخطا جواهر الادب احمد هاشمی ص ۸) ادب عبارت است از شناسائی چیزی که بتوسط آن احتراز میشود از تمام انواع خطا - و این معنی عرفی منقول از ادب بمعنی حذاقت یا براءت و ذکاء قلب و امثال آنهاست و برخی گویند که (ملکه تعصم من قامت به ما یسینه دائرة المعارف بستانی) ملکه است که صاحبش را از

[۱] الادب محرکه الظرف و حسن تناول قاموس - ادب ادباً ظرف و حسن

تناوله فهو ادیب ج ادباه اقرب الموارد .

[۲] الظرف الکیاسة و قبل انا هو فی اللسان و قبل هو حسن الوجه و الهیة

او یکون فی الوجه و اللسان و قبل البراعة و ذکاء القلب و قبل الحدق اقرب الموارد

[۳] تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملک فروغی ص ۲۳ .

اعمال ناپایسته نگاه میدارد.

و اما علم ادب یا سخن سنجی در اصطلاح قدما عبارت بوده است از (معرفت باحوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن [۱] و بعضی علم ادب را چنین تعریف کرده اند که (علم صناعتی تعرف به اسالیب الکلام البلیغ فی کل من احواله جوهر الادب احمد هاشمی ص ۹) علم ادب علمی است صناعی که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در هر یک از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود - تعریف علم ادب بنا بر مسلك قدما شامل اکثر علوم عربیه بوده است - و در تعداد علوم ادبیه نیز کلمات قدما مختلف است بعضی عدد آنها را هشت دانسته [۲] و برخی بیشتر - یکی از شعراً علوم ادبیه را در این دو شعر جمع کرده است

نحو و صرف عروض بعده لغه ثم اشتقاق و قرض الشعر انشأ

کذا المعانی بیان الخط قافیه تاریخ هذ العلم العرب احصاً

جرجی زیدان مینویسد که علم ادب در اصطلاح علمای ادبیت مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است از قبیل : نحو - لغت - تصریف - عروض - قوافی - صنعت شعر - تاریخ و انساب - و ادیب کسی است که دارای تمام این علوم یا یکی از آنها باشد و فرق ما بین ادیب و عالم آن است که ادیب از هر چیزی بهتر و خوبترش را انتخاب مینماید و

[۱] تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملك ص ۲۴

[۲] والعلوم الادبیه منسوبة الیه وهی ثمانية اللغة والتصریف والنحو والعروض

والقوافی وصنعة الشعر واخبار العرب وانسابهم معیار اللغة ص ۶۱ ج ۱



عالم تنها يك مقصد را گرفته در آن مهارت مييابد [۱]. بعضي كويتند
 اصول علم ادب عبارت است از لغت - صرف - اشتقاق - نحو - معانی
 بيان - عروض - قافیه - وفروع آن عبارت است از خط - قرض الشعر -
 انشاء - محاضرات - تاريخ - وفن بدیع را ذیل و تابع و معانی و بیان
 شمرده اند [۲].

ادب درس و ادب نفس

باید دانست که آنچه در تعریف علم ادب ذکر شد راجع به
 (ادب درس) میباشد که آنرا ادب اکتسابی نیز مینامند زیرا بدرس
 و حفظ و نظر کسب میگردد [۳] و اما ادب نفس یا ادب طبعی بعضی آنرا
 چنین تحدید کرده اند که ادب طبعی عبارت است از اخلاق حمیده و
 صفات پسندیده که با ذات انسان سرشته شده باشد [۴] و مرحوم ذکاء الملک
 فروغی (میرزا محمد حسین متوفی ۱۳۲۵ هـ) در تاریخ ادبیات خود ادب
 نفس را باصطلاح حکما و صاحبان معرفت عبارت دانسته است از دانشهائی
 که اسباب کمالات نفسانی شود از قبیل علم بحقایق اشیاء که از آن
 بحکمت و فلسفه تعبیر نمایند و سایر علوم یادانشها را ادب درسی نامیده

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۹۵ ج ۲

[۲] دائرة المعارف بستانک ص ۶۵۵ ج ۲

[۳] والکسبی ما اکتسبه بالدرس والحفظ والنظر جواهر الادب احمد هاشمی ۱

[۴] وهو فسمان طبعی و کسبی فالطبعی ما فطر علیه الانسان من الاخلاق الحسنة

والصفات المحموده كالکرم والحلم جواهر الادب ص ۸

است مثل حساب و هندسه و طب و جغرافیا که دانستن آنها مستقیماً در طریق استکمال و تزکیه نفس انسانی واقع نمیشود هر چند بطور غیر مستقیم و بقول اهل علم (ثانیاً و بالعرض) یادب نفس کمک مینماید - و مخفی نماید که ما بین تعریف مرحوم فروغی برای ادب نفس و آنچه از جواهر الادب نقل کردیم ظاهراً کمال مبنایت است زیرا فضائل اخلاقی با علمی که موجب کمالات نفسانی میشود خیلی فرق دارد . و آنچه بنظر بدوی میآید این است که فلسفه و حکمت هم جزو ادب آموختنی است (ادب درس) بلی ممکن است ادب درس را دو قسم دانست یکی آنکه مستقیماً موجب تهذیب اخلاق و قوای فطری میشود و دیگری دانشهایی که بطور مستقیم در این طریق واقع نیست - پیش ازین قلمفرسائی در این موضع از وضع رساله ما خارج است .

و اما موضوع علم ادب نزد قدما دو فن نظم و نثر است و غایت این علم مهارت یافتن در آن دو صناعت و فوائد ادبیات و خدماتی که علوم ادبیه مخصوصاً نظم و نثر بعلم و معارف و عالم انسانیت کرده و میکند روشنتر از آنست که بر صاحب ادراکی مخفی باشد - علم ادب انسانرا از لغزش جهالت نگاهداشته موجب کمالات اخلاقی است و در صاحبش بکمنوع هم عالیه ایجاد مینماید که آنرا بر تحصیل امور شریفه و امیدارد و در او حس تعالی و ترقی را بیدار مینماید [۱]

[۱] و فائده انه یبصم صاحبه من زلة الجهل و انه یروض الاخلاق و یلین الطباع و انه یمین علی المروءه و ینهض بالهمم الی طب العالی و الامور الشریفه
جواهر الادب احمد هاشمی

X

ابن خلدون در مقدمه خود مینویسد که علم ادب مانند سایر علوم موضوع مشخصی ندارد که بحث از عوارض ذاتیه آن بشود و تنها مقصود ازین علم همانا ثمره و فائده آن است که اجاده و مهارت یافتن در دو فن منظوم و منثور باشد - و آنچه در طریق حصول این ملکه واقع میشود از قبیل حفظ اشعار و متون اذبیه و نحو - صرف - علم انساب و تواریخ و غیر از اینها از مقدمات این علم محسوب میگردد و از این جهت است که متقدمین از ادبای عرب تعریف این علم را این طور میکردند که (الادب هو حفظ اشعار العرب و اخبارها و الاخذ من کل علم بطرف) ادب عبارت است از حفظ اشعار و اخبار عرب و بهره یافتن از هر علمی باندازه حاجت .

بعقیده نگارنده اگر موضوع علم ادب را بنا بر طریقه و اصطلاح ادبای باستانی همان دو فن نظم و نثر قرار بدهیم ولیکن با قید حیثیت (از قبیل : مطبوعیت و ناگوارائی در طبع یا خوبی و بدی و درستی و نادرستی و نظایر آنها) و تعریف جواهر الادب را [۱] تعریف این علم بدانیم در جامعیت و مانعیت این تعریف (بقول اهل منطق طرد و عکس) چندان خللی وارد نخواهد آمد - و بنا بر این آنچه را قدما جزو علوم ادبیه شمرده اند یکدسته داخل مسائل و دسته دیگر جزو مقدمات و مبادی این علم خواهد بود و نظر بارتباط کاملی که مابین علم ادب سایر فنون و علوم موجود است هر قدر دایره معارف و علوم وسیعتر

[۱] علم صناعی تعرف به اسالیب الکلام البلیغ فی کل من احواله

میشود بوسعت محیط علم ادب و ادبیات افزوده خواهد شد -
واسب این است که بجای علم ادب صناعت ادب تعبیر شود [۱].

ارکان علم ادب [۲]

ارکان علم ادب چهار چیز است .

اول قوای فطری عقلی و آن پنج چیز است: ذکاء - خیال -
حافظه - حس - ذوق. [۳]

دویم قوانین و اصول نظم و نثر و حسن تألیف و انواع انشاء و شعر
و فنون خطابه .

سوم مطالعه تصانیف بلغا و تتبع وافی در جزئیات آنها .

چهارم کثرت ارنیاض و تندوب در سبکهای ادبای قدیم و ناسی بفصحا
و بلغا در حل و عقد نظم و نثر .

* توضیح *

چون در طی مطالب گذشته ذکر کردیم از علوم ادبیه رفت لازم

[۱] رجوع شود بکتاب *فلسفه و کلام مخصوصاً شرح هدایه ملاصدرا* در فرق
مابین علم و صناعت و اینکه صناعت علمی است که متعلق بکیفیت عمل ذهنی یا خارجی است .
[۲] مأخوذ از جواهر الادب احمد هاشمی و کتاب البیان و التبیین و کتاب
المثل السائر .

[۳] مراد ازین قوی ترتیب ذکر آنها این است ۱ - استعداد نام برای ادراک
علوم و معارف ۲ - قوه حفظ صور محسوسات ۳ - قوه حفظ معانی ۴ - قوه
تأثر از مدرکات ۵ - قوه درک لطایف و دقائق .

X

دانستیم که برای ایضاح اشاره بتعریف هر يك از آنها بشود تاخوانندگان آگاه باشند و متعلمان کور کورانه نکندزند و شرح و بسط مجملات را بعهده آموزگاران مطلع محول میسازیم .

* علوم ادبیه *

باید دانست که معانی معقوله را بدون واسطه الفاظ نمیتوان از دیگری فهمید و نه میتوان بدیگری فهمید پس افاده و استفاده موقوف بلفظ است و اگر احوال لفظ منضبط نباشد امر تفهیم و تفهم مختل میشود - از اینرو علما در ضبط احوال لفظ علمی را استخراج و مدون ساخته اند و آنها را علوم ادبیه نامیده اند و ادب درسی ذاتاً و ادب نفس بواسطه مربوط با نهاست - پس علوم ادبیه متعلق باحوال الفاظ است .

نظر باینکه در تشخیص علمی که مستقیماً متعلق باحوال لفظ است مابین علما اختلاف نظر است مثل اینکه بعضی علم قرائت را داخل علوم ادبیه شمرده اند و برخی خارج - با آنکه بعضی علم بدیع را علم مستقل دانسته اند و برخی آنرا تابع معانی و بیان شمرده اند در عده علوم ادبیه علمای ابن فن اختلاف دارند. ابن انباری [۱] اقسام آنرا هشت دانسته و زنجشیری [۲] در کتاب قسطاس عده آنها را دوازده ذکر کرده و قاضی زکریا [۳] در حاشیه بیضاوی بچهارده

[۱] عبدالرحمن معروف (ابن انباری) از علمای عربیت و ادبیت (۵۷۷-۵۱۳)

[۲] محمود بن عمر بن محمد بن عمر خوارزمی (۵۳۸ . ۴۶۷)

[۳] قاضی عمید الدین زکریا بن محمود قزوینی از محدثین و علمای عربیت و

قائل شده و علم قرائت را هم داخل علوم ادبیه شمرده است (نظر
 باینکه هر چند کلام خالق است ولی با اسلوب کلام مخلوق است)
 در کتاب نفایس الفنون (تألیف محمد بن محمود امین در زمان ابو
 اسحق بن محمود شاه) علوم ادبی را مشتمل بر پانزده فن دانسته است [۱]
 و بعضی بیشتر از اینها گفته اند و برخی کمتر .

سید شریف [۲] قائل باین است که علوم ادبیه دوازده است و
 در وجه تقسیم بدوازده قسم چنین ذکر میکند که :

علم ادب اولاً منقسم بدو قسم میشود : اصول، فروع . اما
 اصول علم ادب هشت است زیرا علوم ادبیه متعلق بالفاظ است و در
 اینصورت یا گفتگو از وضع مفردات و مواد و هیأت آنها میشود
 بطور اطلاق این (علم لغة) است - و یا اینکه بحث فقط از حیث صور
 و هیأت میشود و این (علم صرف) است - و یا از حیث انتساب بعض
 کلمات ببعض دیگر در اصالت و فرعیّت (علم اشتقاق) است . و یا اینکه
 مطلقاً بحث از مرکبات میشود و این هم چند قسم دارد زیرا :
 اگر گفتگو از اصل هیأت ترکیبیه و تادیبه معانی اصلی بشود (علم
 نحو) است -- و اگر باعتبار افاده معانی باشد غیر از معانی لغوی (علم
 معانی) است - و اگر باعتبار کیفیت افاده معنی باشد در مراتب وضوح

[۱] خط - لغت - تصریف - اشتقاق - نحو - معانی - بیان - بدیع - عروض -

نوافی - تقریب - علم امثال - علم دواوین - انشاء - علم استنباه

[۲] علی بن محمد جرجانی استرآبادی معروف به سید شریف از علمای مشهور

و خفاء (علم بیان) است و (علم بدیع) از لواحق معانی و بیان و داخل در آنهاست - و اگر بحث از مرکباتی بکنند که دارای وزن هستند دو قسم دارد زیرا اگر از حیث وزن گفتگو شود (علم عروض) است - و اگر از حیث اواخر ابیات بحث شود (علم قافیه) است .

و اما فروع چهار علم است - زیرا : اگر بحث متعلق بنقوش کتابت باشد (علم خط) است و اگر مختص بکلام منظوم باشد (قرض الشعر) است - و اگر اختصاص بکلام نثر داشته باشد (انشأ) است و اگر بهیچکدام اختصاص نداشته باشد علم محاضرات است و فن (تاریخ و انساب) داخل در این قسمت است [۱] بهتر این است که از نقل اقوال متقدمین خود داری نموده بتعریف هر يك از علوم ادبیه پردازیم :

۱- علم صرف : علمی است که از احوال ابنیه کلمات گفتگو مینماید - و مراد از احوال ابنیه عوارضی است که بر جوهر کلمات طاری میشود از قبیل : حرکات و سکونات و زیادت و حذف و قلب و ادغام و ابدال و مانند آنها از هیآتی که عارض کلمه میشود - مثل اینکه کوئی فلان لفظ فلان وزن را دارد یا آنکه کوئی الف در لفظ آبر (ابر هفت کشور بود پادشا یکی شاد دل باشد و پارسا) زائد است . یا آنکه زمی و آوا و شاباش مخفف زمین و آواز و شاه باش است (حروف ن و ز و د حذف شده است) - یا آنکه حرف (ز) گاهی به (ج) بدل میشود مانند سوج (سوز) روح (روز) و

امثال آنها - یا آینده در دُنْب و سُنْب پس از ابدال و ادغام سَم و دَم حاصل شود و در شب پره شیره شود بقلب و ادغام

۲ - علم لغت : علمی است که گفتگو میکند از مدلولات وضعیه مفردات و همچنین در وضع مرکبات و دلالت بر معانی جزئیه [۱] چنانکه گویند مثلاً (در) بمعنی قلعه و (پُلوان) بلندی اطراف زمین زراعت است که مردم از آنجا آمد و شد کنند و معنی ترکیبی آن پل مانند باشد .

۳ - علم اشتقاق : علمی است که بحث میکند از کیفیت خارج شدن بعضی کلمات از بعضی دیگر بواسطه تناسب جوهری که مابین آنها موجود است باصالت و فرعیت - بعبارة اخری اشتقاق آنست که مابین دو لفظ تناسبی در اصل معنی با ترکیب موجود باشد پس یکی را اصل و دیگری را فرع قرار دهند - اصل مشتق منه و فرع مشتق نامیده میشود اشتقاق منقسم میشود بسه قسم : صغیر - کبیر - اکبر .

اشتقاق صغیر آنست که میان دو کلمه در حروف و ترتیب آنها تناسب باشد مانند نصر و نصر در عربی و سوخت و سوز با سوخت و سوز (مصدر مرخم در باید سوخت و سوز گداز) در فارسی .

اشتقاق کبیر آنست که مابین دو کلمه تناسب در لفظ و معنی باشد ؛ و ترتیب حروف مانند جَبَد و جَذَب در نازی و خِنیا و خینا

[۱] توضیح فرق مابین وضع شخصی و وضع نوعی و اینکه مرکبات وضع دارند

یا نه ؟ موكور نكتب مفصله ادبی از قبیل مطول و شرح مفتاح سکاکی میشود .

در پارسی [۱].

اشتقاق اکبر آنست که میان دو کلمه تناسب در مخرج باشد مانند
لهق و نطق در عربی و سنیغ و سنیخ در پارسی [۲].

بعضی [۳] اقسام اشتقاق را اینطور تعریف کرده اند که اشتقاق صغیر
آنست که رد صیغ مختلفه کنند باصلی واحد بی تقدیم و تأخیر آنحروف
جهت اشتراك ایشان در جمیع حروف و معانی (مانند برید و میبرد -
برآن - برنده - برندکی - بزش که از بریدن مشتق شده اند) . و
اشتقاق کبیر عبارت است از رد صیغ مختلفه با معنی واحد جهت اشتراك
در جمیع حروف اصول باعتبار تقدیم و تأخیر آنحروف یا باعتبار اختلاف
حرکات چنانکه گویند ترکیب مال که وضع آن جهة جمعیت است و
این معنی در مال و امل و ملأ و الم ظاهر است (یعنی تمام آنها در
معنی واحد مشترکند) - و اشتقاق اکبر عبارت است از رد صیغ مختلفه
بمعنی واحد جهة اشتراك در اکثر حروف چنانکه گویند روح و ربخ
و راح هر سه مشترکند در لطافت و قوت (یعنی تمام آنها در يك معنی
متناسب هستند) .

برخی از علمای این فن تقسیم را بطور دیگر ذکر کرده اند [۴] که

[۱] بنا بر اینکه هر دو صحیح باشد مطابق ضبط برهان جامع .

[۲] آنچه در شرح اقسام اشتقاق در اینجا ذکر شد منقول است از دائرة

المعارف بستانی .

[۳] نفایس الفنون

[۴] رجوع شود بکشف الظنون وحاشیه صید نعمة الله بر شرح جامی .

نقل آنها در اینجا تطویل بلاطائل است .

تنبیه فرق ما بین علم صرف و اشتقاق این است که در علم اشتقاق

گفتگو میشود از تناسبی که میان دو کلمه از حیث ماده موجود است مانند سوختن و سوخت و در علم صرف بحث میشود از تناسبی که ما بین دو لفظ از حیث هیئت و کیفیت بناء موجود است مانند سوخت و دوخت . بعبارة اخری مدلول ماده الفاظ از علم لغت معلوم میشود و تناسبی که ما بین آنها موجود است اگر تناسب جوهری و مادی باشد از علم اشتقاق معلوم میشود و اگر بحسب شکل و صورت باشد از علم صرف - پس رتبه علم اشتقاق بعد از لغت و قبل از علم صرف است .

بلی اغلب در مولفات ادبی ابواب مخصوص بعلم اشتقاق را جدا گانه ننوشته اند بلکه در ضمن ابواب و مباحث صرف مباحث اشتقاق را آورده اند - همین امر باعث اشتباه بعضی شده است که ما بین این دو علم را فرق نگذاشته اند :

۴- علم خط : علمی است که بواسطه آن شناخته میشود کیفیت

تصویر الفاظ و نقوش کتابت مانند اینکه هاء غیر ملفوظه در جمع به (ها) کجا نوشته میشود مثل (لاله ها) و کجا حذف آن ممکن است مثل

(سایها در جمع سایه) - یا اینکه واو معدوله در کدام از کلمات

نوشته میشود مثل (خواندن - خواهش) - یا آنکه در کجا خوار

نوشته میشود و در کجا خار و همچنین در خواستن و برخاستن - و مثل

اینکه تنوین منصوب در همه جا بصورت الف نوشته میشود مگر در تاء

مدوره مانند (عجالة - نسبة) و همزه مانند (جزء فجزء) . صاحب
نقائس الفنون خطاطي بمعنى خوشنویس را هم داخل این علم شمرده
است [۱].

۵ - علم نحو: علمی است که بواسطه آن شناخته میشود احوال
کلمه و کلام از حیث اعراب و بناء - و بیشتر مورد استعمال این علم
در لغت عربی است و در فارسی خیلی کم و بندرت یافت میشود مثل
اینکه بگوئیم علامت اضافه و وصف کسره است مانند (آب حوض -
مرد نیک) و معدودی از نظائر آن .

۶ - علم معانی: علمی است که بیان میکند حالات لفظ از حیث
مطابقت کلام بامقتضای مقام مانند بحث در محجاز عقلي (اسناد شیئی
بغیر ما هو له) مثل:

* نظامی *

از آن سرور است این کاخ دلاویز که تا جا کرم کردی کویدت خیز
و مانند اینکه در کجا موجبات ذکر مسند الیه موجود است
چنانکه گوئیم (خدا رزاق است) و در کجا مقتضی حذف آن در
کار است مثل:

* حافظ *

صبح است و راله میچکد از ابر بهمنی ساقی ز جای خیز و بده جام بکمنی
[۱] صک تعلیم و خوشنویسی خط کنونی فارسی و عربی مطابق عقیده نگارنده
بن نقاشی و صنایع مستظرفه خیلی نزدیک است .

۷- علم بیان: علم باموری است که میتوان بوسیله آنها مطلبی را بطرق مختلفه در وضوح و خفا ادا کرد - مباحث تشبیه و استعاره و کنایه و حقیقت و مجاز داخل در مباحث این علم است .

۸- علم بدیع - علمی است که بواسطه آن وجوه کلام بلیغ شناخته میشود - صنایع بدیعیه خواه لفظی باشد و خواه معنوی بسیار است که در کتب مخصوصه بدین علم مسطور است .

۹- علم عروض - از بحور و اوزان شعر گفتگو مینماید - بحث در تقطیع با فاعیل و تعیین بحور مختصه و مشترکه و تفکیک دوائر در عده این فن است .

۹- علم قافیه - معرفت احوال اواخر ابیات است مانند اینکه قافیه چیست؟ و حروف ناسیس و دخیل و قید و ردف و روی کدامند؟ و در قافیه رعایت کدام از حروف و حرکات لازم است؟ و عیوب قافیه چیست؟ و امثال آنها

۱۰- قرض الشعر یا نظر الشعر - علمی است که در آن بحث میشود از حالات کلمات شعریه نه از جهت وزن و قافیه بلکه از حیث خوبی و بدی و شایستگی و عدم شایستگی آنها - بعقیده بنده اهمیت این علم در عالم شاعری زیادتر از عروض و قافیه و امثال آنهاست - زیرا جهت عمده که رعایت آن بر شاعر (و همچنین بر دبیر) لازم است رعایت صحت استعمال الفاظ و ادای معانی است متأسفانه در این زمان کمتر رعایت اینگونه از ضروریات علم ادب میشود و هر کس رطب

و بابسی بهم بیافد و از ادبیت بلافد آنرا ادیب اریب مینامند .
 باری خطاهائی که در شعر اتفاق می افتد گاهی لفظی است باینده منی
 که لفظی صحیح یا بمورد خود واقع نشده است و گاهی معنوی بطوری
 که معنی رکاکت دارد یا چیزی از آن فهمیده میشود که مراد متکلم
 نیست و مقام مقتضی نبوده است - و در ضمن چند مثال مطلب روشن
 می گردد .

* بهرامی گفته است *

- * چکوئی کر همه حرّان چنو بوده است کس نیزا *
- * نه هست ا کنون و نه باشد و نه بوده است هر کیزا *
- * بکاه خشم او گوهر شود همرنگ شو نیزا *
- * چنو خشنود باشد من کنم زانفاس قرمیزا *

در این شعر بیرون از تشبیه بارد و استعارت ر کیک و ترکیب
 نمهدب دو عیب است یکی زیادت یاء هر کیز و قرمیز و دوم زیادت
 الف اشباع [۱] .

* خاقانی گوید *

زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان هم عمر خیامی هم عمر خطاب
 که صاحب المعجم (ص ۲۷۰) برای تشدید مخفف مخصوصاً در
 کلمات تازی که از زیادات قبیح است شاهد آورده است .

[۱] المعجم فی معایر اشعار المعجم تألف شمس الدین محمد بن قیس رازی در
 اوائل مائه هفتم هجری (ص ۲۶۷) .

* مسعود سعد *

کمانم از پی آن تیر و ار قامت تو وزو مرا همه درد و غم است قسمت و تیر
 مرا نشانه تیر فراق کرد و هکر ز کسی شنید که باشد کمان نشانه تیر
 لفظ (هکر ز) را بمعنی هرگز استعمال کرده است و حال آنکه
 در صحیح لغت دربی هکرز نیست و مستعمل هرگز است [۱].

* رافعی گوید *

معطی نشود مردم مسک بتعاطی احور نشود دیده ازرق بتکحل
 مرادش این است که شخص مسک بتکلف بخشنند کی بخشنده نشود
 چنانکه صاحب چشم ازرق بتکلف سرمه سیه چشم نکردد - و همانا
 پنداشته است که تعاطی باب تفاعل است از اعطا و حال آنکه تعاطی در
 لغت عرب جرأت و اقدام است و از اعطا مشتق نیست و بدان تعلق
 ندارد و اگر کفک معطی نشود مردم ممسک بتسخی راست بودی و لکن
 او خواسته است که محانت معطی و تعاطی بجای آرد.

* بلفرج [۲] گوید *

دبدار خواست چشم زمانه ز قدر تو در کوش او نهاد قضا لن ترانیا

[۱] المعجم (س ۲۷۷)

[۲] ضبط ابن کله بدینصورت ماخوذ از المعجم طبع ادوارد برون انکلیسی و
 تصحیح میرزا محمد قزوینی است و شاید مانند بلعجب و بنهوس که صورت کتابتش
 همین است و بل بمعنی صاحب و سیار است نه آنکه در اصل ابوالعجب باشد (ماخوذ
 از حواشی هدایت برفقه المصدر).

چون جواب زمانه نه قدر او میدهد لن ترانی درست نباشد الا
 آینده تصحیح آنرا وجهی توان گفت یعنی قضا زمانه را از عدم
 امکان آن دیدار بدین عبارت اعلام داد که موافق لفظ قرآن بود و
 در زبان عوام است که چون از کسی چیزی طلبند ناسنکند و انکس
 ضت کند و گوید نمی توان دید گویند آیت لن ترانی میخواند [۱]

﴿ عمان سامانی [۲] گوید ﴾

هر چه باشد نوعی را دختری ماده شیراکی کم از شیر نری
 و در این شعر دو عیب هست یکی آنکه تعبیر (هر چه باشد)
 در موقع مدح و ستایش موهم خلاف مقصود است و دیگر آنکه لفظ
 (ماده) رکیک است و اگر (شرزه شیرا) گفته میشد رکا کتی نداشت
 و همانا شاعر خواسته است که در مقابل نر ماده آورده باشد .

﴿ مثال تازی ﴾

ابو تمام گوید :

کریم متی امدحه امدحه والوری معی و اذا مالته لته وحدي
 صاحب بن عباد [۲] بر ابو تمام عیب گرفته است که در مقابل مدح

[۱] المعجم

[۲] میرزا نورالله عمان سامانی از شعرای زمان ناصرالدین شاه است و این شعر

از کنجینه الاسرار اوست ، خطاب بحضرت زینب علیها سلام الله .

[۳] اسمعیل بن عباد طالقانی ملقب به (صاحب) از اعظام علمای ادبیت است

(متوفی ۳۸۵)

ملاحت صحیح نیست بلکه صواب این است که در مقابل مدح ذم یا هجاء بیاورند. دیگری نیز در همین شعر بر ابو تمام عیب گرفته است که تکرار لفظ (امدحه) خوب نیست زیرا دو حرف (حاء - هاء) از حروف حلق هستند که در لغت عرب ثقیل شمرده میشود .

ادبای قدیم در این امر خیلی دقت و احتیاط میکردند حتی اینکه سعی میکردند طوری شعر بسازند که در موقع تقطیع هم لفظ رکیکی در نیاید مانند (ای تاج دولت بر سرت وی نور عزت رهبرت) و در ابراد مضامین و الفاظ کاملأ رعایت مقتضیات وقت و حالات را میکردند. مسعود رازی برای اینکه موقع را شناخت گرفتار حبس شد -- بیتهقی در ضمن وقایع سال ۴۳۰ میگوید ادیر رضی الله عنه (سلطان مسعود بن محمود غزنوی مراد است) بجهش مهرگان نشست روز سه شنبه بیست و هفتم ذوالحجه بسیار هدیه و نثار آوردند و شعرار را هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را به هندوستان فرستاد که گفتند که او قصیده گفته است و سلطانرا نصیحتها کرده در آن قصیده و این دو بیت از آن قصیده است :

مخالفان تو موران بدند مار شدند برار از سر موران مار گشته دمار
 مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر که اردها شود ار روزگار یابد مار
 این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود و شعرار را
 باملوک این نرسد [۱] .

نگفته‌نماند که موقع ناشناسی غیر از ترس و عدم جرأت بر اظهار حقایق است و شاعر یا منشی بایستی در موقع خود جسور و بی پروا بوده. حقایق را بهر نحوی که باشد بانهایت جرأت و شجاعت ادبی اظهار نماید - بالاخره ادیب باید شجاعت ادبی هم داشته باشد (موارد را باید از یکدیگر امتیاز داد) و موقعی را که بی‌هقی ذکر میکنند مصادف با زمانی بوده است که آتش فتنه سلاجقه در خراسان رفته رفته بالا گرفته و سلطان مسعود را زکیران ساخته است. و معنی لغوی (قرض و قرض) هر دو با شرحی که ذکر شد بی تناسب نیست رجوع بلفت شود.

۱۱۸ - علم انشاء - انشاء در لغت بمعنی شروع و ایجاد

و وضع است و در اصطلاح علمی است که بواسطه آن شناخته می شود کیفیت استنباط معانی و تألیف آنها و تعبیر از آنها بلفظی که لایق مقام باشد [۱] و در انشاء تمام علوم دخالت دارد و شخص منشی از هر فنی استمداد میجوید.

بعضی چنین گفته اند که (علم انشاء یعنی انشاء نثر علمی است که در آن گفتگو میشود از کلام نثر از حدیث اینکه دارای فصاحت و بلاغت است و مشتمل بر آداب معتبره نثر ادباً در عبارات پسندیده که لایق مقام است - و این علم استمداد از جمیع علوم دارد مخصوصاً حکمت

[۱] علم يعرف به کیفیت استنباط المعانی و تألیفها مع التعبير عنها بلفظ لایق

بالمقام وهو مستمد من جمیع العلوم جواهر الادب ص ۱۰

عملی [۱] نظامی عروضی [۲] در صدر مقاله اول از چهار مقاله تعریف بالنسبه جامعی در ماهیت دبیری ذکر کرده است و آن این است (دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اغراء و بزرگ کردنیدن اعمال و خرد کردنیدن اشغال و ساختن وجوه نذر و عتاب و احکام و فائق و از کار سوابق و ظاهر کردنیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه با روجه اولی و احری ادا کرده آید [۳]. تعریف چهار مقاله شامل اغلب اقسام نثر است چنانکه شرح آن در این وجیزه بیاید.

۱۲۴ - علم محاضرات - محاضره در لغت تقریباً بمعنی

محاوره و حاضر جوابی است (المحضره ان یجیب الواحد صاحبه بما یحضره من الجواب و منه قولهم فلان حسن المحاضره - اقرب الموارد) و در اصطلاح عبارت است از اینکه برای دیگری کلامی بیاورند که مناسب مقام باشد از جهت معانی وضعیه یا از جهت ترکیب مخصوصی

[۱] علم الانشاء ای انشاء النثر یبحث فیہ عن المنثور من حیث انه بلیغ و فصیح و مشتمل علی الادب المعتبره عندهم فی العبارات المستحسنه و اللأئقة بالمقام وله استمداد من جمیع العلوم سیما الحکمة العلیه کشف الظنون ص

[۲] ابوالحسن احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف بنظمی عروضی از شعراً و نویسندگان قرن ششم هجری و تاسنه ۵۵۰ قطعاً در حیات بوده است

[۳] چهار مقاله عروضی ص ۱۴.

که آن کلام دارد [۱] بعبارة اخري علم محاضر، عبارت است از مناسب گوئي و حاضر جوابی و حسن محاورت و بدیهه گوئی هم داخل همین فن است - این علم در ضمن علوم ادبیه اهمیت بسزائی دارد و شخصی که دارای این ملکه است هر نزد همه کس مطبوع و مقرب واقع میشود - این فن از هر فنی بیشتر باعث جلوه و رونق کلام و متکلم است و از همین جاست که اغلب اساتید باستانی^۱ در تحصیل این ملکه بسیار سعی می کرده و دیگران را فوق العاده بر این امر توصیه مینموده اند و بعضی از ادبای قدیم ما [۲] مخصوصاً در خدمت پادشاهان هیچ چیز را بهتر از بدیهه گفتن نمیدانند و میگویند بدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلسیها بر افروزد و شاعر بمقصود رسد و آن اقبال که رودکی از آل سامان دید به بدیهه گفتن و زود شعری کس ندیده است - و نیز گویند [۳] شاعر باید که در مجلس محاورت خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی برای یافتن. این ملکه اولاً باید شخص صحیح الطبع و جید الرویه و بالاخره دارای طبع سلیم و سلیقه مستقیم باشد و ثانیاً در انواع علوم متنوع و از آداب و رسوم کاملاً مطلع باشد و اشعار و کلمات اساتید قدیم و جدید را بسیار مطالعه کند و همواره در نظر بگیرد و آثار منتخبه آنان را از بر داشته باشد.

[۱] ماخوذ از کشف الظنون .

[۲] مانند نظامی عروضی در چهار مقاله ص ۳۵

[۳] چهار مقاله ص ۳۴

صاحب چهار مقاله علاوه بر انواع علوم ادب از قبیل: عروض قافیه - نقد الشعر و امثال آنها گوید (شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که در آمد و بیرون شدن ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد [۱] ه)

هر چند صاحب چهار مقاله رعایت این شروط بر شاعر لازم دانسته است ولیکن باید دانست که اینگونه دقایق را رعایت کردن بر عهده هر ادیبی فرض و هر متکلم نویسنده را موجب مزید رونق و طراوت سخن و انگارش است - باری برای تقریب بذهن چند مثال ذکر میکنم:

روزی طغانشاه بن الب ارسلان بایکی از ندیمان خود موسوم به (احمد بدیهی) نزد میباخت اتفاقاً امیر دو مهره درشش گاه (خانه شش) داشت و احمد بدیهی دو مهره در یک گاه (خال خانه) و نوبت ضرب با امیر بود شاه چنانکه رسم بازیگرهاست احتیاط کرد و دوشش خواست اتفاقاً دو یک آمد - امیر بسیار در خشم شد بطوریکه اغلب ندیمان ترسیدند - ابوبکر ازرقی در همان مجلس این دو بیت را ساخت و مطربان خواندند و بالمره دفع دلتنگی و غضب از امیر طغانشاه شد و بر

سر نشاط آمد و ازرقی راصله فراوان داد [۱].

* گر شاه دوشش خواست دو يك زخم افتاد *

* ناظن نبری كه كعبتين داد نداد [۲] *

* آن زخم كه كرد رأی شاهنشاه ياد *

* در خدمت شاه روی بر خاك نهاد *

و همچنین همانند این رباعی که امیر معزی گفته است در ماه قمری
که سلطان ^{بلک} سلجوقی کمان گروه ~~مهم~~ [۳] در دست داشته و باعلاء
الدوله امیر علی فرامرزا استهلال میکرده و شاه ماه را دیده است .
ای ماه چو ابروان باری کوئی یانی چو کمان شهریاری کوئی
نعلی زده از زر عیاری کوئی بر کوش سپهر کوشواری کوئی
امیر معزی (متوفی ۵۴۲) بواسطه این رباعی تقرب حاصل کرد
و ملکشاه را [۴] خوش آمد واسی . از اسبهای خاص بوی عطا کرد -
مجدداً معزی فی البدیهه این رباعی را انشاد کرد :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاك مرا بر زبر ماه کشید

چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

و این رباعی بیشتر سبب تقرب و احترام او نزد شاه گردید و

[۱] چهار مقاله ص ۴۹

[۲] در بعضی تذکره ها بجای داد (داو) با او ضبط شده است و کعبتین

دو جسم مکعب است که از يك تاشش بر آن نقش کنند و بدان نزد بازند .

[۳] کمانی که در آن گلوله نهاده رها کنند غیاث اللغات

[۴] سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی جلوس (۴۶۵) وفات (۴۸۰)

بیش از پیش مورد مراجع ملوکانه واقع گشت - و مانند این حکایت که صاحب مجمع الفصحا ذکر میکند [۱]:

گویند وقتی سلطان محمود غزنوی در میدان اسب سواری و گوی بازی از اسب افتاده چهره اش خراشیده شد - حکیم عنصری این رباعی را در معذرت گفته سلطان اسب را بوی بخشیده بود .

شاه ادبی کن فلک بد خورا کاسیب رسانید رخ نیکو را
 کر گوی خطا رفت بچو کانش زن و راسب غلط کرد بمن بخش او را [۲]
 گویند اسب را بوی بخشید و او بعد از تصاحب اسب این رباعی را گفته :

رفتم بر اسب تا که زارش بکشم [۳] کفتا بشنو نخست این عذر خوشم
 نه کتاو زمینم که جهان بر گیرم فی چرخ چهارم که خورشید کشم
 حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده [۴] این دو رباعی را نسبت بمعزنی و این قصه را عیناً نسبت باو و سلطان سنجر سلجوقی میدهد .
 و همچنین است رباعی که عنصری مرتجلاً انشاد کرده است در موقعی که سلطان محمود غزنوی در حالت مستی ایاز را بربیدن زلفین خویش امر داده و ایاز اطاعت کرده است و بعد از زوال مستی در

[۱] ص ۳۶۶ ج ۱

[۲] در بدیع این شعر را برای حسن طلب شاهد میآورند

[۳] تا زجورش بکشم در بعض تذکره ها ضبط است و در پاره (بجرمش)

[۴] ص ۸۲۵

X

هنگام صبح شاه پشیمان و سخت تندل شده است - حکایتش در چهار مقاله نظامی عروضی بتفصیل مذکور است [۱] .

کی عیب سرزلف بت از کاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سر و زیراستن است
و ممکن است قصه قبضی و حجاج را که در کتب ادبیه [۲]
مسطور است بمناسبتی داخل این باب دانست .

خلاصه : امثله نازی و پاری در این باب بسیار است و کتبی
مخصوص اینموضوع تألیف شده است نظیر (محاضرات الادبا و محاورات
الشعرا تألیف راغب اصفهانی [۳]) .

این نکته را باید در نظر داشت که مناسب گوئی بمعنائی که
ذکر شد غیر از مطابقت کلام با مقتضای حال است که در هر جا و بر هر
متکلم بلیغ ادبی لازم است و فن محاضره یکنوع مزیت و فضیلت مخصوصی
است که در پاره از اشخاص ادیب ذاتاً بادر اثر ممارست زیاد حاصل
میشود و داخل علل قوام کلام ادبی نیست .

(تکمیل)

دسته از علوم هست که برخی از ادبا آنها را مستقلاً جزء

[۱] مقاله دوم ص ۴۰ طبع برلین

[۲] مانند مطول در ابراد کلام برخلاف مقتضی الظاهر

[۳] حسین بن محمد بن مفضل از مشاهیر علمای ادبیت و حدیث و نظم و نثر و فاش

علوم ادبیه شمرده اند و بعضی آنها را داخل در آنچه ذکر کردیم دانسته اند - مشهور از آنها بقرار ذیل است :

۱ - علم تاریخ و قصص - عبارت است از معرفت

احوال گذشتگان و وقایع ایام و شرح حالات و تولد و وفات اشخاص از قبیل : سلاطین و امرا و رجال بزرگ و دانشمندان و رسوم و آداب ملل و طوائف عالم .

۲ - علم انساب - علمی است که بواسطه آن روابط

خویشاوندی مابین قبائل و طوائف شناخته می شود بطوری که اصول و فروع مرده و نژادی از یکدیگر انفکاک پیدا کند .

۳ - علم مسالك و همالك - معرفت اسامی و احوال

بلدان و بقاع .

بعضی این علم را از مقدمات علم انساب و تاریخ شمرده و آنها را

یکسره از مقدمات فن محاضرات دانسته اند .

۴ - علم احاجی و اغلوطات - احاجی جمع احجیه

واحجیه در لغت بمعنی کلمه مغلق مشکل است - اغلوطه در لغت بمعنی

کلام یا مسئله مشکلی است بطوریکه شخص را با اشتباه می اندازد [۱]

[۱] اقرب الموارد .

در این علم بحث میشود از الفاظ و ترکیباتی که بحسب ظاهر مخالف با قواعد قیاسیه هستند و تطبیق آنها با قوانین مقررده میسور نیست [۱] و علم لغز نیز داخل در همین علم است .
 بعضی علم احاجی و اغلوطات را از فروع لغت و نحو و صرف دانسته اند [۲] .

۵ - علم امثال - عبارت است از معرفت اقوال سائره و

اطلاع از خصوصیات آنها و اینکه منشأ پیدایش هر مثل باشد مثل چیست و مضرب و مورد استعمالش کجاست؟

۶ - علم دواوین - معرفت اشعار مدونه و تراکیب

مصنوعه را علم دواوین نامیده اند .

ابن علم و علم امثال را صاحب نفایس الفنون در عداد علوم چهارده گانه ادبیت (بنا بر عقیده خودش) شمرده است .
 بعضی عده دیگری از علوم را هم داخل علوم ادبیه شمرده اند که در ضمن مطالب آتی به اشاره بدانها میشود .

عقیده نگارنده راجع بعلوم ادبیه

هر کس راجع بعلوم ادبیه و تعداد آنها چیزی میگوید - عقیده

[۱] علامه زحشری جاراله محمود بن عمر (متوفی ۵۳۸) کتاب محاجات را در این

فن تألیف کرده است .

[۲] کشف الظنون .

حقیر در اینمورد این است که : شخص ادیب ما هر بواسطهٔ یکنوع احساسات و ادراکات ممتازه که مخصوص باوست برای ایجاد کلامی چند مرحله را می پیماید - نخستین در دریای فکر و اندیشه فرو می رود و بجستجوی لالی افکار بدیع درین بحر پهناور غوطه ور میشود تا گوهرهای گرانبهائی بچنگ میآورد - بعد از آن آنها را در عالم تفکر زیر و رو کرده پنظم و ترتیبشان می پردازد - سپس معانی متصور خویش را از عالم مجرد خیال بمالم الفاظ تنزل میدهد و در این مرحله بادیه پیمای دشت وسیع الفاظ میگردد و دست بلغات و کلمات می اندازد و برای افکار تازه خویش الفاظ مناسبی انتخاب مینماید - پس از فراغت از انتخاب الفاظ مفرد متوجه ترکیب و جمله بندی میگردد و در این مرحله تمام همش مصروف این است که تمام مقصود خود را در کسوت الفاظ و جمل درآورد بطوریکه هرچه مراد اوست در ضمن جمله پرورانده شود -- بعد از آن جمله ها را نظم و نسق ادبی میدهد بطوریکه هر مطلبی بجای خودش ذکر شده باشد و در این مقام کاملاً رعایت مقتضای حال و مقام را در عهده می گیرد. - بعد از تمامیت بنیاد ادبی کلام بآرایش و پیرایش آن می پردازد و جمال سخن را بازبورهای لفظی و معنوی آراسته میسازد تا هرچه بیشتر بر زیبایی و مطبوعیت آن افزوده دلکش و دلنشین باشد بطوریکه چشم و گوش بیننده و خواننده را مفتون و مجذوب ساخته از راه شیرینی و لطافت عبارات ذهن او را برای درک معانی حاضر گرداند و بالاخره از طریق چشم و گوش مقاصد خود را تحویل

خواننده و شنونده و افکار خویش را در آنان نفوذ میدهد .

پس می بینید که متکلم یا نویسنده ادیب بلیغ سر زانو را هدف دل ساخته مراحملي را می پیماید و منازلي را میسپرد تامتاع پر قیمتی را بدست آورده در معرض نمایش این و آن قرار میدهد - و چندین بار از این پهلو بدان پهلو میغلطد تا معنای مجردي را از عالم علوی عقل گرفته در نشأء سفلي لفظ جاي میدهد و در لفافه عبارات پیچیده بدست سامعین وقارئین میسپارد و در حقیقت مجردات را بامادیات ارتباط میدهد (از اینجاست که شعرا تالی انبیا میشوند و این است که صف کبریا پیش و پس بسته و پس شعرا باشد و پیش انبیا) .

شخص ادیب ماهر در هر مرحله که می پیماید محتاج بقریحه مخصوص ودانشهای زیادی است که بوسیله آنها در کار خویش استادی و مهارت پیدا میکنند . - مثلاً در عالم تعقل محتاج بعلم عقليه مخصوصاً علم منطق ومبای شعراست [۱] - در عالم استخدام الفاظ که میآید در هر مرتبه بعلمی حاجت دارد : در مرتبه الفاظ مفرده بعلم لغت و صرف و اشتقاق - در مرتبه الفاظ مرکبه بعلم نحو - معانی - بیان - در مرحله آرایش کلام بعلم بدیع . در صورتیکه بخواهد کلام منظومی بسازد با علم عروض - قافیه - قرض الشعر و امثال آنها سر

(۱) علم مبای شعر عبارت است از علمی که در آن گفتگو میشود از مقدمات

تخیلیه که از آنها ترغیب یا ترهیب حاصل میشود و این مقدمات بحسب اقوام والسنه مختلف میشود .

و کار دارد - و در نثر نویسی محتاج به علم انشا میشود - در کتابت محتاج به علم خط است . - و بالاخره در عالم الفاظ محتاج به علوم لفظیه است .

و نظر باینکه وجهه سخن مخصوص بشخصی باینکه دسته دین شخصی و دسته دیگری نیست بلکه با هر کسی سر و کار پیدا میکند باید از تمام علوم بقدر لزوم بهره مند باشد تا بتواند در هر موقعی بمناسبت مقام سخن بگوید یا چیزی بنویسد و اینجاست که بقول صاحب چهار مقاله چنانکه شعر در هر علمی بکار رود هر علمی در شعر همی بکار رود - پس وظیفه شخص ادیب کامل سنگین و بسیار است و هر اندازه که دائره علم و اطلاعی بسط داشته باشد مهارت او بیشتر و دائره ادبیت او وسیعتر خواهد بود .

چیزی که هست این است که در قسمت بندی علوم بایستی آنها را از یکدیگر تفکیک نمود و حریم وحد هر علم یا صنعتی را از دیگری جدا ساخت تا علوم مخلوط بهم نشوند و هر عالمی وظیفه خود را بداند و بحریم دیگری تجاوز ننماید . - از اینرو باید علمی را داخل علوم ادبیه شمرد که قوام اساسی علم ادب بسته بآنهاست و سایر علوم را جزء مقدمات یا فروع دانست . - و گر نه ادب و علم ادب را با مفهوم عام وسیعی میتوان شامل اکثر بلکه جمیع علوم دانست .

پس از تمهید مقدمه فوق میگوئیم که ارکان علم ادب علمی هستند که ساختمان ادبی کلام بلیغ بآنها پایدار و استوار میشود مانند : لغت

صرف - معانی - بیان - عروض - و امثال آنها و اما علم منطق و مبادی شعر از مقدمات علم ادب است و همچنین علم انساب و تاریخ و مسالك و ممالك و علم دواوین که از مقدمات فن محاضره است و علم احاجی و اغلوطات از فروع لغت و نحو و صرف است [۱] - و اما علم امثال در اینکه برای شخص ادیب در هر زبانی اطلاع بر امثال و اقوال سائره از هر جهتی لازم است شکی نیست و اما در اینکه خود در عداد علوم ادبیه دیگر علم مستقلی است جای تردید است زیرا قسمتی از خصوصیات امثال مربوط بوقایع و روایات و قصص است و قسمتی مربوط بتشبیهات و استعارات و کنایات و قسمتی راجع بعلم اعراب و تصریف و لغت و نظائر آنها . - و اما علم قرائت [۲] که بعضی داخل در علوم ادبیه شمرده اند هر چند در ادبیات فارسی بکار میرود ولیکن چندان دخیل در کار نیست - و بر فرض لزوم داخل در نحو و صرف و لغت است . - و علم استیفا [۳] که صاحب نفایس الفنون در علوم ادبیه شمرده است برای منشی گری بمعنای عرفی و دفتر داری لازم است و محرّر با منشی ادیب که مقصود ماست خیلی فرق دارد (زین حسن تا آن حسن فرقی است زرف) والله العالم بحقایق الامور .

[۱] کشف الظنون .

[۲] معرفت فراآت مختلفه قرآن و وجوه آنها و علم تجوید داخل در این

علم است .

[۳] علم محاسبه و کتب خرج و دخل و صادرات و واردات .

بیش ازین تطویل کلام در اینجا جایز نیست - عجله ازین موضوع صرف نظر کرده مختصراً اشاره مینمائیم باصطلاح جدید در علم ادب و ادبیات و در این مقصود کمک میجوئیم از کتاب نفیس تاریخ آداب اللغة العربیه (ص ۲۷۷ ج ۲) مورخ محقق مرحوم جرجی زبدان [۱] در تحت مبحث الادب والانشاء عند الافرنج .

ادب و ادبیات باصطلاح جدید اروپائیان

مقصود اروپائیان از علم ادب (Littérature) و غایت تحصیل ادبیات نزد ایشان همان مهارت یافتن در دوفن نظم و نثر است و لیکن نه تنها در عبارت و اسلوب فصاحت و بلاغت بلکه باتضمن روح انتقادی .

X مراد از روح انتقادی این است که شاعر یا منشی باید در کلیه حوادث طبیعی و نواقص اجتماعی و عیوب رجال و سلاطین و امرا و اولیای امور بنظر انتقاد و تأمل نگریسته اعمال و احوال آنها را در تحت نظر دقیق نقاد در آورد و آنچه بنظرش میرسد برای اصلاح اخلاق ملی و تشکیلات عمومی و اداری با بیانات شعری و عبارات لذت بخش بیان نماید بطوریکه بحرك عواطف بشری کشته در نفوس اثر کاملی ببخشد و مقاصد و مکنونات خاطر خویش را بدین وسیله در لوح قلوب سامعین و قارئین مرئوس سازد . - تنها مایه مزیت و فضیلت

[۱] نولد (۱۸۶۱) م وفات (۱۹۱۴) میلادی .

بکنفر شاعر و منشی بر شاعر و منشی دیگر قوت همین روح انتقادی است و بس .

مقصود اصلی ادبای امروزی اروپا از تألیف کتب رمان و روایات تمثیلی (درام [۱]) چیست؟ آنها مرادشان این است که از اوضاع مشهوده انتقاد کنند و در ضمن حکایت با نمایشهای اخلاقی و سیاسی مردم را با اعمال و اوضاع خوب یا بد متوجه سازند و فضایل و رذایل اخلاقی را پیش چشم ایشان مجسم سازند تا باین واسطه با اعمال خوب و شایسته راغب راز کردار های ناستوده گریزان بشوند .

پس بگناه مقصود نهائی شاعر یا منشی در نظم و نثر و خطابه و تمثیل نزد اروپائیان همانا انتقاد ادبی با سیاسی یا اخلاقی جامعه و افراد است بدون مراعات استرضای خاطر احدی از سلاطین و امرا و غیرهم و یا کسب معاش از این طریق یا حمله مغرضانه بکسی یا طلب شهرت و اظهار فضل و غیره از اغراض سوئی که احياناً بعض متادین قلم و نطق خود را فدای انجام دادن آنها میسازند .

باید فی الجمله تصدیق کرد که در ادبا و شعرای قدیم ما کمتر این روح بوده و بر فرض وجود هم سطوت جابرانه و تغلب زمامداران مطلق العنان آثار آنها را بالمره محو و نابود ساخته است و از روی انصاف آن شعرا و نویسندگان از اینجهت قابل ملامت نمیباشند - آری بیم از قتل و حبس و شکنجه و غارت حکومتهای مستبده و

انحصار طریق حیات بتملق ایشان مجال حریت قول و استقلال فکر بهیجکس نمیداده است. - مع ذلك می بینیم که جسته جسته بعض عرفا و شعرا و نویسندگان قدیم ما با گوشه نشینی و مناعت طبع در لباس عرفان و موعظه و داستان سرائی جنبه انتقاد را از دست نداده مقصود خودشانرا ادا و زبان و قلم را صرف اصلاح هیئت اجتماعی نموده اند. - بر سبیل اتفاق پاره از آثار ایشان از قبیل : کلیله و دمنه . هزار افسانه (الف لیل) که مشتمل بر نکات اجتماعی و اندوزهای حکیمانه است بیاد کار باقی مانده .

در شعرای اسلامی نیز اشخاص آزاد فکری پیدا شده اند که بی پروا باصراحت لهجه در ضمن منظومات حکمتی عادات زشت و آداب مخیفه هیئت جامعه را طرف حمله و انتقاد قرار داده عقاید خودشانرا اظهار کرده اند و گاهی هم در وضع حکومتها دخالت کرده سلاطین و امرا را مورد نصایح سودمند قرار داده اند .

مثلاً عمر خیام نیشابوری [۱] بدون هیچ ملاحظه و بیمی ریاکاری و سالوسی را نقادی کرده زاهدان خشک را طرف انتقاد قرار داده است :
 ای زاهد شهر از تو پرکار تریم با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
 تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم
 و در بیان جهالت و نادانی عامه این رباعی نیز بخیم منسوب
 است :

[۱] متوفی (۵۱۷) هجری .

گاوي است در آسمان و نامش پروين يك گاو ده كر نهفته در زير زمين
چشم خردت كشا و چون اهل يقين زير و زبر دو گاو مشتي خر بين
ابو العلاء معری [۱] در ضمن شعراي اسلامي عرب بحدی در
منظومات خودش بانتشار آراء فلسفي و اجتماعي پرداخته كه بعضی نام
شاعر را از او برداشته فيلسوف و حكيمش نامیده اند و برخی نسبت
كفر و زندقه باو داده اند. - در انتقاد حكومت و حكام میگوید:
يكفيك حزناً ذهاب الصالحين معاً ونحن بعد هم في الارض قطان
ساس الانام شياطين مسلطة في كل مصر من الوالين شيطان
و اشعار ابو العلاء در اینمقام كتر از اشعاري نيست كه ويكتور
هوگو [۲] در خطاب بسلاطين گفته است [۳] و همچنين ابو العلاء در
جای ديگر بر حال ملت دلسوزي نه ده تصور حكومت جمهوري ميكند
و می گوید :

ملّ المقام فكم اعشراة امرت بغير صلاحها امراؤها
ظلموا الرعيه واستجازوا كيدها فعدوا مصالحها و هم اجراؤها
غير از آنها هم در شعرا و ادبای اسلامي نقادين بوده اند كه از
ذکر آنها صرف ميكنيم .

[۱] احمد بن عبدالله بن سليمان از مشاهير شعراي عرب است كه داراي مشرب
فلسفه بوده (۴۴۹-۳۶۳) .

[۲] Victor hugo

[۳] مضامين اين اشعار در تاريخ آداب اللغة العربيه جرجي زيدان ص ۲۷۹

چیزیکه هست این است که هیچکدام از این انتقادها مطابق روح عقیده اروپائیان نیست و مقصود ایشان از نقد ادبی با ادب انتقادی کاری است که شکسپیر، Shakespear، و دانته، Dante، و هوگو، Hugo، و روسو، Rousseau، و ولتر، Voltaire، و امثال آنها در ضمن تألیف رمان و نمایشها و مقالات ادبی خودشان کرده اند. - زیرا می بینید مقصود اینگونه نویسندگان از تألیفات تنها تصویر حقایق و انتقاد از عادات زشت عمومی یا طرز اجتماعات و قوانین و اصول حکومت بوده است - اغلب برای فهماندن يك نکته اخلاقی یا سیاسی کتاب رمان بزرگی تألیف کرده اند و بالاخره مقصود خودشانرا بهر نحوی که بوده است فهمانده و اثرش را گرفته اند (چنانکه تألیفات ولتر و روسو و منتسکیو در انتقاد هیئت اجتماع و قوانین و اصول حکومت فرانسه در قرن هیجدهم و رساندن محاسن طرز حکومت و قوانین انگلیس باعث انقلاب کبیر فرانسه و برقراری حکومت شوروی در آن مملکت گردید [۱]).

ولی چنانکه اشاره شد مقایسه عصر ادبای قدیم ما با عصر کنونی روانیست و دوره های آنها با یکدیگر تفاوت فاحشی دارد - خیلی فرق است مابین دوره که سلاطین در قلوب رعایا رتبه خداوندی و مالک الرقابی داشتند و حکومت مطلقه استبدادی در وجود عامه مردم سرشته شد بود با دوره که بسا خونها در راه آزادی فکر و عقیده ریخته شده

افراد جامعه دارای حقوق **مختصه** کشته اند و قرائح افراد در سبابه اینگونه افکار تربیت و نشوونما یافته است .

نگفته نماند که يك قسمت نقادی در شعرا و ادبای ما بسیار رائج بوده (و هنوز هم در تابعین سبک قدما این مسلک یافت میشود) و آن عبارت است از همان (نعت الشعر) که بطور عموم در نظم و نثر داشته اند و باستعمال الفاظ بدمورد یا معانی ناپسند یا عدم اصول عروض و قافیه شدیداً اعتراض دانته و آرا عیب کامل میدانسته اند و جسته جسته از بعض قدما یا متأخرین ما یکدسته نقادیهایی دیگر یافت میشود که خالی از تجدد و ابتکار و بی شباهت بنقادی های اروپائیها نمی باشد . - مثلاً کتاب **بخچالیه** [۱] در انتقاد از سبک نثر نویسی و تاریخ شعرای آنشکده آذر در مقام خود اهمیت ادبی شایانی دارد و کتاب مقوم [۲] در انتقاد طرز تقویم نویسی طرز مطبوعی دارد - و کتاب رویای صادق [۳] در انتقاد حکام و امرا و اشخاصی که در لباس روحانیت ریاست عامه داشته اند خالی از اهمیت نیست . (و از جمله مؤلفان که با اینسببه مشتمل بر روح انتقادی است که کتاب موش و

[۱] تألیف آقا محمد علی مذهب اصفهانی در زمان محمد شاه قاجار (متوفی ۱۲۶۴) .

[۲] تألیف میرزا حبیب الله خان افشار متخلص بنظام در زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳)

[۳] تألیف اسد الله خان تلکرافچی اصفهانی در زمان ناصرالدین شاه قاجار

گربه عبیدزاکانی [۱] و کلثوم نه نه آقا جمال خوانساری [۲] را باید شناخت اولی زهد ربائی و صید عوام و دومی حرفهای زنانه و مسلک نسوان را در حقیقت انتقاد کرده است) و کتاب کلیله و دمنه که ذکرش بعد ازین خواهد آمد در اشمال بر جهات اخلاقی و تدابیر سیاسی و نصایح سودمند در عالم خود بی نظیر است و همچنین مرزبان نامه و سایر کتب اخلاقی ما که اغلب معروف و مشهور است - ولیکن باز کاملاً مطابق مسلک ادبای امروزی اروپا نیست .

تاریخ ادبیات

باید دانست که لغت نیز در تحت ناموس نشو و ارتقاء متواضع است و قرن بقرن بلکه سال بسال و روز بروز طریق کمالی می پیماید و سیر تکاملی دارد و کلمات و حروف و صورت ترکیب در هر زبانی مبدأ تکوینی دارد و احوالی را داراست که بایکدیگر مختلف است . - لغات عالم بواسطه اختلاطی که مابین ملل موجود میشود و عوامل دیگر از قبیل وجود عادات و آداب و شرایع در هر عصر تغییری می

(۱) عبیدزاکانی از شعرای معروف ایران است که اغلب حقایق را بصورت مطایبه بیان کرده است و اشعار جدی خوب هم دارد - قسمت مختصری از دیوانش نزد حقیر موجود است .

(۲) آقا جمال خوانساری متوفی (۱۱۲۵) پسر مرحوم آقا حسین خوانساری و پدر و پسر هر دو از علمای معروف هستند .

یابد و ممکن است در اثر تغییراتی که در زبان راه پیدا میکند لهجه تغییر کند یا لغات مستحدثه پیدا شود بالغائی ازین برود - بالاخره لغات اهل عالم يك سير طبیعی دارد و انقلابانی بر آنها عارض میشود و عیناً حکم ملت و نژادی را دارد که در بدو امر سرزمینی را محل خود قرار میدهند و رفته رفته زیاد میشوند و آداب مخصوصه اختیار مینمایند و دوره ترقی و انحطاطی دارند و هر لحظه بر وسعت سلطنت و حکومت و نفوذ خویش میافزایند و احوال مختلفه پیدا میکنند و کم بایش در عالم زندگانی خودشانرا ادامه داده بالاخره بالمره ازین میروند و اثری از آنها باقی نمی ماند یا اینکه در صفحه تاریخ عالم آثاری بیادگار باقی میگذارند .

وقتی که در ملل عالم و آداب و شرایع آنها دقت کنیم می بینیم که اندك اندك یکنوع حرکت نهانی دارد که بعد از انقضاء مدتی بروز کرده منتهی بيك انقلاب سیاسی یا اجتماعی میگردد و لغت هم در هر دوره تابع انقلابات کشته انقلاب پیدا میکند و مقصود از نهضت علمی یا سیاسی و اخلاقی همین است که بدان اشاره شد .
و گاهی هم در میان کشمکش ها و انقلابات لغت زنده حیات خودرا خاتمه داده مطلقاً محو و نابود میگردد .

(تاریخ لغت) عبارت است از تاریخ پیدایش و عصر ترقی و انحطاط و حوادث و احوالی که بر آن عارض شده است از بدو تکون تا عهد زوال آن .

این مطلب را هم باید دانست که هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوی شرح کلیه احوال و اوضاع آن ملت است. - و تاریخ عمومی مشتمل است بر تاریخ سیاسی و تاریخ اجتماعی و تاریخ اقتصادی و تاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها .

مثلاً (تاریخ سیاسی) عبارت است از شرح روابط سیاسی و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه ازین قبیل باشد .
در (تاریخ اجتماعی) گفتگو میشود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر بتغییر عادات و شرایع و اخلاق آنها میگردد .

و در تاریخ اقتصادی صحبت از ثروت و زراعت و صناعت و منابع مکننت و امور مالی میشود. - و سایر اقسام تاریخ را از قبیل تاریخ نظامی و غیره بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آنجمله تاریخ ادبی یا علمی است .

X تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از شرح احوال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش و تنزل و ترقی علمی و فکری آنها بطور عموم. - این معنی شامل موضوعات مختلفه مهمی میشود مانند خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال شعرا و نویسندگان و علماء و حکما و ریاضی دانان و اطبا و غیرهم از دانشمندانیکه در راه علم و ادب بذل مساعی نموده خود را بدرجات عالییه رسانده اند و از برکت وجود آنان دیگران بهره مند گشته اند - و نتایجی که از افکار

و مؤلفات آنها عابد جامعه شده است و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار بیادگار باقیمانده است .

پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ هر چیزی است که قرائح و افکار موجد آنها بوده است . - بعبارة اخری تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است [۱] - از اینجهت وظیفه تاریخ ادبیات بسیار مهم بوده مشتمل بر شعب و فروع بسیاری میشود - کلیه احوال هر علمی با ذکر تاریخ ایجاد آن و کیفیت ارتقاء و انحطاط و انقراض و تعیین مقدار ترقی آن در هر ملتی نسبت بهر دوره از وظایف لازمه تاریخ ادبیات آن ملت است .

مطابق عقیده صحیح و بقول مورخ شهیر جرجی زیدان [۲] تاریخ عمومی در صورتیکه مشتمل بر تاریخ ادبیات نباشد بجز شرح و تفصیل يك سلسله جنك وجدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگری ندارد مفسر تاریخ عمومی و معرف احوال هر دوره تاریخ ادبیات است - با صرف نظر از تاریخ ادبیات اطلاع بر حقیقت تمدن و کفایت سیاست ملتی امکان پذیر نیست - علل اصلی تمدن و ترقی و نازل و سقوط و اسباب واقعی پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اسرار قومیت هیچ قومی بدون پی بردن به تاریخ ادبیات آنها معلوم

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه ص ۱۰ ج ۱

[۲] تاریخ آداب اللغة ص ۹ ج ۱



نمیشود - بگانه علت واقعی رشد اجتماعی یا زلزله اساس قومیت و ملیت و اقتدار یا انقراض هر جمعیتی همانا افکار و عقول آنهاست. - با قطع نظر از تاریخ ادبیات باید از هر قسم نتیجه و فائده که از تاریخ منتظریم صرف نظر کرد و هیچ ثمره اخلاقی یا سیاسی را متوقع نبود .

راست است که تاریخ گذشته آئینه مستقبل است ولیکن در صورتی که متضمن تاریخ ادبیات باشد .

خلاصه: تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند نفر شاعر یا نویسنده را نمی توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست .

نهایت امر اینکه مؤلفین در این موضوع مذاقهای مختلف دارند - بعضی فقط بتاریخ ادبیات بمعنی خاص [۱] قناعت می کنند و برخی ادب بمعنی عام را [۲] موضوع بحث قرار میدهند ولی تنها بتراجم شعرا و علما اقتصار کرده از آثار آنها بادی نمیکند و برخی فقط بشرح آثار علمی و ادبی میپردازند و ذکر از شرح احوال علما و ادبا نمی کنند - چنانکه اشاره شد تاریخ ادبیات وقتی جامع الاطراف است که شامل تمام قسمتها باشد و در هر مورد چیزی فروگذار نشود .

[۱] ادب بمعنی خاص عبارت است از همان علوم ادبیه مشهور

[۲] ادب بمعنی عام علاوه بر علوم ادبیه شامل سایر قسمتهای علمی هم میشود

برای تکمیل و تأیید مطالب گذشته مقاله ذیل را بعنوان

(ارتقاء ادبیات و لغات) عیناً در اینجا نقل میکنیم [۱]

زبان و ادبیات دو چیزند که مانند موجودات حیّه قابل ارتقاء و نشو و نما بوده و مانند آنها مراحل مختلفه طفولیت و جوانی و پیری را پیموده بسمت انقراض و فنا با تفرع سیر مینمایند .

وقتی که زاده حیوان یا انسانی را با خود او مقایسه کنیم می بینیم با کمال شباهتی که آن مولود با والد خود دارد امارات اختلاف و تغییر از تمام اعضاء او مشهود است و این اختلاف و تغییر روز بروز قوت یافته پس از مرور مدتی - بیست پشت مثلاً - وجه شباهت معدوم و پشت بیستمین از جسد خود بکل متمایز میگردد و البته تغییر و اختلاف در طی قرون و ادوار عظیم تر شده ممکن است روزی این دو فرد بکلی با یکدیگر تباین حاصل کنند .

بهین وجه دولت که از یک ریشه اشتقاق یافته و با اصطلاح علما دو خواهر از یک مادر باشند بزودی - خیلی سریعتر از موجودات حیّه - تغییر حاصل کرده بتدریج از یکدیگر دور میشوند و بسا هست

[۱] این مقاله مأخوذ است از روزنامه ایران شماره ۱۵۵ مقاله السنه و

ادبیات و جناب آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی نیز آنرا نقل کرده اند ولی باید دانست که بیشتر مطالب این مقاله مأخوذ است از کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۳۷ ج ۱ و حکم ترجمه را دارد

که در صورت ظاهر دوزبان مختلف بشمار میروند ولی حقیقه همان طور که در موجودات زنده حد فاصل و سرحد ثابتی برای ~~تفاوت~~ انواع **Espèces**، از اختلافات **Variétés**، نیست در لغات نیز حد فاصلی برای تشخیص لهجه ها **Langues**، از السنه **Dialectes**، وجود ندارد و علت این مسئله همانا تغییرات لاینقطع است که بلغات عارض میشود و از همین جهت در تعیین عدد السنه علمای را اشکال و اختلاف دست داده و در احصاء آنها همه باید دیگر توافق ندارند یعنی عده لغات و السنه را از چهار هزار تا شش هزار گفته اند.

از طرفی دیگر تغییری که در لغت حاصل میشود موجب ارتقاء آن شده و بوسائلی آنرا قابل بقاء و حیات مینماید.

بحث در تاریخ لغت یعنی تحقیق در خصوص نمو و تجدد و تفرع آن شاملی سه نظر است :

اولاً - بحث در تکوین آن متضمن تکوین اسماء و افعال و حروف و نوالد صیغ ^{سند} مستقمه و تغییرات معموله و غیره - و این بحث را فلسفه اللغویه **Philologie**، گویند.

ثانیاً - بحث محتویات و ثروتهای لغت یعنی بحث در علوم و ادبیات آن باختلاف اعصار و ادوار و این بحث را «تاریخ ادبیات» نامند. - اگر بنحقیق در تاریخ هر يك از ظواهر ملتی (مانند ادبیات و لغت و قوانین) نظر کرده شود واضح میگردد که این ظواهر در طی نمو و ارتقاء و تفرع خود تغییراتی و بطور خفیه بسمت نموی

سیر مینمایند . این سیر پس از انقضای مدتی مدید ظاهر شده نتایج آن بشکل انقلابی بروز میکند . انقلاب مزبور که در ادبیات و لغات نهضت تعبیر میشود غالباً از اختلاط ملل بایکدیگر و احتكاك افکار ایشان با هم حاصل میگردد و با آنکه ظهور پیغمبری صاحب نفوذ و مقنن یا فیلسوفی بزرگ و نافع از اهل رزم و سیاست سبب اختلاط ملل و احتكاك افکار را فراهم آورده در نتیجه نهضت ادبیات و لغات را موجب میشود چنانکه ظهور پیغمبر ما (ص ع) در جامعه عرب تولید نهضتی کرده در لغت و ادبیات ایشان انقلابی ایجاد نمود و حدوث انقلاب کبیر فرانسه سبک ادبیات را در اروپا بر گردانده اصطلاحات جدید و الفاظ تازه در لغات اهالی آن بوجود آورد .

عواملی که در ادبیات موثر است

با اینکه می بینیم تمام ملل عالم کم یا بیش ادبیات دارند و ادبیات آنها هم تقریباً شبیه یکدیگر است زیرا همه نظم بانثر دارند - در اشعار آنها حماسه و رنای و غزل و مدیحه و در نثر شان خطابه و تاریخ و امثال آنها موجود است وجه امتیاز آنها از یکدیگر چیست؟ علت اختلافی که در سبک ادبیات ملل عالم مشهور است مثل اینکه یونانیها بیشتر در ادبیات متوجه کمدی « Comédie » درام « Drame » تراژدی « Tragédie » هستند - فارسیها اغلب مایل اشعار غنائی و غزلسرائی « Lyrique » و مضامین عرفانی و

فلسفی شده اند - هندیها در ادبیات خودشان نازك کاریها و استعارات و تشبیهات غریبه و قصه گوئی از زبان حیوانات مثل (کلبه و دمنه) دارند در شعرای فارسی زبان سبک های ممتاز از یکدیگر وجود دارد مانند سبک هندی و سبک ترکستانی سبک عراقی و همچنین سبک عارفانه و عاشقانه و حکیمانه و طرزهای دیگر - رومیهای قدیم در صنعت خطابه از تمام ملل جلوتر بوده اند قوم عرب با آنهمه فضل و تقدیمی که در ادب دارند آثاری از قبیل شاهنامه فردوسی و داستان ایللیاد « Iliade » از خود باقی نگذاشته اند و بالاخره جهانی که ادبیات اقوام عالم را از یکدیگر ممتاز مینماید چیست ؟

نه فقط اختلاف مابین ادبیات ملتی با ملت دیگر محسوس است بلکه در یک ملت هم نسبت بدوره های مختلف و همچنین در اشخاص یک دوره ادبیات تفاوت پیدا میکند مثل اینکه می بینیم شعرای زمان سامانیها و غزنویها در اشعار خودشان حماسه سرائی و رزم آزمائی یا فراغت حال و آسودگی خاطر را نشان میدهند - از ابتدای قسنه مغول بیدم در اشعار روح انکسار و تواضع و مطالب پیچیده عرفانی آشکار است - در زمان صفویه مدایح ائمه دین و ترغیب به تقوی و دیانت و مرثیه سرائی برای اهل بیت علیهم السلام رواج دارد - در زمان قاجار به روح دیگری در ادبیات ابرانیها پیدا شده است - بالاخره هر دوره اختصاصاتی را دارا است که عصر دیگر ندارد.

آبا علل این اختلافات که مابین ادبیات ملل عالم و همچنین

و هر نژاد اصلی شعب و فروع دارد که در افکار و احساسات با یکدیگر متباین هستند - بعضی از نژادها دارای هوش و ذکاوت فطری و بعکس برخی کودن و بلید میشوند. - این نوع اختلافات باعث میشود که اقوام عالم در علوم و ادبیات یکسان نباشند و در توجه به علوم و آداب و در سبک ادبیات متغایر باشند. - مثل اینکه می بینیم یونانیها بیشتر بتحقیقات در امور عقلی و ابرانیها بمطالب ذوقی و عرفانی مایل هستند .

احتیاج - هم از اموری است که منشأ ایجاد و پیدایش یا ترقی علوم و آداب میشود . این قضیه تقریباً حکم مسلمات را پیدا کرده است که (احتیاج ما در هر اختراعی است) همانطور که حس احتیاج در حیات انفرادی تأثیر دارد و انسان را با ایجاد و نگاهداری چیزی و امیدارد - در حیات اجتماعی نیز دارای تأثیر عظیمی است - احساس حاجت ملتی را باختراع و مهارت یافتن در یکدسته از علوم و آداب مجبور میسازد - مثلاً تقدّم رومیان در فن خطابه بواسطه این بوده است که در محاکم قضائی برای اثبات دعاری و حقوق خودشان محتاج بایراد نطقهای بلیغ و موثر بوده اند .

از جمله اموری که موجب اختلاف و تغییرات ملتی در علوم و ادبیات میشود (زمان) است . - میدانیم که هر دوره و هر زمانی

مقتضی چیزی است - هر عصری مناسب با امری است که در آن عهد وجود میگیرد یا تنزل و انحطاط پیدا میکند - اختلاف زمان و مقتضیات هر دوره موجب تغایر و اختلاف طرز علما و ادبا و نویسندگان می گردد . - افکار و تصورات شاعر یا نویسنده که در دوره انقلاب واقع است البته با خیالات و احساسات شاعر و نویسنده دیگر که عهد و آرامش و آسایش را درک میکند خیلی فرق دارد .

ادبیات هر ملتی کاشف احساسات آن

ملت است - در صورتیکه احساسات ملی دچار تشویش و اضطراب باشد و ممکت گرفتار هرج و مرج و عموم افراد دلگرفته و آبلوس و قرائح افسرده و پیرمرد و دسته اسیر و عده مقتول و خانه ها خراب و شهرها ویران و زن و مرد از غنی و فقیر و وضع و شرف بی خانمان و حیران و سرگردان (مثل دوره فجایع خیز مغول) آیا از زبان چنین ملتی چه تراوش می کند؟ .

البته غیر از ناله های جانکداز و اظهار نثرات الم خیز و گرفتاری و مذات و بیچارگی چیزی نخواهید شنید . - شعرا و نویسندگان هم زبان ملت و خاک کی از احساسات ملی هستند و از زبان و قلم آنان همان بیرون میآید که در نهاد ملت مکنون است - بالاخره زاده های افکار آنها از فرزندان همان دوره و محکوم بحکم همان عهد است .
بعکس - در صورتیکه آسایش عمومی و رفاهیت خاطر سر تا سر

مملکت را فرا گرفته و قدرت و نفوذ ملی و دولتی بسر حد کمال رسیده باشد و مردم همه در عیش و نوش و عشرت و شادکامی باشند - از زبان عموم اعنی شعرا و دبیران ترنات نشاط بخش و سخنهای روح افزا و حرف بزرگواری و بلند پروازی و استغنا و عریبدهای مستانه با مناعت و شهامت آمیخته مسموع میگردد. آری ادبیات آئینه سرنا پانهای احوال هر دوره و مرملتی است .

اختلاف در استعداد

آنچه تا کنون راجع بعلل اختلاف اقوام و ملل عالم و افراد يك ملت در دوره های مختلف ذکر کردیم از قبیل: نژاد، محیط و اقلیم، احتیاج، دوره هر کدام بمقام خود صحیح و مطابق واقع است و دانشمندان در این باب نیز همین طور سخن رانده اند ولیکن اگر بخواهیم در تعلیل جهات اختلاف کاملاً بحقیقت نزدیک شده باشیم بعقیده ما بایستی يك نکته دیگر را هم در نظر گرفت و آنرا در عالم تعلیل ظاهری جزء علت تامه اختلاف قرار داد و آن این است که:

افراد بشر همانطور که بحسب صورت ظاهر و شکل با یکدیگر مغایرت دارند بحدی که در ملیونها جمعیت دو نفر نخواهید یافت که در تمام جزئیات شکل و اندام و صوت و رفتار و حرکت و سکون و غیره از جهات صوری و خلقی با یکدیگر شبیه باشند - در معنی و باطن

نیز از یکدیگر نهایت امتیاز را دارا هستند. - عبارت جامع کلیه افراد نوع انسان با یکدیگر در معنی و صورت، ظاهر و باطن فرق دارند - هر فردی بجهت مشخصه مخصوص است - استعدادات و قوای ذاتی که در اشخاص نهفته است بتمام جهات یکسان نیست - تمایلات عواطف، احساسات، قرائح و افکار، هوش و ذکاوت، قوت نفس، سرعت انتقال، بزرگواری و مناعت طبع بالاخره سر فاسر مواهب روحیه مابین اشخاص جهان بالسویه قسمت نشده است بلکه (هر کسی را بهر کاری ساختند) و مقدر است که از هر کسی چکار آید - هر دل هوایی و هر سری سودائی دارد درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود .

بالاخره ذاتیات قابل تخلف و اختلاف نیست .
 در اینجا سوء تفاهم نشود که ما منکر اثر تعلیم و تربیت هستیم -
 حاشا و کلاً !

مقصود ما این است که عوامل خارجی در حدود اختصاصات فطری اشخاص تأثیر دارد - یکدسته از اخلاق و سجایای ذاتی در افراد انسان یافت میشود که حکم بلندی و کوتاهی قامت را دارد و تصرف در آنها محال و مخالف ناموس طبیعت است .

راست است که محیط، احتیاج، نژاد، دوره، تعلیم و تربیت، شرایع و ادیان و القاءات مذهبی و نظایر آنها در وجود بشر از حیث رفتار و کردار و علوم و افکار عوامل مؤثری هستند و انسان چیزهای

آموختنی را در این دبستانها می آموزد - ولی روح کلام اینجاست که این تأثیرات فقط بسرحد محیط دایره استعدادات محدود است و فطریات و ذاتیات اشخاص در تحت قانون لایزالی است که قابل تغییر و انقلاب نیست .

عوامل خارجی استعدادات باطنی را زنده میکنند - موثرات برونی و دایع درونی و نهانی را آشکار میسازند - مریبان صوری و ظاهری احساسات و قوای باطنی و معنوی را بروز میدهند نه اینکه چیزی بر ذاتیات اشخاص بیفزایند یا از آنها بکاهند .

تعلیم و تربیت در نهایت لزوم است برای اینکه قابلیت ها محو نشود ، چراغهای استعدادات خاموش نگردد ، افشاندن دست طبیعت بسرحد رشد و نما برسد ، نهالهای بار آور نخشکد ، بالاخره افکار حیات بخش نمیرد .

خلاصه : ما مطالب خود مان را در این چند کلمه تلخیص می

کنیم که « نفوس [۱] و مزاجها و ساختمانها

عنصری افراد نوع انسان مختلف است و

قوای ظاهری و باطنی انسان تماماً تابع مزاج

[۱] مراد از نفوس نفوس ناطقه و مراد از مزاج مزاج شخصی است نه

و نفس اوست » و از این جهت در نهایت اختلاف است .

نکفته نکندم که در اینجا جای بسی حرف است مثل اینکه کسی بگوید « مزاج در تحت تأثیر محیط و نفوس و تمام قوی تابع مزاج است بالاخره انسان فرزند محیط است » . - ولی جای تحقیق در این مطالب اینجا نیست .

باری: جمل معترضه ما را از مطلب دور کرد از خوانندگان پوزش میطلبم - مقصود این بود که اشخاص در ظاهر و باطن باهم تفاوت دارند این همان اختلافی است که ما بین دو برادر در يك خانواده از هر حیث موجود است و دو درخت را در يك آب و خاک از یکدیگر جدا میسازد و از این جهت است که در افراد يك ملت و يك آب و خاک و يك دوره اختلاف در سبک ادبیات مشاهده می شود. آیا چیزی که سبک اشعار عمر خیام و معزی و عمیق بخارائی و چندین نفر شاعر دیگر را در يك عصر از هم امتیاز میدهد چیست؟ مضامین و سبک شاعری ناصر خسرو علوی با قطران تبریزی و شعرای دیگر در يك عهد برای چه تفاوت دارد؟ .

خواجه نصیر طوسی - سعدی شیرازی - از معاصرین خود شان بچه علك اینهمه امتیاز دارند؟ .

اینها نیست مگر بواسطه امتیازاتی که در قرائح و استعدادات این اشخاص بوده و در موقع بروز هر کدام از آنها را بجهتی مخصوص

ساخته است .

اغلب نوانغ علمی و ادبی (مانند سایر نوانغ دنیا) در عصری ظهور کرده اند که علل ظاهری در کار نبوده است و وجود آنها تمام نوانمیس و قوانین طبیعی را که بنظر سطحی علل واقعیه هستند زیر پا گذاشته و هر يك بنوبه خود کو کب درخشنده بوده اند که آسمان علم و ادب دنیا را منور ساخته اند . و طلوع این اختران فروزنده نیز در انقلابات علمی و ادبی دخالت عمده دارد .

علاوه بر عواملی که بطور کلی اشاره بدانها شد امور دیگری نیز در ادبیات دخالت دارند که در عالم تعلیل ظاهری بی ربط از واقع نیستند و در طی مطالب گذشته مندرج شده است - مثلاً در اثر انقلابات سیاسی و تغییرات حکومتی و سلطنتی در هر ملتی یکنوع انقلاب علمی و ادبی وجود میگیرد - چنانکه ادبیات ایران بعد از هر دوره انقلاب سیاسی تغییرات فاحشی پیدا کرده است - برای اثبات مطلوب عهد اسکندر کبیر - فتح اعراب - دوره بنی عباسی - دوره منول - و آثاری که تابع آن انقلابات شده است کافی است . - بس اتفاق می افتد که در سلاطین و وزرا و درباریان اشخاص بانفوذی روی کار می آیند که دانش پرور و ادب دوست هستند و تشویق و ترویج آنها باعث میشود که اشخاص عالم و ادیب بسیار پیدا میشوند و بازار علم و ادب رواج میگیرد اندک اندک منجر بنهضت علمی و ادبی بزرگی می گردد .

و همچنین اختلاط ملق با ملت دیگر موجب تغییر در علوم و صنایع و آداب آنها میشود مانند اینکه جنگهای صلیبی و آمیزش اروپائیان با مسلمین باعث شد که اروپائیان از تمدن مسلمین منتفع شدند و از آنها سرمشق گرفتند رفته رفته کار بجائی رسید که تجدّد علمی و ادبی و صنعتی اروپا ایجاد گردید و آنچه مسلمین در آغاز تمدن از ارسطوها و افلاطونها گرفته بودند باربع چندین برابر از نوک قلم فراییدها و ابن رشد ها و ابن سیناها تحویل اروپائیان دادند . -
اطالۀ کلام بیش ازین در این مورد بخصوص موجب ملالت خاطر و تحسر و افسوس است .

و باید دانست که عوامل مذکوره نه تنها در ایجاد و تکوین ادبیات مؤثرند بلکه در ترقی و انحطاط و دوام و زوال آنها نیز اثر دارند - پس بکلمۀ جامع میتوان گفت ادبیات مطلقاً از حیث وجود و فنا و ترقی و تنزل در تحت تأثیر اموری چند واقع است .



شعر - نظم - نثر

برای اینکه در مطالب آینده روشن باشیم و محتاج باطالۀ کلام

نشویم این مقدمه را نیز در اینجا ذکر میکنیم که شعر

چیست؟ و اقسام آن چند است؟ و فرق مابین

نظم و شعر چیست . .

نظم - در لغت بمعنی تألیف و ضمّ کردن چیزی است بچیزی [۱]
 و جواهر منظوم عبارت است از جواهری که در یک رشته جمع و پهلوی
 یکدیگر چیده شده باشد. - و در اصطلاح بمعنی کلام موزون مقفی است
 مانند قصائد و غزلیاتی که از شعرا خوانده و شنیده ایم .

نثر - در لغت پراکندن است [۲] - و در اصطلاح کلامی
 است که مقید بوزن و قافیه نباشد مانند عبارات مکتوبات و منشآت
 که مردم یکدیگر مینویسند .
 نظم و نثر هم در معنای لغوی و هم در معنای اصطلاحی قسیم و ضدّ
 یکدیگرند .

اقسام و اجناس نظم فارسی - جنس نظم از حیث

اسلوب ظاهری منقسم میشود بچند قسم که در السنه و افراء مشهور است :

قصیده - غزل - رباعی - مسبط - قطعه

[۱] النظم التألیف و ضمّ شیء الی آخر - نظم اللولو آلفه و آجمه فی
 سلك قاموس .

[۲] نثر الشیء نثره و یثره نثراً و تثاراً رماه متفرقاً قاموس

– دو بیتی – مثنوی – ترجیع بند – ترکیب

بند .

قصیده – ابیاتی چند است بر يك وزن و يك قافیه مشتمل

بر مقصود و مطلوب مشخصی از قبیل مدیحه ، حماسه ، هجاء ، رثاء ،
بّت شکوی و امثال آنها در صورتی که بیت اول مصرّع باشد [۱] –
و بعضی گفته اند که حدّ اقل عدد ابیات قصیده بیست و يك است
و حدّ اکثرش محدود نیست بعضی از شعرا قصیده دوست بیتی و بیشتر
هم گفته اند .

اسانید سخن مخصوصاً در قصیده سرائی رعایت (حسن مطلع

و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) [۲] را هیچ

وقت از دست نداده اند – قصاید مدحیه اغلب بدعای ممدوح ختم می
شود که در السنه شعرا به (ششیطه) معروف است و در اینجا
باید کاملاً حسن مقطع را مراعات کرد بطوری که از عیوب لفظی و
معنوی مبری باشد و در حسن تخلص بداعت و لطافت معنی و جزالت

[۱] مصرّع بیتی باشد که عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیه متفق
باشند المعجم ص ۳۹۰ - مانند این مطلع همای شیرازی (کشت عطار باغ باد صبا
خاک شد مشک خیز و ناله گشا .)

[۲] حسن مطلع و مقطع و طلب را در صنایع بدیعه شمرده اند

لفظ مطلوب است - تفصیل و شرح این مطالب در عهده بدیع است -

محض استطراد این چند مثال در اینجا ذکر میشود:

از مطالع پسندیده مطلع قمیده فرخی سیستانی است [۱]

با کاروان حله برفقم ز سیستان با حله تنیده زدل بافته زجان

و از ابتداآت ناپسندیده بلفرج راست [۲]

ای سر افراز عالم ای منصور وی بصدر تو اختلاف صدور

از مقاطع لطیف شریطه قصیده انوری است :

تا محل همه چیز از شرف او باشد جاودان بر همه چیزیت شرف بادو محل

پای اقبال جهان سوی بداندیش تولنک دست آسیب فلک سوی نکوخواه توشل

روز بدرفته و روزت همه فرخنده و عید وز قضا بستده بادخل ازل وجه امل

و از مقاطع ناپسندیده مقطع قصیده ازرقی است [۳] :

[۱] علی بن جولوغ متوفی (۴۲۹) .

[۲] ممدوح را بنام خوانده است بصف ندا و نشاید که ممدوح را گویند ای

فلان مگر در چیزی که در آن صفت مدحی باشد چنانکه ای پادشاه عالم و ای صدر

جهان و مانند آن المعجم ص ۳۷۹

[۳] صاحب المعجم در اینجا مینویسد درین دعا دو عیب است یکی معنوی

یکی لفظی اما معنوی آنست که گفته است همیشه در بطالت باش و هرگز مباد که نه

بهرل و بیکاری مشغول باشی و چنانکه وجوه مدایح باید که بچیزی از فضایل نفسانی

باشد عمده ادعیه ممدوح باید که بر حصول سعادات نفسانی بود و عیب لفظی آنست که

گفته است مباد گوش تو و مباد دست تو و این جنس سخت ناپسندیده است و باید که

همیشه تابود صد فروتر از سید صد همیشه تابود پنج برتر از پنجاه
 بدست و طبع نو نازنده باد جام و ادب بفر و نام تو پاینده باد افسر و گاه
 مباد گوش تو بی بانگ رود سال بسال مباد دست تو بی جام باده ماه بماه
 ظهیر فاریابی [۱] مداح قزل ارسلان در شیرینی حسن تخلص
 معروف است - و از امثله حسن تخلص این دو بیت مختاری [۲] است
 دی باز در تفکر آنم که باد را با تاب سنبل سمن آرای تو چه کار
 کر نیز کرد زلف تو کرد بسوزمش از وصف آتش سر شمشیر شهر یار
 صاحب کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم (شمس الدین محمد
 بن قیس رازی که سابقاً ذکرش شده است) از تخلصات زشت این
 شعر ازرقی [۳] را شاهد آورده است .

اگر تو تیغ جفا را دلم نشانه کنی بجان خواجه فاضل نکویمت که مزین

بقیه از صفحه قبل

شاعر مجید و کاتب فاضل نظم و نثر خویش را از الفاظ ذوات و جهین که چون
 آنرا از قرینه جدا کنی قبیح باشد پاک دارد و اگر ازین جنس ضرورت افتد میان
 لفظ دعا و ذکر ممدوح فاصله دارد چنانکه گوید مجلسی بی می مباد و کوشت بی سماع
 مباد « مقصود من فقط نقل عبارات صاحب کتاب بود و گرنه در این مورد بنده عقیده
 دیگری دارم و الله العالم .

(۱) ظهیر الدین فاریابی طاهر بن محمد مداح قزل ارسلان و معاصر خاقانی
 (متوفی ۵۹۸) مجمع الفصحا .

(۲) عثمان بن محمد مداح سلاجقه کرمان در غزنین وفات یافته است (۵۴۴) . مجمع الفصحا

(۳) حکیم زین الدین هروی ملک الشعرا ی طغانشاه بن مؤید (متوفی ۵۲۶) مجمع الفصحا

خلاصه : قصیده مخصوصاً باید دارای آغاز و انجام و حسن سباق و نظام ادبی باشد هر چند در سایر اقسام نظم هم رعایت این مطالب شرط است .

غزل - در لغت بمعنی حدیث کردن با زنان [۱] و معاشرت

با ایشان است و مغازله نیز عشق بازی و محادثه با زنان است -
 و در اصطلاح عبارت است از ابیاتی چند بر يك وزن و قافیه که بیشتر مشتمل بر مضامین معاشره و تصویر احوال عشاق و جمال معشوق باشد و دو مصراع مطلعش نیز مانند مطلع قصیده در حروف قافیه موافقت داشته باشد - و گفته اند که عده ای ابیات غزل از هفت تا سیزده است و در صورتیکه از سیزده تجاوز کند و به بیست و يك نرسد (تغزل) نامیده میشود .

وجه تسمیه غزل در اصل همین است - گاهی در ضمن ابیات غزل مضامین عرفانی و اخلاقی نیز گفته میشود ولی چون غلبه با همان مغازله است مجموعاً آنها را غزل میگویند .

مقتضب یا محدود

مرسوم است که شعرا در قصائد خودشان مقدمه قبل از رسیدن

[۱] مغازله النساء محادثه و الاسم الغزل بحر که قاموس اللغة

بمقصود (از قبیل مدح، مرثیه، هجو، حماسه [۱] الخ) شروع بچیز
 مناسبی از قبیل مغازله با محبوب و بهاریه و خزانیه و طلوعیه و غروبیه
 شرح احوال محب و محبوب و عاشق و معشوق و وصف دمن و اطلال
 و باغ و بوستان و خمریه و امثال آنها می کنند که کاملاً با مقام
 مناسب باشد برای اینکه حواس شنونده را از کلیه شواغل منصرف
 سازند تا فکرش برای فهم مقصود و درک مراد آنها مهیا و آماده
 شود سپس با حسن تخلص و استطراد ملیحی شروع بمقصود میکنند
 - در السنه بعضی از شعرای متأخرین این نوع از مقدمه به تغزل
 معروف است ولیکن بیشتر از ارباب ادب و عارفین با اصطلاح این نوع
 از مقدمه را مطلقاً نسیب و تشبیب خوانده اند و در اصطلاح
 هر قصیده که این نوع از مقدمه را نداشته باشد محدود یا
 مقتضب [۲] گویند و وجه این تسمیه محتاج بتفصیل و بیان نیست .

نسیب و تشبیب

معنای لغوی نسیب و تشبیب نزدیک بیکدیگر است زیرا معنای

(۱) حماسه بفتح حاء شدت در امر و شجاعت است و حماسه نزد شعرا این است که

شخص خود را بشدت و شجاعت وصف کند - محیط المحيط

(۲) اقتضاب در لغت بمعنی بریدن است

آنها مغالزه با زمان و حکایت حال عاشق با معشوق و وصف جمال محبوب است - و در اصطلاح بیشتر از شعرای مفلق [۱] هر غزل که در اول قصاید بر مقصود شعر تقدیم افتد از شرح محنت ایام و شکایت نکایت فراق و وصف دمن و اطلال و نعت رباح و ازهار و غیر آن آرا (نسب و تشبیب) خوانده اند [۲]. - و برخی مابین آنها فرقی قائل شده اند باینطور که غزلی که مشتمل بر وصف محبوب بمغالزه مابین عاشق و معشوق باشد و در مقدمه قصاید واقع شود آرا (نسب) گویند - و در صورتی غزل را (تشبیب) خوانند که حکایت حال واقعه خارجی باشد مثل اینکه شاعر حقیقه عاشق کسی باشد و حسب حالی بگوید مانند اشعار کثیر [۳]، مجنون [۴]، قیس بن ذریع [۵] از شعرای عشاق عرب که اخبار آنها در کتب ادبیه از قبیل اغانی

(۱) اطلق الشاعر اتی بالفلق ای بالامر العجیب - محیط المعبط.

[۲] المعجم ص ۳۸۴

[۳] کثیر بن عبدالرحمن (متوفی ۱۰۵) معشوقه اش عذره بوده و کثیر بن معصب

را تشبیب معروف است

[۴] مجنون بنی عامر قیس بن ملوح و معشوقه اش لیلی دختر مهدی بن سعد بوده است

- در اسم مجنون و اصل قصه او اختلاف بسیار است چنانکه بعضی گویند اصل قصه

مجنون جعلی است .

[۵] قیس بن ذریع رضیع حسین بن علی ع س بوده و معشوقه اش لبنی بنت

باب کعبه است .

وعقد الفريد والشعر والشعراء وتزين الاسواق مسطور است . - وهمچنين
است وحشي بافقی [۱] از شعراي فارسي . - محض نمونه چند شاهد ذکر
مي کنيم : کثير عزه

ومشي الي بعيد عزة نسوةً جعل الاله خدودهن نعالها
ولوان عزة خاصمت شمس الضحى في الحسن عند موفق لقضى لها

* مجنون ليلى *

واني لينسيني لقاءك كلما لقيتك يوماً ان ابثك مايا
وقالوا به داء عيائ اصابه وقد علمت نفسي مكان دوائيا

* قيس بن ذريح *

يقولون لبني فتنه كنت قبلها بخير فلاتندم عليها وطلق
فطارعت اعدائي وعاصبت ناصحي و اقررت عين الشامت المتملق

* وحشي بافقی *

(در صورتيکه واقعاً شخص معيبي را در نظر داشته باشد)

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بیدر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

آخر این قصه جانسوز نگفتن تاکی

سوختم سوختم این راز نهفتن تاکی

(۵) وحشي بافقی از اهل بافق از توابع کرمان مداح شاه طهماسب بزرگ صفوی

است وفات او را صاحب قاهوس الاعلام (۹۹۲) نوشته است .

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عریده جوئی بودیم
عقل و دین باخته دیوانه روئی بودیم بسته در سلسله سلسله موئی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود

یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود الخ

ممکن است اشعاری را که نظامی از زبان خسرو و شیرین و فرهاد و
لیلی و مجنون ساخته است بتکلف ناویل و تنزیل از این قبیل شمرد
و شواهدش بسیار است .

مقدمات ادبی که در فرامین و پاره از مکتوبات دیگر بمناسبت
با مقصود مینویسند در اصطلاح (تشبیب سخن) نامیده میشود .

صاحب المعجم مینویسد (ص ۳۸۷) (بعضی اهل معنی فرق
نهاده اند میان نسیب و غزل و گفته اند معنی (نسیب) ذکر شاعر
است خُلق و خُلق معشوق را و تصرف احوال عشق ایشان در وی و
غزل دوستی زنان است و میل هوای دل بر ایشان و بافعال و اقوال
ایشان) .

رباعی - که بعضی آنرا (ترانه) یا دو (بیتی) نیز خوانده اند

عبارت است از دو بیت (چهار مصراع) بر یک وزن - که غیر از مصراع
سوم در قافیه با هم متفق باشند بعبارة اخیری بیتی مصرع و بیتی مقفی [۱]

[۱] سابقاً معنی مصرع نوشتیم - مقفی آنست که ضرب و عروض در حروف مختلف
باشد مثل : . نام نیکی بگر بناند ز آدمی . به کز او ماند خرای زر نگار .

باشد و ممکن است که هر چهار مصراع در قافیه متفق بشوند - و بتقریب [۱] گویند که وزن رباعی (لاحول و لا قوة الا بالله) است .

وزن رباعی وزنی است بغایت مطبوع و مقبول و برای هر قسم مضمونی مستعد و مهیاست و رباعی خوب گفتن در حقیقت بحر را در کوزه کنجانیدن است و از اینجهت خیلی دقت و استادی لازم دارد که کاملاً خالی از حشو و زوائد بوده مطلب بزرگی در عبارت کوچکی تأدیه شود .

رباعی یا دو بیتی از مخترعات شعری فارسی است و صاحب المعجم چنین پنداشته است که رودکی مخترع این جنس از شعر است و عقیده

[۱] بنا بر تحقیق اوزان رباعی بیست و چهار است و ارباب فن عروض برای ضبط اوزان رباعی دو شجره وضع کرده اند یکی موسوم به (شجره احزب) و دیگری موسوم به (شجره اخرم) - اوزان رباعی مستخرج از بحر هزج است (اجزاء بحر هزج چهار بار مفاعیلن مفاعیلن است) بدینطریق که ابتدا مصراعهای رباعی یا مفعول باشد که آنرا احزب گویند یا مفعولان که آنرا احزم خوانند - در صورتیکه صدر مفعول باشد جزو دوم مفاعیلن سالم است یا مفاعیلن مقبوض یا مفاعیلن مکفوف - در صورتیکه صدر مفعولان باشد جزو دوم مفعولان باشد یا مفعول احزب یا فاعیلن اشتر - و چون جزو دوم مفاعیلن یا مفعولن باشد جزو سوم مفعولن باشد یا مفعول در صورتیکه جزو دوم مفاعیلن یا فاعیلن یا مفعول باشد جزو سوم مفاعیلن یا مفاعیلن باشد - و قافیه مفاعیلن و مفعولن فع ابتر باشد یا فاع ازل و قافیه مفاعیلن و مفعول فاعول اهم یا فعل محبوب باشد . پس مجموعاً ۲۴ میشود . مأخوذ از المعجم و معیار الاشعار .

دارد که در اوزانی که بعد از خلیل بن احمد [۱] اختراع شده است هیچ وزنی بدل زدیگتر و در طبع آویزنده تر از این وزن نیست - راجع بسبب استخراج و منشأ اختراع این وزن چیزی مینویسد که ملخص آن ابراست که :

رودکی روزی از ایام اعیاد در یکی از گردشگاههای غزنین می کشت و تماشای مردم و احوال آنها را میکرد. در ضمن بیکدسته از کودکان بر خورد که مشغول گردو بازی بودند - در آنمیانہ کودک ده یازده ساله با نهایت ملاحظت و صباحت منظر موقعی که یکی از کردگان از چال [۲] بیرون افتاد و بقهقري هم بجایگاه باز غلطید از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت :

غلطان غلطان همی رود تا بن ککو

شاعر این کلمات را مطبوع یافت و پس از رجوع بقوانین عروضی از فروع بحر هزج این وزن را استخراج کرد والله العالم. و بعد از آن مینویسد (ص ۹۰) و بحکم آنکه ارباب صناعت موسیقی بدین وزن الحان شریف ساخته اند و طرق لطیف تألیف کرده و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر ابیات نازی سازند آنرا (قول) خوانند و هر چه بر مقطعات پارسی باشد آنرا (غزل) خوانند

[۱] خلیل بن احمد مخترع فن عروض (متوفی ۱۸۰ هـ)

[۲] در عبارت المعجم کوگوز نوشته وگو بفتح کاف مفاک وگوز بفتح کاف

فارسی کردگان و معرب آن جوز است .

اهل دانش ملحومات این وزن را (ترانه) نام کردند و شعر مجرد آنرا (دو بیتی) خواندند برای آنکه بناء آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آنرا (رباعی) خوانند.

عربها دو بیتی را از فارسیها گرفته اند [۱] و در قدیم مابین آنها معمول نبوده است.

برخی از ادبا مابین رباعی و دو بیتی فرق میگذارند باینکه هر گاه چهار مصراع بر یکی از اوزان مخصوصه (بیست و چهار وزن از فروع هزج) مثل لاحول و لاقوة الا بالله باشد آنرا (رباعی) مینامند و اگر بر این اوزان نباشد آنرا (دو بیتی) میگویند.

مثال رباعی: خیام

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز کره کار کسی را نکشاد
هر جا که دلی دید که داغی دارد داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

مثال دو بیتی: باباطاهر [۲]

دل عاشق به پیغمبی بسازد خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافی است ریاضت کش بیادامی بسازد

مثنوی - آنرا در اصطلاح (مزدوج) نیز خوانند عبارت

[۱] علم الادب تألیف اب لویس شیخو ص ۴۲۰ ج ۱

[۲] باباطاهر عربان همدانی از اجلة عرفا و دانشمندان در زمان دیلمه بوده و

در (۴۱۰ هـ) وفات یافته است مجمع الفصحا

است از ابیاتی که هر کدام مستقلاً مصرع باشند و هر بیتی را دو قافیه لازم است مانند شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی :

فردوسی

مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنک دل که خواهد که موری شود تنکدل
نظامی (در مخزن الاسرار)

جام سحر در گل شبرنگ ریخت جرعه آن در دهن سنک ریخت
ز آتش و آبی که بهم در شکست پیه درو کرده باقوت بست [۱]

قطعه - چند بیت است که دارای مطلع مصرع نباشد

- و بعضی اساتید معتقدند که باید عده اشعار قطعه از دوازده بیت تجاوز نکند و هر قدر که شاعر بتواند مطلب خود را در کمتر از دوازده بیت پیروراند بهتر است. - و اغلب این شعر جنس در مورد حکمت و پند و تاریخ و اندرز و تقاضا و هجو و مراسلات منظوم بکار میرود مانند :

سعدی (متوفی ۶۹۱)

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان درخت را از بیخ

[۱] معنای این دو بیت مخصوصاً تشریح شود و در بعضی نسخ بجای پیه پنبه نوشته

به پنج پیضه که سلطان ستم روا دارد ز نند لشکر یانش هزار مرغ بسیخ

ابوالمفاخر رازی

(معاصر محمد بن ملک‌شاه ۵۱۱-۴۹۸) در ری بسططان مسعود

بن محمد بن ملک‌شاه فرستاده

ای خسرویکه سائس حکم تو برفلک برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است
 لطفت بآستین کرم پاک میکند گردی که بر صحیفه دوران نشسته است
 بر تخت ری توسا کن و از حکم نافذت در ملک چین بمرتبہ خاقان نشسته است
 شاه‌ها سپاه تو که چو مورند و چون ملخ برگردد دخل و دانه و دهقان نشسته است
 باران عدل بار که این خاک سالهاست تا بر امید وعده باران نشسته است
 و گاه باشد که در آغاز یا اثناء قصیده چند شعر کاملاً بسته و
 مربوط بیکدیگر است و شاعر در ضمن آنها مطلبی را که یک
 بیت کنجایش ادای آن را نداشته است بیان میکند - این چند بیت
 را نیز شعرا قطعه میخوانند مانند:

ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸)

خود از برای سرزره از بهر تن بود تو جنگجوی عادت دیگر نهاده
 در بر گرفته دل چون خود آهنین وان زلف چون زره را بر سر نهاده

امیدی رازی [۱]

بر آنسزم که اگر همتم کند باری ز بار منت دونان کند سبکباری

[۱] امیدی طهرانی از شاگردان ملا جلال دوانی و معاصر شاه اسمعیل صفوی

است مجمع الفصحا.

اکر کنی ز برای بهود کناسی و گر کنی ز برای مجوس کلکاری
 در این دو کار گریه آنقدر کراحت نی در این دو شغل خسیس آمثابه دشواری
 که در سلام فرومایگان صدر نشین بروی سینه نهی دست و سر فرود آری
 این نوع از قطعات در قصاید خیلی ملیح واقع میشود - وقتی
 که شاعر استاد میخواهد قطعه مستقلی بگوید نخست معنی و لفظ و قافیه
 مدینی را در نظر میگیرد که عمده توجهش با نهایت نظیر بیت القصیده [۱] بعد از آن
 بتبع و مناسبت آنها وزن و قافیه قطعه را انتخاب میکند مثل اینکه اول مصراع ماده
 تریخ را درست میکند و بعد از آن يك قطعه بوزن و قافیه آن میسازد.

مسط - سمط در لغت بمعنی رشته نظم و نوعی از قلاده

است [۲] - و تسمیط در اصطلاح شعرا این است که ابیات هم وزن
 يك قصیده را تحت تحت و دسته دسته کنند بطوریکه مصراعهای آخر

[۱] بیت القصیده آنست که در ابتدا يك معنی را شاعر در نظر میگیرد و آن
 را نظم میکند و بناء قصیده را بر آن میگذارد و ممکن است در قصیده اش شعر بهتر
 از آن باشد و عامه شعرا بیت القصیده شعری را میگویند که بهترین ابیات قصیده
 باشد و قول اول اصح است - مثل گفته شرف الدین شفروه (ای چو دریاسغی
 چو شیر شجاع چون قضا چیره و چو چرخ مطاع تا آنجا که میگوید کر نکردم
 وداع معذورم نیست برمکبان طواف وداع بنای قصیده را بر عین نهاده است برای
 اینکه نمیخواسته است عذر وداع را باین عبارت بخواهد که (نیست برمکبان طواف
 وداع) المعجم ص ۳۹۷.

[۲] السط بالكسر خبط النظم و قلاده اطول من المحنقه قاموس

لختها در قافیه موافق باشند و سایر مصراعها هر دسته در قافیه بایکدیگر موافق و با مصراعهای آخر مخالف باشند - مثل اینکه در لخت اول پنج مصراع [۱] متفق القوافی بیاورند و مصراع ششم در قافیه با آنها مخالف باشد و همچنین در لخت دوم پنج مصراع بیاورند که قافیه آنها بایکدیگر موافق باشد و مصراع ششم با آنها مخالف ولی مصراعهای ششم لازم است که در قافیه متفق باشند. - و هر لختی ممکن است که بیشتر یا کمتر ازین مقدار مصراع داشته باشد و تسمیه به (خمس) و (سدس) و (ثمن) از روی تعداد مصاربع است. - بلی بر سبیل تفنن ممکن است که تمام مصراعهای يك لخت متفق القوافی باشند. - باری این جنس از شعر را (مسقط) گویند زیرا ما این منظومات رشته کشیده شده است که بنای شعر بر آن است.

این جنس از شعر مخصوص پارسیان نیست بلکه در عرب هم معمول است. مسقطات منوچهری [۲] مشهور است محض نمونه لخت اول از مسقط راثیه خزانیه ذکر میشود :

خیزید و خزا آید که هنگام خزان است بادخك از جانب خارزم وزان است

[۱] مصراع در لغت آنکه در است و وجه تسمیه این است که همانطور که دو لنگه در بایکدیگر باید کمال تناسب را داشته باشند دو مصراع بیت نیز لازم است کمال مناسبت داشته باشند و بعضی در وجه تسمیه غیر ازین گفته اند رجوع بکتاب عروض شود.

[۲] ابوالنجم احمد بن یعقوب وفاتش را در (۴۳۲) یا (۴۴۰) نوشته اند

آن برک رزانت که از شاخ رزان است گوئی بمثل پیرهن رنگ رزان است
 دهقان بتفکر سر انگشت گزان است
 کاندر چمن و باغ نه گل ماندونه گلنار [۱]
 مثال نازی از امرؤ القیس [۲]

و مستلّم کشف بالرمح ذبله اقامت بغضب ذی سقاسق میله
 فجعت به فی ملتقى الحی خيله ترک عناق الطیر تحجل حوله
 کان علی اثوابه نضح جریال

ترکیب بند - ترجیع بند

صاحب المعجم مابین آنها فرق نگذاشته و هر دو را ترجیع نامیده است و مینویسد «ترجیع آنستکه قصیده را بر چند قطعه تقسیم کنند همه در وزن متفق و در قوافی مختلف و شعرا هر قطعه را از آن (خانه) خوانند - آنکه فاصله میان دو خانه بیتی مفرد سازند و آن بیت را (ترجیع بند) خوانند پس اگر خواهند همان بیت را ترجیع بند همه خانه ها سازند و در آخر هر قطعه [۳] و اول ما بعد

[۱] در بعض نسخ بجای گلنار گلزار نوشته شده است .

[۲] امر والقیس بن حجر کندی از مشاهیر شعرای جاهلیت وفاتش در حدود

(۵۶۰ م) و این اشعار را بعضی بغیر او نسبت داده اند .

[۳] مراد از قطعه درین عبارات معنی اصطلاحی آن نیست بلکه معنی لغوی مراد است

آن بنویسند و اگر خواهند هر خانه را ترجیع بندی علی حده گویند و اگر خواهند ترجیع بندها بر يك قافیت بنا نهند ناقطعه مفرد باشد.

ولي بعض دیگر مانند صاحب جامع الصنایع فقط آن قسم را (ترجیع بند) مینامند که يك شعر در فواصل قسمتهای قصیده مکرر شود و سایر اقسام را (ترکیب بند) گویند - ظاهر تسمیه همچنین می فهماند که يك بند ترجیع شود مگر اینکه در وجه تسمیه چیز دیگری بگوئیم [۱] والله اعلم .

این جنس از شعر در اشعار اساتید از قبیل جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی [۲] و پسرش کمال الدین اسماعیل [۳] و خاقانی [۴] و عبیدزاکانی (از زاکان قزوین و از شعرای مائه هشتم هجری معاصر سلمان ساوجی) بسیار یافت میشود .

X از ترجیع بندهای خوب معروف ترجیع بند هاتف اصفهانی است (سید احمد متوفی در بلده قم ۱۱۹۱ هـ) و ابتدای آن این است .

[۱] ترجیع بمعنی تردید صوت است در حلق و ترجیع در اذان بمعنی تکریر شهادتین است و این معنی مأخوذ است از رجوع بمعنی برکشتن - و اگر بگوئیم وجه تسمیه در ترجیع بند تکرار بیت نیست بلکه انصراف و رجوع باول و از سر گرفته شدن مطلب است شامل ترکیب بند با اصطلاح متأخرین هم میشود

[۲] جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفی (۵۸۸) .

[۳] کمال الدین اسماعیل متوفی (۶۳۵)

[۴] متوفی بنا بر اصح (۵۹۵) .

ای فدای تو هم دل و هم جان ای نثار رخت همین و همان الخ
و بند ترجیعش این است :

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
و از ترکیب بندهای بسیار خوب مطبوع ترکیب جمال الدین
محمد عبد الرزاق است در نعت پیغمبر (ص ع) و ابتدای آن این
اشعار است :

ای از بر سد ره شاه راهت وی قبه عرش تکیه کاهت
نی طاق نهم رواق بالا بشکسته ز کوشه کلاهت
مه طاسک کردن سمندت شب طره پرچم سپاهت الخ
آنچه مشهور از اجناس نظم است همان است که ذکر شد -
ولی هر نوع تفنن در نظم ممکن است مثل اینکه قصیده بگویند که
نم مصراعهای اول با هم متفق القوافی باشند و مصراعهای دوم قافیه
دیگر داشته باشند و بیشتر این نوع از تفننات بصنایع بدیعیه
زبدک است .

نثر

نثر - کلامی است که مفید بوزن و قافیه نباشد و اقسام

اولیه نثر سه است [۱] :

محادثه - خطابه - کتابت

محادثه - عبارت از عبارات منشوری است که در محاورات

معمول است و مردم برای تفهیم مقاصد و رفع حوائج و تأدیه مافی الضمیر بایکدیگر بکار میبرند و مکالمه میکنند .

خطابه - عبارات فصیح مؤثری است که شخص بلیغ بنیه

الشانی راجع بامر مهمی بجماعتی القاء میکند .

کتابت - عبارت از رسائل و مرقوماتی است که برای

تفهیم مقاصد یا حفظ مطالب و اغراض دیگر نوشته میشود .

نثر مرسل و مسجع

در هر يك از اقسام سه گانه سابق الذكر نثر ممکن است كاتب

و متکلم ملتزم تقفیه او آخر فقرات بشود و ممکن است که التزام سجع

نشده باشد - در صورت التزام آزا (نثر مسجع) - و در صورت

عدم التزام آزا (نثر مرسل) خوانند - بنا بر این اقسام

نثر شش تا میشود .

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان [۱]

اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان چهار تا است :

تاریخ - قصص - فصاحت - رسائل

تاریخ - حکایت حوادث عالم و نتایج آنهاست بطوریکه

قضایای واقعیه بخوبی از عبارات مفهوم گردد. - مثل تاریخ بیعتی

قصص - نوشتن احادیث مخترعه و نقل افسانهها و داستانهای

جعلی است که برای تعلیم و تفهیم مطالب اخلاقی یا اغراض دیگر

مرتب میشود - مانند کلیله و دمنه و رمانهای اخلاقی و سیاسی و

مذهبی و غیره .

فصاحت - عبارات و جمل موثری است که برای اقناع مستمع

و تلقین مقاصد و اغراض عمده از قبیل مقاصد سیاسی و فصول مذهبی

و دعاوی حقوقی شخص ناطق ادا میکند و بکار میبرد. - فصاحت بسه

شکل وجود میگیرد که آنها را اقسام فصاحت باید دانست :

۱ - فصاحت مواعظ دینیه - در موقع وعظ و

تعلیم و تشریح قوانین و اصول مذهبی - که واعظین و متکلمین زبر

[۱] دائرة المعارف فرید وجدی .

دست در منبرها دارند .

۲ - فصاحت سیاسی - از برای تعلیم و بیان جهات

سیاسی - مانند نطقهای سیاسی نافذ با آری که خطبا و ناطقین بزرگ در مجامع و محافل عمومی ایراد میکنند - و اغلب اتفاق افتاده که اینگونه نطقها مقدمه انقلاب و نهضت سیاسی عظیمی را فراهم ساخته است .

۳ - فصاحت محامات - از برای اثبات دعاوی حقوقی

و جزائی که وکلای بلیغ ماهر در محاکمات قضائی بکار میبرند .

رسائل - مکاتبات و مراسلاتی است که مابین طبقات مردم

معمول است .

فن رسائل باعتبار موضوع بسه قسم منقسم میشود [۱] :

۱ - رسائل اهلیه یا شوقیه - و آن عبارت است از

مراسلاتی که مابین خویشان و دوستان مبادله میشود مشتمل بر اشتیاق ملاقات ، شکایت از جدائی استعطاف ، ارسال هدایا ، احوال پرسی و امثال آنها .

۲ - رسائل متداوله - عبارت از مراسلات معمولی

[۱] جواهر الادب احمد هاشمی ص ۴۰ .

عمومی است از قبیل مکانبات اداری و تجارتنی و معاملات معهوده بین الناس - مانند بیع و نکاح و صلح و امثال آنها و از قبیل رقعۀ تهنیت ، تعزیت ، وصیت ، شفاعت ، تقاضا ، دعوت و نظائر آنها که طرز نوشتن و جواب فرستادن و حفظ القاب و مناصب هر کسی و بالاخره مقتضیات و رسوم و آداب هر مقامی را شخص دبیر باید مراعات کند .

۳- رسایل علمیه - عبارت است از مقالاتی است که در مطالب علمی و مسائل ادبی نوشته میشود [۱] .

آنچه در اینجا از اقسام نظم و نثر گفتیم فقط برای استطراد بود و گر نه تحقیق علمی در علم نظم و نثر و اصول نظم و انشاء و مواد و خواص و طبقات و محاسن و عیوب آنها محتاج بتألیف جدا گانه است اکنون جای آنست که بتعریف (شعر) و اقسام آن پردازیم

شعر

بعضی احتمال داده اند که لفظ شعر اصلاً عبری نباشد بلکه معرب شیر باشد و شیر در لغت عبری بمعنی سرود و آواز است و (شور)

[۱] لانا سمیت بالرسالات لان اصحابها یرسلونها الی من اقترحها علیهم و

یسلك فیها صاحبها مناهج الاسترسال و المخاطبات البلیغه جواهر الادب احمد هاشمی

مصدر آن است - و مبداء شعر در هر ملتی سرودهای ساده طبیعی و مذهبی و ملی و عشقی و غیره بوده است و رفته رفته تکمیل شده و وسعت یافته است. - و در فارسی میگویند غزلی سرود پائسرائید و در تازی گویند **انشاء شعراً** [۱] و انشاء بمعنی سر زدن است.

X در صورتیکه لفظ شعر عربی و بمعنی فهم باشد مقصود فهم عمومی است بلکه مراد بکنوع الهمامات لطیف و ادراکات مخصوصی است که بکدسته از برگزیدگان افراد بشر (شعرا) دارند طبقه شعرا از هر چیزی علاوه بر آنچه عموم مردم می فهمند دقائق و لطایف دیگری احساس میکنند که مخصوص بآنهاست - از محسوسات و آثار طبیعی خارجی نکات و رموزی را می بینند و ادراک میکنند که فهم عموم از درک آنها عاجز است و آنچه را که شاعر می فهمد میتواند با بیان رسای شیرین بدیگران بفهماند - شاعر در حقیقت دو چشم دارد - دریک چشم بادیگران شریک است و دریک چشم از آنها ممتاز و همچنین زبانی دارد که دیگران از آن محرومند - مثلاً هر کسی کل زگس را می بیند ولی بیماری زردی و رنجوری ، تکیه کردن بعضاً ، چشم مست ، سرگرانی مستی ، قدح می ، چند درم پای قدح نهادن ، دیده بر آسمان

[۱] جرجی زیدان باین استعمال ربط شعر را با موسیقی بیان میکند ولی باید دانست که مابین انشاء و انشاء عرفاً فرق موجود است .

دوختن ، تاج بر سر نهادن آن را - و در جای دیگر: چشم در بیدگی
و گستاخی ، سر گرانی از غرور چند درم داشتن ، ادب نگاه
نداشتن [۱] و غیره آنرا نمی بیند و همچنین اغلب اشخاص ممکن است
درازی شبی را طالب باشند و سیاهی شب را ببینند ولی دوختن سیاهی
چشم را بر دامن شب برای دراز شدن همه کس تصور نمی کند - و
بر فرض اینکه تصور کند قوه این را ندارد که تصور خود را عیناً
با بیان دلچسب مناسب بدیگری بفهماند باینطور که :

عاشق شب وصل بار بگزیده خویش از بهر قرار دل غم دیده خویش
تا آنکه دراز تر شود بر دوزد بر دامن شب سیاهی دیده خویش
و همچنین هر کسی کج و راست شدن و چم و خم یافتن بکعبه
درخت سرورا از آرزو زیدن باد می بیند ولی مانند بودن این حالت
را بحالت چند دختر سبز جامه زیبا صورت خوش اندام که برای
معاذت سرها را زدیگ بکدیگر بیاورند و از خجالت عقب بکشند -
تصور نمی کند و بر فرض اینکه چنین معنی بخاطرش بیاید قادر بر این
نیست که آنرا اینطور بیان کند که :

[۱] هر کدام از آنچه ذکر شد اشاره بمضمون شعری است مانند :

بدور چشم تنو یلغار شد چنان ز کس که تکه زد بمصا آنکه از زمین برخاست
رسید موسم آن کز طرف چو ز کس مست نهد یای قدح هر که شش درم دارد
شوخی ز کس نگر که پیش تو بشکفت چشم دریده ادب نگاه ندارد

حرف مؤلف

روزی از باغ گذشتی وز رشک نکبت ز کس از دیده حسرت نکران است هنوز

حزت بسرو كالفیان تلحفت خضر الحریر علی قوام معتدل
 فكانها والریح جاء یملأها تبقی التعانق ثم بمنعها الخجل
 بالآخره قریحه وذوق شاعرانه بكنوع چیزهای رقیق دقیق
 را می فهمد و عین آنها را می فهماند که دیگران ندارند و بر فرص
 داشتن قوه تفهیم آنها ندارند احساسات نازك شاعرانه از مواهب طبیعی
 و ودائع الهیه است که بدسته مخصوصی عطا شده و ما آنها را شعرا
 مینامیم. - این الهامات بر ذهن شاعر هم در هر وقتی نمیشود و
 همچنین کلمات و جملی که در بکوقت از قلم و زبان شاعری تراوش
 میکند ممکن است در وقت دیگر و ساعت دیگر از او صادر نشود -
 مثلاً شاید اگر نظامی میخواست خسرو و شیرین دیگری یا فردوسی
 شاهنامه آخری یا سعدی غزلهای دیگری بر همان وزنهای و قافیه ها مثل
 همین خسرو و شیرین و شاهنامه و طبیبات و بدایع بسازند ممکن نمیشد -
 زیرا این دسته از خاطرهای قلبی و بیانات وافی در شعرا نیز مرهون
 اوقات است .

\ شعر - نتیجه انفعالات و تاثرات شخص متأثر است - شعر
 نمایندۀ عواطف و احساسات رقیقه انسان متفکر است - شعر لغت
 نفس است - شعر نقوش ظاهره و صور آشکاری است از حقایق مرهوزه
 غیر مرئی - بالآخره شعر تصویر جمال طبیعت است.

شاعر - صورت بند معانی ناپیدای نهانی است - شاعر -

جمال طبیعت و مکنونات عالم وجود را با نقوش الفاظ مجسم میسازد - طبیعت را بخیال مصور ساخته عواطف و احساسات درونی را در عبارات و کلمات جلوه گر مینماید .

نقاش - بوسیله رسم اشکال و خطوط و رنگ آمیزی جمال

طبیعت را نشان میدهد . - موسیقی دان بواسطه نغمات و الحان از جمال طبیعت تعبیر میکند . - شاعر - با الفاظ و معانی جمال طبیعت را مصور میسازد .

در تعریف شعر حدود جامع و مانعی ذکر کردن مثل اینکه علم هندسه و نحو را تعریف میکنیم خیلی مشکل است و تنها (مدرك حقیقت شعر ذوق است و بس)

و از این جهت است که صاحب البیان والتبیین [۱] شعر را سر بسته اینطور تعریف میکند که (الشعر شیئی تجیش به صدورنا فتقذفه علی السنتنا) و حاصل مرادش این است که شعر از هیجان خاطر و سر چشمه قلوب تراوش میکند و بر زبانها جاری میگردد - و این خود تعریف مبهمی است .

اهل منطق شعر را از صناعات خمس [۲] میدانند - و میگویند

[۱] مؤلف این کتاب ابو عثمان جاحظ است (متوفی ۲۵۵) . ۵ .

[۲] برهان - شعر - خطابه - جدل - مغالطه

شعر از مقدمات تخیلیه تألیف میشود [۱] - و مخیلات عبارت است از مقدمات خیالیه که موجب انقباض یا انبساط و نفرت یا رغبت میگردد مثل اینکه عسل را برای نفرت دادن طبع امره صفرا تشبیه کنند و برای ترغیب تهور را بشجاعت و جبن را با احتیاط مانند نمایند [۲] - و بالاخره قیاس شعری در اصطلاح ایشان عبارت از قیاسی است که ترکیب یافته باشد از مقدمات خیالیه بطوریکه منشاء انقباض و انبساط باشد .

از آنچه گفتیم معلوم میشود که شعر مشروط بوزن و قافیه نیست - بلی وزن و قافیه بر حسن و طلاوت آن می افزاید و طبع را برای قبول بهتر حاضر میسازد .

و آنچه در تعریف شعر گفته اند که (کلام موزون مقفی است) حقیقه [۳] واضح نیست و این تعریف نظم است - و ممکن است کلام شعر باشد و نظم نباشد بلکه شعر منثور « *Vers libres* » باشد - و همچنین ممکن است که نظم باشد ولی شعر نباشد . - پس بقول اهل منطق نسبت شعر بانظم و نثر نسبت عموم و خصوص من وجه است [۴]

[۱] منطق شفاى ابوعلی سینا .

[۲] نجات شیخ الرئیس .

[۳] مجازاً اطلاق شعر بر نظم صحیح است .

[۴] عموم و خصوص من وجه این است که دو مفهوم با یکدیگر طورى باشند

که گاهی هر دو باهم در وجود مجتمع باشند و وجود هر کدام از آنها بدون دیگری ممکن باشد مثل سیدی و حیوانیت که در حیوان صفت مجتمع و در کاغذ و حیوان سباه مفرقند .

موسیقی هم در شعر حکم وزن و قافیه را دارد - اثر شعری که با ساز و آواز توام باشد البته بیشتر از شعری است که ساده خوانده میشود - و کمال تأثیر و مقبولیت شعر در موقعی است که با وزن و قافیه مطبوع و ساز و آواز خوش آهنگ همراه شده باشد. - از این جهت است که در شعری قدیم غالب ملل اشخاصی مانند رودکی و فرخی وجود داشته اند که اغلب اشعار خودشانرا با آواز خوش و نوای چنگ و امثال آن در حضور بزرگان و سلاطین با مجمع ملی می خوانده اند - گذشته از اینها اصلاً لهجه شیرین و طرز ادای کلام خیلی در تأثیر معنی دخالت دارد. - و در قدیم چنین مرسوم بوده است که از آواز خوش و فن موسیقی و بالاخره شیرینی لهجه محروم بوده اند شخصی را بنام قوال [۱] باراوی و رابوه برای اینکار استخدام میکردند مثل راویان یونانی « Rhapsodistes » ، [۲].

خلاصه: شعریت شعر بمعنی است نه بوزن و قافیه و معنی شعری گاهی در قالب نظم و گاهی در قالب نثر ریخته میشود - و اموری که موجب مزید تأثیر معانی شعریه میکردند از قبیل وزن و قافیه و نغمات و الحان موسیقی و مناسبت مقام و حالات خواننده و شنونده از حقیقت شعر خارج و جزء زینات با اتفاقات محسوب میگردد .

[۱] قوال نصیح جید الکلام قاموس

[۲] مشهورترین رواة قدیم یونان رواة ایلباد و تاریخ هردت هستند .

اقسام شعر

بعد از اینکه بالنسبه از تعريف شعر فارغ شدیم بذكر اقسام و انواع آن مي پردازیم .

شعرا چند طور تقسيم کرده اند .

ادبای قديم ما مانند ادبای عرب انواع شعرا بر حسب مقصود

و غرض شاعر تقسيم کرده اند به : تغزل و تشبيب ،

مدح ، مرثيه ، هجو ، حماسه ، وعظ و حکمت ،

مطایبه ، وصف ، حکایت ، تعليم ، عتاب و

شکوے و امثال آنها از اغراضی که شعرا دارند و معانی و شواهد

آنها معروف است [۱] .

[۱] بطور الف و نشر و مرتب مثل ، غزلهای سعدي ، مدائح عنصری و

انوری ، مرثی عمق و خاقانی و غیره ، هجوهای انوری و هجو فردوسی ، حماسه

نظامی (ملك الملوك فاضلم بفضيلت معالي الخ) و عهد الواسع جلی (بر نسبت من

است هنرهای من کوا) ، مواعظ و تنبیها ت و حکم بوستان شیخ سعدي و مثنوی

مولانا جلال الدین بلخي ، مطایبات و هزلبات سوزنی و عیدزاکانی ، هلابه و

طلوعیه و غروبیه و بهاریه و خزانیه و امثال آنها در اشعار ظهیر فاریابی و جمال الدین

اصفهانى و منوچهری و غیره ، داستانهای شاهنامه و حکایت بوستان و منطق الطیر

بعضی [۱] اساس شعر را بر سه قسم تقسیم کرده اند (۱) - اشعار

اخلاقی (۲) - اشعار وصفی (۳) - اشعار روایی

اشعار اخلاقی - راجع است بتشریح صفات مدوحه و مذمومه

و ترغیب مردم بفضائل اخلاقی و پیروی از اصول پسندیده .

اشعار وصفی - عبارت است از اشعاری که شاعر در آنها نقاشی

طبیعی و جسمانی یا روحانی و نفسانی میکند مانند: اشعار رزمی ،

بزمی ، وصف شکار ، بیان حالات عاشق و معشوق ، تعریف شب ،

ماهتاب ، طلوع ، غروب ، بهار ، خزان و امثال آنها .

اشعار روایی - عبارت است از داستان سرایی و ذکر وقایع

تاریخی و شرح احوال تاریخی که شاعر از خود یا از دیگری میگوید .

شاهنامه فردوسی متضمن تمام این سه قسمت بحد کامل هست .

اقسام شعر مطابق تقسیم

اروپائیان [۲]

اروپائیان شعر را بر سه قسم تقسیم میکنند : ۱ - شعر قصی

بقیه از صفحه قبل

شیخ عطار و غیره ، کلشن راز و نصاب العیانی ، حبسه مسعود سعد سلمان و خاقانی و مرض درد چشم کمال الدین اسمعیل اصفهانی و امثال آنها .

[۱] دانشکده شماره ۷

[۲] جرجی زیدان

(Epique) ۲ - شعر غنائی (Lyrique) ۳ - شعر تمثیلی
(Dramatique) .

شعر قصصی - عبارت است از افسانه‌ها و روایات تاریخی

و شرح وقایع خواه در کلام موزون باشد و خواه در غیر موزون .
شعر قصصی همان شعر روایی است که قبلاً ذکر کردیم .

شعر غنائی یا موسیقی - اشعاری است که حاکی از عواطف

و احساسات روحی است - فخر، حماسه، حکمت و تعلیم، مدح،
هجا، رثاء، تشبیب، وصف مناظر و نظائر آنها تمام داخل در این
قسم است .

شعر تمثیلی - فن نمایش است و نثار نویسی [۱] . -

و آن چنان است که برای تحریک عواطف بشری فضائل و ردائیل اخلاقی

[۱] یونانیهای قدیم باین فن درمابین سایر ملل متخصّص بوده اند و خصوصاً
در عصر پرینکلس (قرن پنجم ق م) نثار نویسی در یونان رواج و اهمیت یافته و
شعراي بزرگی در آن عصر پیدا شده اند و نثار نویسندگان مشهور آن عصر عبارتند
از شعراي ثلاثه - اشیل (Echile ۵۲۵ - ۴۵۶ با ۴۵۷ ق م)
سفکل (Sophocle ۴۹۵ - ۴۰۵ ق م) اریپید (Euripide ۴۸۰ -
۴۰۶ ق م) و این هر سه از شعراي تراژدی هستند - اریستوفان (Aristophane
۴۴۵ - ۳۷۵ ق م) از کمدی نویسهای معروف این عصر است نیاثر نویس فرانسه
بیشتر از یونانیها اقتباس شده و بعد از قرون وسطی مابین آنها اهمیت یافته و رفته رفته
تکمیل شده است مثل کمدی که در فرانسه قرن ۱۵ میلادی خیلی رونق گرفته است

و غیره را در خارج مجسم میکنند و در صحنه های نمایش حقایق سیاسی و معنوی و اجتماعی را مشهود و محسوس میسازند و مضار و منافع هر چیزی را بالعیان بمردم نشان میدهند - تأثیر این نوع از اشعار در قلوب عموم بیشتر از سایر اقسام شعر است زیرا اثری که از دیدن قضایا در خاطر متمکن میگردد از شنیدن حاصل نمیشود - از اینجهت متفکرین از شعرا بیشتر باین قست اهمیت داده اند .

درام (Drame) نیز از حیث اغراض و مقاصد و طرز نمایش

انواع و اسامی مخصوصی دارد . - دو قسمت تراژدی (Tragédie)

و کمدی (Comédie) خیلی مشهور است .

نمایش مضحك یا نیاژ کبیک (Comique) سه نوع مشهور دارد:

۱ - اخلاقی (Moralité) ۲ - مسخره (Sattie)

۳ - مضحکه (Farce) . - و تنها مقصود از این نمایشها همان تصویر مطالب و تنبیه تماشاچیان است .

و از جمله اقسام شعر تمثیلی درام مذهبی است که بدرام لی تور ربیک

معروف است (Liturgique) [۱] بعضی اقسام مشهور شعر را شش تا شمرده اند [۲] :

[۱] در قرون وسطی فرانسویها مانند یونانیها این قسم نمایش مذهبی را

داشته اند و معمول چنین بوده است که در روزهای عید کیشها در کلیسا مطالبی را

از عهد عتیق و جدید و تاریخ حواریون گرفته در اثنای موعظه نمایش میداده اند .

[۲] دائرة المعارف فرید و جدی در لفظ ادب .

غنائی - قصصی - تمثیلی - تعلیمی -

(Didactique) رعائی - شروود (Fugitive)

ومی گوید هر ملّتی که از وحشیت بتمدن میرسد باین انواع شعر بر میخورد: غنائی - ترنم و سرود است - قصصی - تواریخ و خرافات و عجایب داستانی است - تمثیلی آنست که در ملاحظه نمایش داده میشود - تعلیمی شعری است که برای تعلیم مطالب علمی است - رعائی - عبارت است از تصویر عهد قدیمه و زندگانیهای طبیعی ساده - شروود عبارت است از قطعه های کوچکی که متضمن آراء حکیمانه یا نکات ادبیه است .

بنا بر اینکه اقسام اولیه شعر را بیش از همان سه قسم سابق ندانیم (قصصی - غنائی - تمثیلی) اقسام تعلیمی و رعائی و شروود داخل در نوع (غنائی) خواهد شد .

آغاز پیدایش شعر در اقوام

وملک عالم و احوالی که بر آن وارد شده است

شعر همزاد بشر است - از وقتی که بشر در عالم وجود قدم نهاده

شریک عواطف و احساسات بوده است - انسان از آغاز خلقت دارای

انفعالات و تأثرات بوده ، غم و شادی ، رغبت و نفرت ، امید و آرزو
 ملالت و مسرت ، ترس و بیم ، دوستی و عداوت ، شوق و بیزاری
 بالاخره حالات نفسانی داشته است . - بشر از آغاز خلقت تا انجام
 در تمام ادوار حیاتش محکوم عواطف قلبی و احساسات معنوی است .
 بشر - همان بشری که در غارها و جنگلها بسر میبرد - همان
 آدمی که با پوست و برک درختان لباس برای خود فراهم میساخته -
 همان انسانی که با میوه های جنگلی و احياناً با گوشت بعضی حیوانات
 تغذیه میکرده - بالاخره همان بشری که در عداد سایر حیوانات و
 بتعبیر بعضی در ظلمت و وحشیت و بربریت شب و روز میگذرانده -
 دارای ذوق طبیعی و عواطف روحی و ادراکات و عواطف فطری بوده
 است . - مظاهر فرح انگیز میدیده بلیات و مصائب گوناگون می
 کشیده است . - روشنائی را دوست میداشته ارضامت و تیرگی و حشتناک
 میشده و میهراسیده است - از هوای شفاف ، فضای فرح زای صاف
 درخشندگی کواکب فروزنده آسمانی ، پرنو افکنی خورشید جهانتاب ،
 مناظر دلگشا ، دشنهای وسیع سبز و خرم ، صدای آبشار ، نغمات
 مرغان و بلبلان خوش الحان ، نسیم ملایم عطر آمیز ، گلهای رنگا
 رنگ ، الوان گوناگون ، نواهای موزون ، هوای نشاط انگیز فصل
 بهار خلاصه از دیدار جمال طبیعت و تماشای مظاهر زیبا و تجلیات
 روح افزای طبیعی : لذت میبرده و حالت طرب و نشاطی در او وجود
 میگرفته است . - و بالعکس از دیدن مناظر زشت ، خلقتهای مهیب ،

صداهای هولناك ، مظاهر غصب و عداوت ، ظلمتهای دهشت آمیز
 حالت نفرت ورعی در او حادث میشده و از آنها میکریخته است .
 باری : احساسات و عواطف روحی و انفعالات و تأثرات قلبی از
 وجود بشر غیر قابل انفکاک است . بعد از آنکه این مقدمه معلوم
 شد حال میگوئیم : بدیهی است که این نوع از عواطف و ادراکات
 بطوری از انسان نمودار و جلوه گر میشود . - آیا نماینده این تأثرات
 در بشر چیست ؟ - البته یا کردار است یا گفتار - زیرا انسان مقاصد و مکنونات
 خود را یا بوسیله الفاظ بطریق مکالمه آشکار میدسازد یا بواسطه اعمال خارجی .
 اولین نماینده احساسات بشر در چنین حالاتی : شعر ، تغنی ، رقص
 است .

در (شعر) بواسطه الفاظ - در (تغنی) بوسیله آهنگ صدا -
 در (رقص) بواسطه حرکات و سکنات حالات و عواطف روحی نشان
 داده میشود .

پس (شعر و موسیقی و رقص زادگان

يك مادرند) و فرزندان يك حالت - این هر سه مولود
 عواطف اند و مادر طبیعت آنها را بيك شکم زائیده است - همان
 معلمی که شاعری را بشر آموخته است رامشکری و وجد را نیز باو
 یاد داده . آدمی زاده در دبستان طبیعت از عشوه و ناز گل و نوای بلبل

و آواز برگها و چم و خم شدن نونهالان دشت و چمن و صدای خوش
آبند جریان آبهای روان هم صنعت شعر را آموخته است هم فن
موسیقی و رقص را - از این جهت است که ارسطو رقص را از فنون
جمیله [۱] دانسته و میگوید شعر و رقص دو شاخه از يك ریشه اند.

- و بعضی میگویند که « رقص شعر متحرک است ».

خلاصه : از بدو خلقت این سه چیز بیکدیگر آمیخته بوده است
و اثبات تقدم زمانی بعضی بر بعضی خیلی مشکل است [۲] - و جای
تردید نیست که این سه چیز از قدیم ترین آداب ملل عالم است و شعر
بمعنی حقیقی مخصوصاً از موسیقی بمعنی عام جدا نبوده است .

در اقوام قدیمه (مانند یونانیها و مصریهای قدیم [۳]) چنین مرسوم

[۱] رقص که منظور ماست نه رقص لهو و لعب و خلافت است زیرا این قسم
از رقص جزو قبایح اعمال شمرده میشود و تعریف رقص بوجه فلسفی این است که
(رقص حرکت فطری است که از تراکم قوای حیوانی در جسم پیدا میشود زیرا
تزیید قوی بدرجه میرسد که قابل تحمل نبوده برای تخفیف راهی میطلبد و بنا بر
این حرکاتی که طفل میکند نیز داخل در رقص است) و لغویین رقص را طور
دیگر تعریف کرده اند که شامل وجه فلسفی آن نیست .

[۲] شاید بعضی احتمال بدهند که رقص طبیعی تر و از این جهت قدیمتر از
موسیقی و شعر باشد ولی جای تردید است .

[۳] و همچنین هیاکل اورشلیم و بابل و معابد بعل و زردشت و ژوپیتر و زهره

و غیرها تماماً منبع این سه چیز بوده است (الهلال شماره ۱ سنه ۳۴)

بوده است که در معابد و مجامع مذهبی برای اظهار نخشع و عبودیت و ابراز عواطف دینی رقص میکرده اند و با آهنگهای غنائی شعر میخوانده اند .

وزن شعر

جای این سؤال باقی است که آیا اشعار اولیه دارای وزن بوده اند یا نه و بر فرض که دارای وزن نبوده است در چه وقت دارای وزن شده است ؟ جواب این سؤال بطور اختصار این است که تشخیص وزن بمعنی عام شمولی و تمیز موزون از غیر موزون طبیعی بشر است و موزونیت باذات ملائم با طبع انسانی است - انسان سالم تام و تمام چیزهای موزون را می پسندد و بر ناموزون ترجیح میدهد - وزن چیزی نیست که بدستیاری صنعت برای بشر درست کرده باشند و اندک اندک با آن انس گرفته و در طبع او گوارا شده باشد بلکه التذات از موزون مقتضای آفرینش بشر تام الخلقه است - آدمیزاد بالطبع اگر شخصی را به بیند که يك چشم سفید و كوچك و گرد و چشم دیگرش سرخ و بزرگ و دراز باشد و همچنین يك ابرویس راست و پهن و دارای موهای زرد و ابروی دیگرش کج و باریک و دارای موهای بنفش و همچنین یکدستش سطر و تا سرزانو و دارای ده انگشت و دست دیگرش لاغر و تا وسط پهلوی و دارای پنج انگشت باشد - تعجب می کند و در طبعش گوارا نیست . - و بالعکس از تناسب و موزونیت اندام

واعضای شخص متناسب الاعضا طبعاً لذت میبرد و در طبعش گواراست :
 - باری از ذوق طبیعی و حس آزاد بشر طبعاً حتی المقدور چیزهای
 موزون تراوش میکند - پس چگونه ممکن است که بگوئیم اولین مظاهر
 ذوق طبیعی بشر (شعر - موسیق - رقص) دارای وزنی نبوده
 است - نهایت امر اینکه اوزان اولیه اوزان مخصوصی بوده اند که
 رفته رفته بواسطه الفت بانمندن و تصنعات علمی و خروج از حالت طبیعی
 اولیه در مذاقها ناگوار و تبدیل با اوزان دیگری شده است بطوریکه آنچه شعرای
 اولیه از اشعار خودشان با آهنگهای مخصوص میخوانده اند و احساس
 موزونیت از آنها میکرده اند اگر ما بخوانیم شاید خیلی بیمزه و
 خالی از وزن و تناسب تصور کنیم . چنانکه می بینیم اقوام و ملل
 و السنه عالم در اشعار مختلف اند مثلاً چند جمله در زبان و ذوق يك
 ملت شعر مطبوع است و از شنیدن آنها لذت میبرند و در نزد ملت
 دیگر خوش آیند نیست و از آنها احساس موزونیت و مطبوعیت نمی
 کنند و همچنین در الحان موسیقی و از اینجاست که بعضی بحور عروض
 مثل قریب و جدید و مشاکل مخصوص زبان فارسی . و بعضی نظیر بسیط
 و وافر و کامل مخصوص زبان عرب است و بالجمله زبان و لهجه و
 نوقیات ملل عالم از تشخیص مطبوع و غیر مطبوع و موزون و غیر
 موزون دخالت تامه دارد و هر چیزی که مثلاً در زبان فرانسه و نزد
 فرانسویها مطبوع است از شعر و موسیقی ممکن است در زبان فارسی
 و فارسی زبانها مطبوع و گوارا نباشد . پس جای استبعاد نیست

اگر بگوئیم که اشعار و غناهای اولیه در نظر شعرا و ملل قدیمه دارای وزن و آهنگ متناسب مطبوعی بوده است که ممکن است ما ادراک آنها را نکنیم و از شنیدن آنها چندان لذت نبریم و این بامدعای ما تنافی ندارد. - مراد ما از (وزن) وزن بمعنی اعم است که ما بین دو لهجه و دو جمله و دو کلمه وجود میگیرد هر چند بامدّ و قصر حروف و سرعت و بطوء ادای کلمات و تمدید صوت و امثال آنها باشد. - ومدعای ما این است که شعر و موسیقی با آن ربط موکدی که ما بین آنها موجود است هیچوقت از این جنس موازنه خالی نبوده است. و هر چند مخصوص بذوق و زبان قوم مخصوصی باشد. ملخص سخن آنکه شعر و موسیقی و رقص از آغاز پیدایش بایکدیگر وجود گرفته اند و قوانین و قواعد مضبوطه نداشته است و متدرجاً از یکدیگر تفکیک شده و هر کدام از آنها فن جداگانه و دارای قوانین و اصول مخصوصه شده است و ارباب این صنایع از هم جدا شده و از یکدیگر دور افتاده اند - معذالك در موقع اجتماع شعر کنونی با موسیقی و رقص کنونی حس میکنیم که طبیعی تر و باذوق ملایمتر میشود.

باید دانست که هر قدر شعر و موسیقی بمرور ایام از حالت اولیه خارج شده است جنبه اصلی و معنوی خود را از دست داده و بیشتر روح تصنع بخود گرفته است - هر قدر بقهقري بر میگردیم می بینیم که روح عواطف و احساسات طبیعی در شعر غلبه دارد بر روح علمیت

و صنعت کاری - دخالت اصول خشک علمی در شعر و موسیقی روحانیت و آزادی و معنویت آنها را گرفته و در عوض محدودیت و تقید بقیود ظاهری و آداب علمی را بآنها داده است - بالاخره بشر هر اندازه که با تمدن ظاهری و براهین عقلی و علوم جافه آشنائی پیدا کرده است از سادگی و بساطت اولیه بیگانه گشته و بهمان نسبت مظاهر ذوق و رشحات طبیعی او نیز تابع تغییرات و تبدلات او شده از عالم آزادی اصلی بیرون آمده بمحیط تمدن و حدود و قیود زندگانی ادبی نزدیک شده است تا بحدی که برای يك قطعه چندبیتی چندین کتاب قانون برای مفردات و مرکبات و وزن و قافیه آن وضع شده است .

بباری : بعد از اینکه بشر وضع زندگی و طرز اولی خود را عوض کرده و بتمدن نزدیک شده و حس ریاست و جهانگیری و جنگ و فتح پیدا کرده است شعر هم از حالت صحرا نشینی اولی خارج شده و پا بدائرة شهر و اقلیم و مدنیت نهاده و احساسات قوم در آن اثر کرده حالت مدح ، حماسه ، فخر ، رثاء و نظایر آنها را بخود گرفته است - هر قدر دائرة تمدن وسیعتر شده دائرة شعر هم وسعت یافته است و علوم و صنایع و الفاظ مستحدثه و غیره در آن راه یافته و وضع شعر بکلی عوض شده است و رسیده است بدانچه رسیده است .

در ابتدای امر بشر حالت طبیعی داشته و لغات بحد احتیاج طبیعی و شعر زبان طبیعی بوده است ولیکن هیچکدام بوضع اولی خود باقی نمانده بلکه در اثر توارد حالات و تغییرات بشر لغات نیز تبدیل

یافته و احتیاج موجب وضع لغات جدیده شده و عدّه آنها روز بروز زیاد گشته و کلمات شعر هم اغلب تغییر و تبدیل پیدا کرده و عاقبت بزبان علمی و صنعتی نزدیکتر شده است تا بعواطف طبیعی و احساسات معنوی .

کلیات احکامی که ذکر شد نه تنها مخصوص شعر و موسیقی زبان فارسی است بلکه تقریباً در تمام ملل ولسنه عالم جاری است - چیزی که هست این است که فارسیها بنوع سرشار طبیعی مابین ملل عالم ممتازند و زبان فارسی زبان شعری ادبی است و عمده منظور ما همین زبان است .

نظم و عروض فارسی امروزی

در اینکه رتبه طبیعی پیدایش نظم و عروض متاخر از شعر و موسیقی است تردیدی نیست و در زبان فارسی هم همینطور است - و در اینکه فارسیها قبل از اسلام شعر داشته اند تقریباً جای شك باقی نیست چنانکه بعد از این خواهد آمد - وطن قوی می رود که نظم هم قبل از اسلام وجود داشته و آثار آن از بین رفته است - ولی عروض کنونی را ایرانیها از عربها گرفته و از خود رفته رفته در آن تصرفاتی کرده اند و اوزان مخصوصه بنخودشان دارند (مانند بحر مشاکل) .

اول کسی که در مسلمین تدوین علم عروض کرده است خلیل

بن احمد است [۱] که دوائر پنجگانه را وضع و بازده بحر اختراع کرده است و بعد از آن دیگران از قبیل اخفش [۲] بحور دیگر را استخراج نموده و فن عروض اندک اندک علم مستقلی شده و بالنسبه وسعتی یافته و اصول و قوانینی پیدا کرده است .

اصل وزن شعر را در عرب بعضی [۳] اعتقاد کرده اند که مأخوذ از توفیق سیر شترها در بیابان باشد و اعراب بیشتر با ناقه و جمل سر و کار داشته اند - و مؤید این احتمال این امر را قرار داده است که رجز اول چیزی است که عرب برای راندن شتر استعمال کرده است - و بعد از حدوث وزن شعر اوران و بحور عروضی را هر کدام برای حالی از احوال وضع کرده اند مثل اینکه بحر طویل باحماسه و وافر بافخر و زمل باحزن یا فرح مناسبت دارد . - و بعد از اینکه اوزان وضع شده است غناء دارای الحان معین شده است و هر وزنی مخصوص غناء و لحنی شده است مثل اینکه هزج غنای آهسته است که بدان رقص میکنند .

[۱] وفات او را جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (۱۸۰) هجری ضبط کرده است و در سابق هم چنین نوشته ایم ولی در ابن خلکان (۱۷۰) (۱۷۵) و اقوال دیگر نقل شده و مطابق هیچ قولی (۱۸۰) را ضبط نکرده است .

[۲] ابوالحسن اخفش در عروض بحر خب را زیاده کرده (متوفی ۲۱۵ هـ)

[۳] جرجی زیدان .

نظر برابطهٔ اکیدی که فن عروض با علم ایقاع موسیقی دارد [۱]
 بنظر بنده اگر بگوئیم اصلاً این فن بالاخص بعد از اسلام از روی
 موسیقی ایجاد و تدوین شده است چندان از طریق صواب دور نیفتاده‌ام
 - زیرا تقطیعات عروضی تقریباً شبیه مقاطع موسیقی است بلکه
 با نظر دقیقی عین یکدیگرند والله العالم بالصواب .

تاریخ پیدایش اقسام شعر

از نقطهٔ نظر آثار و علائم تاریخی میتوان گفت که (شعر
 ابتدائی همان سرودها بوده است که باچنک و غیره توأم میشده است [۲]
 و اغلب این سرودها مذهبی بوده است که باتغنی و رقص طوائف مختلفه
 در معابد خودشان برای اظهار تخشع و شکر نعمت و ابراز بندگی و
 خضوع برای الههٔ خودشان میخوانده اند - و يك قسمت هم داستانهای
 مذهبی بوده است که بطل آن افسانه‌ها خدایان و ارباب انواع بوده اند.
 - قدیمترین شعری که از ملل گذشته باقی است همین سرودهای مذهبی
 و غیره و همین دسته از اشعار است که ذکر شد مانند ایلید و ادیسه
 همرو و داوگاناهای اوستا [۳] - و اشعار اولیه شعری قدیم فرانسه

[۱] رجوع شود به معبر الاشعار منسوب بخواجه طوسی

[۲] بعضی چنین گویند که در یونان قدیم اغلب شعر خواندن مخصوص اشخاص

موسیقی دان ساز زنی بوده است که کوز بوده اند والله العالم .

[۳] شرح ایلید و ادیسه و داوگانا در ذیل کتاب ذکر خواهد شد انشم .

به شانسن (Chanson) یعنی آواز و سرود معروف است که آنها را شعرای شمال (Trovères) و شعرای جنوب (Troubadours) گفته اند.

بعد از آنکه رفته رفته ملل عالم پا بمرحله تمدن گذاشته اند نوع دیگری از شعر وجود گرفته است از قبیل مدح، حماسه، فخر، رثاء و امثال آنها. - و چون تنها کلام را برای تحریک عواطف بشری کافی ندیده اند شروع بتصویر و تجسیم مطالب کرده اند. - پس شعر قصصی مقدم بر شعر غنائی و شعر غنائی مقدم بر شعر تمثیلی است (بهمان معانی که در ابتدای تقسیم شعر بنا بر مذهب اروپائیان ذکر شد).

بی مناسبت نیست که در اینجا قدیمترین منظومه که از ملل عالم باقی است یاد کنیم.

قدیمترین منظومات [۱]

مشهور این است که منظومه ایللیاد و ادیسه (از آثار همر) قدیمترین کتاب شعری عالم است و این منظومه دارای چهار ده هزار بیت است - ولیکن این عقیده بنظر اشتباه میآید زیرا ایللیاد همر در حدود قرن نهم قبل از میلاد نظم شده ولیکن کتاب مقدس براهمه

[۱] ابن قسنت را عیناً از تاریخ اداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۵۹ ج ۱ گرفته ایم بدون اینکه از خود اظهار عقیده کنیم و الله العالم.

(ودا Védas) که داخل در نظم موسیقی است بعضی گویند در حدود قرن دوازدهم قبل از میلاد منظوم شده است - و بعلاوه از مصر قدیم آثار نظمی باقی است که بعهد رامسس دوم میرسد (در حدود قران ۱۴ ق م) . - سفر ایوب از تمام این آثار چند قرن قدیمتر است - بنا براین در صورتیکه سفر ایوب عربی الاصل باشد ثابت میشود که قدیمترین آثار شعری که در عالم باقی مانده است از عربهاست .

اقسام شعر و نثر در فارسی

بعقیده ما زبان فارسی از تمام اقسام شعر و نثر بهره مند است اما مطابق تقسیم ادبای ایرانی محتاج ذکر نیست و زده همه کس معلوم و واضح است .

و اما مطابق تقسیم اروپائیان آن هم با توجه مختصری واضح خواهد شد - زیرا اقسام مشهور نثر :

۱ - تاریخ (L'histoire) ۲ - قصه (Roman)

۳ - فصاحت (L'éloquence) تمام اقسام سه گانه :

فصاحت مواعظ دینی - (L'éloquence de la

(L'éloquence chaire فصاحت منابر سیاسی)

(L'éloquence فصاحت قضائی de la tribune)

(La lettre رساائل du barreau) در زبان

فارسي وجود داشته و دارد مانند تاريخ بيهقي ، هزار افسانه ، اختيار نامه ، مرزبان نامه ، چهل طوطی ، منبرهاي وعظ مذهبي و روضه خوانی ، نطقهای مهيب سياسيون ، و کالتهاي شرعی و قانونی که از زمان قدیم تا کنون در زبان فارسی موجود بوده است و همچنین منشآت خواجه نظام الملک و قايم مقام و امثال آنها .

و در وجود اقسام شعر از قبیل : قصصی (Poésie

épique ou épopéc غنائی lyrique (Poésie

تعلیمی (Poésie didac tique) نیز جاي زديد نيست -

زيرا در اين قسمتها آثار برجسته از قبیل : شاهنامه اوستا ، آثار شعرائي از قبیل نظامي ، سعدي ، خيام داريم - بلکه اشعار فارسي نظر بپاره جهات در بعض اين اقسام بر آثار ملل ديگر تفوق دارد .

- تنها چيزيکه شايد بر بعضي مجهول باشد و تصور کنند ادبيات فارسی از آن محروم است قسمت شعر نمثيلي است (Poésie dramatique) - و براي اثبات اين قسمت مخصوصاً تراردي و کمدی (Comédie tragédie) بايد اقسام بازيها را در

عروسی [۱] و طرز معرکه کبریپهائی که تا چندی قبل در ایران خیلی رائج بوده است در نظر گرفت - زیرا يك يا چند نفر کاملاً اکثر معرکه و بازی میشدند و حرفهای شیرینی میزدند و حرکات مضحکی میکردند که بیشتر متضمن دقایق اجتماعی بود. - و گاهی صورتهای مصنوعی میکذاشتند و بقول خودشان تقلید در میآوردند و خیلی مرسوم بود در ویشها در معرکه ها افسانههای اخلاقی و اجتماعی و داستانهای مذهبی میگفتند و در ابتدای معرکه مسخره ها برای جمع آوری مردم حرفها و اعمال خنده آوری داشتند و گاهی تقلید نوکر و ارباب در میآوردند و جسته جسته وضع حکام و روسای عوام فریب مذهبی را مجسم میکردند و بطور تلویح از اعمال آنها انتقاد میکردند - و بعلاوه خیلی از مسخره ها و بذله کوبان در دربار سلاطین و رجال راه پیدا کرده و مقرب بوده اند که احياناً از آنها کمدیهای اخلاقی هم بروز میکردند است .

خلاصه اگر وضع معرکه کبری در ایش و قصه سرایان ایران را در میدانها و مجامع عمومی و حرکات بازیگرها و مسخره ها را در این معرکه ها در نظر بگیریم تصدیق خواهیم کرد که فضای معرکه صد نفری یا بیشتر عیناً صحنه نمایش کنونی است و آنچه شاید بنظر بعضی قابل اعتنا نباشد ریشه همان چیزهایی است که بنظر متفکرین امروزه

[۱] اقسام بازی اسامی مخصوصی دارد از قبیل بازی سرخوانچه ، پرده شاه

سلیم ، وغیره و فعلاً چون اغلب آنها موقوف شده است اسامی آنها نیز فراموش شده. و در این اواخر کریم بشر از آکترهای معروف بود .

دنيا خيلى بزرگ و شایان اهميت است - چيزيکه هست اين است که اين امور هم در عداد ساير چيزها وضع ظاهري خود را عوض کرده و بالباسي که مناسب اين دوره است جلوه گر شده يا بتعبير ديگر متدرجاً تکميل شده و در تحت اصول و قوانيني درآمده است . -
 پيش از اين نخواستيم سخن دراز شود و گر نه شمه از اوضاع و بازبها و اشخاص بازيگر و حرفها و رفتارهاي آنها را در اینجا مينکاشتم تا مطالب واضحتر گردد . - همچنين تغزيه (شبيه خواني) که براي عزاداري مذهبي ناچندي قبل با دستکاه مخصوص بسياري در ايران خيلى معمول بود و هنوز هم در بعض بلاد و قصبات و قري آثاري از آن باقي است زارديهايي است که در نوبه خود خالي از اهميت نيست و براي مجسم ساختن وقايع مخصوصاً قضيه کربلا و تهيج حس عصبيت ديني و تشریح مظالم يزید بن معاويه و مطاعن بعضی از بني اميه و غير از آنها و نشان دادن عواقب ظلم و خود سري و بالاخره محسوس کردن يك سلسله از حوادث تاريخي وغيره وضع شده است - و معلوم است که در ابتدای تأسيس خيلى ساده تر از اين بوده است که در اواخر معمول شده و بتدریج وسعت يافته است .

شروع بمقصود

تصور ميکنم بيشتري از اموري که بعقيده ما دانستن آنها پيش از شروع بمقصود اصلي لازم بود در مقدمات گذشته ذکر شده باشد -

و بعد از این نیز در طی مطالب اشاره بپایه از امور دیگر خواهد شد
 انش. - اینک جای آنست که مقدمات را کافی دانسته و سخن را
 کوتاه کرده باصل مقصود اعنی تاریخ ادبیات ایران از ازمینه تاریخی قدیم
 تا عصر حاضر بپردازیم .

تاریخ ادبیات ایران

تاریخ ادبیات ایران طبعاً بدو قسمت مهم تقسیم میشود : دوره
 قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام .

دوره قبل از اسلام

دوره قبل از اسلام بسه قسمت منقسم میشود (۱) - دوره قدیم
 اول (از قدیمترین ازمینه تاریخی تا سال ۳۳۱ قبل از میلاد) -
 (۲) - دوره فترت و انحطاط ادبی (از سال ۳۳۱ ق م تا سال
 ۴۲۶ میلادی) (۳) - دوره قدیم دوم (از سال ۲۲۶ میلادی
 تا سال ۶۵۰ میلادی) .

دوره قدیم اول

این دوره شروع می شود از قدیمترین ازمینه تاریخی تا سال
 ۳۳۱ ق م که داریوش سوم بقتل رسیده و دولت هخامنشی که مبدأ

تأسیس آن بدست کورس کبیر تقریباً بسال ۵۵۰ قبل از میلاد است بدست اسکندر مقدونی منقرض شده است .

ایرانیها در این دوره اندك اندك بتمدن نزدیک شده و از حالت صحرا نشینی خارج گشته اند و رفته رفته دولتی یافته اند (دولت هخامنشی) که از مقتدرترین دول روی زمین و آداب و علوم و رسوم مذهبی و اجتماعی داشته اند که سر مشق تمام ملل عالم بوده است - در این عهد صیت اقتدار و تمدن ایرانیان سر تاسر دنیای متمدن را فرا گرفته و تقریباً بر تمام ملل و دول حیه آن عصر فرمانروائی و تسلط داشته اند - در همین ایام بوده است که پرچم قدرت و سطوت و علم عالمگیری و جهانبانی (ایران) گاهی در کنار شط سند و سیحون و زمانی بر فرق رود نیل و دانوب و جیحون در اهتزاز بوده و پنداری مادر کهن سال طبیعت تنها قدرت و همت خود را مصروف پرورش دادن آب و خاک پاک ایران و تربیت نوخاستگان این مرز و بوم ساخته و هر چه از ذخایر گرانبها و ودائع پر قیمت عزت ، شجاعت ، همت ، بزرگواری ، دانش ، افتخار داشته نثار راه آنان کرده است و هنوز خرابه های قدیم ایران دهنها باز کرده و میگوید

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را چیزی که هست این است که آثار این عهد بکلی محو شده و چندان چیز مبسوطی باقی نمانده است که بر جزئیات آداب و علوم آن عصر دلالت داشته باشد و غلبه اسکندر و نااهلی زمامداران بعد چیز

مهمی در دسترس ما نگذاشته است که از روی آنها بخوبی بتوانیم از کلیه اوضاع علمی و ادبی نیاکان خودمان اطلاع صحیحی بدست بیاوریم - ازین جهت ناچار باید متشبث بیکدسته از بقای جزئی و امور تخمینی بشویم که آن هم قابل اهمیت است .

زبان در دوره قدیم اول

باید دانست که بشر از بدو تکون برای اظهار مقاصد و تفهیم و تفهم بتکلم محتاج شده است - طبیعت قوه نطق را بانسان عطا کرده و او را بوضع لغات قادر ساخته است - هوایی که از گلو خارج و بیکی از مخارج دهن مصادف میشود تشکیل حرف میدهد و از انضمام حروف بیکدیگر کلمات و از تألیف کلمات بیکدیگر جمله و کلام درست میشود. - انسان بالطبع برای تأدیبه مکنونات ضمیرش خود بخود بقسمتی از لغات متکلم شده است [۱] - و همچنین اصواتی را که از

[۱] عقیده ما در خصوص وضع لغات اولیه همین است نه اینکه یکنفر مثلا اول فکر کرده باشد و لغتی را وضع کرده بدیگران آموخته باشد مثل طفلی که خود بخود لغتی را برای مقصودی وضع میکند - بلی وضع لغت بطریق دوم لابد در هر زبانی شده است ولی مقصود ما لغات اولیه است نه لغاتی که تدریجاً در زبانی وجود گرفته نظیر زبانهای کنونی دنیا - و تکلم اولی در انسان نظیر اصوات بانای حیوانات است و اینکه در بدو امر چرا فلان لفظ مثلا برای فلان معنی بزبان او جاری شده است علت طبیعی نهان دارد و عوامل خارجی دخالت عمده دارند - باختلاف لهجه ها و لغات بواسطه اختلاف طبایع و نژادها و آب و هوا و باره از عوامل دیگر است والله العالم .

حیوانات و غیرها شنیده است حکایت کرده و از اینجا هم یکدسته از کلمات پیدا شده است - و بالاخره جمله و کلمات و حکایت اصوات بایکدیگر جمع شده تشکیل زبان مخصوصی داده اند. - و زبان اولی بتدریج و مرور دهور شعب و فروعی پیدا کرده و مادر چند زبان شده است. - و بعد از اینکه افراد بشر از هم جدا شد، و اقوامی تشکیل یافته و بتمدن نزدیک شده اند در طی ادوار مدنیت لغات مستحده را وضع کرده اند و همچنین از اختلاط قومی با قوم دیگر لغات دخیله پیدا شده است .

باری برویم بر سر مطلوب خودمان - (ایرانی) اصلاً از نژاد آریین [۱] و از هشت شعبه مردمان هند و اروپائی است [۲]

[۱] لفظ ایران مشتق است از (آریان) و کلمه آریان جمع (اریه) است که زبان سانسکریت و اوستا بمعنی پاك و نجیب است - بنا براین اریان بمعنی نجیاست - پارسی هم از پارسا بمعنی نجیب و عقیف است - قوم آریین در ابتدای اقامت در فلات ایران اسم خود را ایران گذاشته و آن خطه را (اریانه) بمعنی ولایت اریان نام گذاشتند و بهرور اِرام و تغییرات لهجه (آریان) و رفته رفته ایران و ایران شده است چنانکه بعضی مورخین یونانی در قرن سوم ق م اسم اینجازا آریان نوشته - لفظی که در اوستا برای این خطه استعمال شده است (ایران ویژه) یعنی نخمگاه نجیاست زیرا ایره بمعنی نجیب و ویژه اصلاً (ویج) بمعنی خلاصه و تخم است و بعضی (ایران واج) ضبط کرده اند .

[۲] نژاد سفید پوست بسه قسمت تقسیم میشود : هند و اروپائی که آنرا

(Indo-européen) - این مردمان پیش از چهار هزار سال قبل از میلاد بایکدیگر بقول بعضی در آسیای وسطی و بقول بعضی در سواحل رود ولگا و بقول برخی سواحل دریای بالتیک و بحسب بعضی تقریباً در شبه جزیره اسکادیناوی زندگانی میکردند - شعبه آریین در حدود سه هزار سال قبل از میلاد از باقی شعب جدا شده و بطرف جنوب رفته و باز بچند شعبه تقسیم شده اند : شعبه هندی - شعبه

بقیه از صفحه قبل

هندو ژرمانیک (Indo-germanique) نیز میگویند - سامی یعنی بنی سام که اکثر در عربستان و شامات و بین النهرین و آفریقای شمالی مسکن داشته اند و ملل سامی نژاد قدیم کلدانیها و آسوریها و فینیقیها و بنی اسرائیل و یهود و آرامیها و اعراب هستند - حامی یعنی بنی حام که توراة آنها را از اولاد حام بن نوح دانسته - اهالی قدیم مصر و قبطیها و بربریا لیبیا و حبشیها از بنی حام هستند - و هند و اروپائی هشت شعبه میشود - اریائی - یونانی و مقدونی - ارمنی - آلبانی (در شبه جزیره بالکان) - ایتالیائی - سلتی (بومیهای اروپای غربی) - ژرمنی (آلمانی و انگلو ساکسونها و غیره) - لتوانی و اسلاوی - مردمان هند و اروپائی مردمانی هستند که مساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپاست یعنی در اروپا کلبه سکنه آن باستانیهای مردمانی که از نژادهای دیگر در اقلیت اند و در آسیا فقط هندیهای اریائی و ایرانیهای یعنی اعم یعنی کلبه مردمانی که از شاخه ایرانی اریانها منشعب شده اند

(تاریخ مشیرالدوله)

ایران - سکاکی [۱]. - اریانه‌های ایرانی و هندی بعد از اینکه از شعب دیگر هند و اروپائی جدا شده‌اند مدت‌ها بعقیده بعضی مابین رود آمویبه و سیحون باهم زندگانی کرده و همزیان و هم کیش بوده‌اند - بعد از مدتی این دو دسته نیز بواسطه تنگی محل یا جهات دیگر از آسیای وسطی مهاجرت بباختر کرده‌اند و از آنجا نیز دو دسته شده‌اند : یکدسته بعقیده برخی از طریق پامیر بطرف هند و دره پنجاب رفته و در آنجا مسکن گرفته‌اند که بشعبه (هندی) موسومند و

دسته دیگر بفلات ایران آمده‌اند که بشعبه (ایرانی) معروفند - بعضی احتمال داده‌اند که مهاجرت بشعبه اریانه‌های ایرانی بفلات ایران در دو هزار سال قبل از میلاد باشد [۲] و برخی این عقیده را تقویت کرده‌اند که از قرن چهاردهم ق م شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است [۳].

در اینکه اریانه‌های ایرانی و هندی مخصوصاً مدت‌ها بایکدیگر همزمان و هم مذهب بوده‌اند جای تردید نیست چنانکه باشعب دیگر هند و اروپائی

[۱] بعضی گویند که این دسته از اریانه‌های شمالی بوده‌اند - داریوش اول در کتیبه‌های خودش این مردم را (سک) و (سکا) نامیده است . (تاریخ مشیرالدوله) .

[۲] در راتیبجان .

[۳] تاریخ مشیرالدوله.

زبان مشترکی داشته اند ولی حقیقت امر و اینکه چند مدت و چه زبانی بوده است مستور است و آثاری در دست نیست - همین قدر معلوم است که برای تبدیل لهجه و زبانی بلهجه و زبان فرعی دیگر قرن‌ها لازم است - بلی بعضی [۱] تقریباً تاریخ کتاب مقدس هندیها (ودا) و قرائن زبان شناسی حدس زده اند که اریانها در حدود ۲۴۰۰ ق م زبان مشترکی داشته اند .

از بیانات فوق ربط دیرینه اریانها با هندیها معلوم شد و واضح گشت که این دو دسته مخصوصاً از حیث زبان و آداب بیکدیگر خیلی نزدیکتر از ارتباط آنها با سایر شعب هند و اروپائی است - چنانکه تا حدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده اند و بعدس بعضی مابین قرن نهم و چهاردهم جدائی مذهبی میان آنها رخ داده است .

زبانهای آریین (Aryenne)

ما در تمام السنه عالم غیر از زبان چینی و سریانی و عبری و عربی

[۱] زمان انشاء کتاب ودا قرن ۱۴ ق م صعود میکند و از قرن ۸ ق م پالین تر نمی آید و اگر در قرن چهاردهم قبل از میلاد زبان آریانها یکی بود این کتاب بزبان مشترکی نوشته شده بود و بعلاوه مطالعه در تمدن اروپائیه خاصیه را نشان میدهد که مدنیه لازم است تا آنها حاصل شود - پس باید هزار سال عقب تر رفت و گفت در (۲۴۰۰) ق م تقریباً اریانها زبان مشترکی داشته اند (ماخوذ از تاریخ مشیر السوله) .

زبان (آرین) است - راجع بمرکز اولی این زبان هر کس برای خود چیزی بنخمن گفته است - چیزیکه هست این است که کلمه آرین چنانکه اشاره باشد بلفظ ایران خیلی مناسبت دارد . چنانکه اشاره شد بعضی گویند که زبان آرین ابتدا (تقریباً در حدود سه هزار سال قبل از میلاد) در وسط آسیا در میان قومی زراعت پیشه متداول بوده است - بعد از تفرق آنها هر کدام بسمتی از کره ارض باز بهمان زبان تکلم کرده اند و تدریجاً بواسطه تأثیر آب و هوا و عوامل دیگر در لغات آنها تغییر پیدا شده است - از اینجهت باز دیده میشود که پاره از لغات آنها شبیه یکدیگر است مثل اینکه: در فارسی (پدر) و در فرانسه (پِر) (Père) و در انگلیسی (فَدِر) (Father) و در سانسکریت (پتیری) و در اسکالی (پیتِر) و در لاتینی (پتر) (Pater) گفته میشود .

از زبان اصلی (آرین) مطابق شجره السنه که بعض اروپائیان رسم کرده هفت شاخه باریشه بزرگ جدا میشود که یکی از آنها زبان اریا (ایرانی) است . - و آن هفت شعبه بزرگ عبارت هستند از

۱ - سلتی (Celtique) ۲ - اسلاوی (Slave)

۳ - اریا (Aria) ۴ - سانسکریت (Sanskrit)

۵ - یونانی قدیم (Grecque) ۶ - لاتین (Latin)

۷- توتونیک (Teutonique) . - و هر کدام از اینها

نیز ما در چند زبان هستند مثل اینکه زبان آریا مبدأ زبان فارسی

پهلوی ، ارمنی ، سگزی ، سغدی ، پاستو

(زبان افغانی) است - و توتونیک مبدأ زبان رومنی و هلندی - ولانینی

منشاء زبان فرانسه و انگلیسی - و اسلاوی مادر زبان روسی - و

سلتی منشاء بریتانی قدیم .

زبان زند و سانسکریت

آریه‌های هندی و ایرانی بر سایر شعب هند و اروپائی از حیث

ادبیات مقدم هستند زیرا آثار تاریخی و ادبی آنها از قرن چهاردهم

قبل از میلاد شروع میشود مانند ریگ ودا که یکی از چهار قسمت

کتاب مقدس هندیها (ودا) است [۱] - و این کتاب بلغت سانسکریت

نوشته شده است و این زبان بازبان زند ایرانیان دو برادر خیلی نزدیک

و شبیه بیکدیگرند - و در قرن ۱۴ ق م زبان معمول ایرانیها بازبان

برادرشان هندیها تقریباً یکی و بر فرض تفاوت فرق مختصری مابین

[۱] چهار قسمت کتاب ودا عبارت است از (۱) ریگ (راگ) ودا

(۲) ساماودا (۳) باجورودا (۴) انارواودا - شرح این اقسام در ذیل

کتاب انشه خواهد آمد .

آنها بوده است .

زبان سانسکریت (Sanscrit) - لغتی است که

کتاب ودای براهمه بدان نوشته شده است - اصل این کلمه مرکب از دو کلمه (سن) بمعنی کامل و (کریت) بمعنی آفریده است - پس این کلمه در زبان سانسکریت بمعنی آفریده شده کامل است . - سانسکریت دو قسم میباشد : یکی سانسکریت خالص اصلی که مشابه زبان گاتهای زردشت است و قسم دیگر سانسکریت مخلوط که سانسکریت تاتاری هم میگویند و شباهت بزبان لاتینی و یونانی دارد [۱] .

زبان زند (Zend) - قدیمترین زبانی که از ایراندها

مخصوصاً باقی است زبان زند است - و آنرا (باکتریانی) قدیم (Bactriane) نیز میگویند زیرا (باختربان) در مشرق ایران بدان تکلم میکردند - اصطلاح زند از ااره پائیمان است .

زبان زند زبانی است که کتاب اوستا (Avesta) بدان نوشته شده و کتاب اوستا کتاب مذهبی زردشتیان و از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی ایرانیان است .

فصول مختلفه اوستا در زمان ساسانیان جمع آوری شده و چند قسمت است :

۱ - یاسنا مشتمل بر آداب مذهبی مثل ادعیه که در مقابل

آتش خوانده میشود - گاناها (گانها) یعنی سرود های مذهبی جزو
 (یاسنا) است . - (۲) ویسپرد - که حاوی آداب عبادت
 است و این قسمت متمم (یاسنا) است . (۳) وندیداد - دستور
 العلمهایی است برای غلبه بر دیوان یعنی قوای زشت و بد - و مشتمل
 است بر قوانین اخلاقی و تزکیه نفس و اخباری که راجع به خلقت عالم
 است ، - (۴) ییشت - سرود هایی است راجع به (آتش سینتان)
 یعنی (جاویدانهای مقدس و مجردات عالی خلقت) و همچنین به (یزت) ها
 که (بعدها یزد و ایزد شده است) . - (۵) خرده اوستا
 (یعنی اوستای کوچک) کتاب دعا و حاوی بعض ادعیه کوچکی است
 که در ماه ها و روز ها خوانده میشود .

قسمت (وندیداد) تقریباً بالتمام باقی مانده و چیزی از آن مفقود
 نشده است . - و قسمت (خرده اوستا) بعدها در زمان شاپور دوم
 تألیف شده است .

بعضی [۱] اقسام اوستا را اینطور نقل کرده اند ۱ - وندیداد

[۱] برای این تقسیم و تقسیمات دیگر رجوع شود به (مجله دانشکده)
 و مقالات مسلسل (مادر نظر دیگران) و در بعضی از کتب زردشتیان اینطور
 نوشته شده است که : تعلیمات زردشت عبارت است از نخستین (یسنا)
 یا (یشت) که قسمت اولش (گانا) است و قسمت دومش مناجاتها و

۲ -- ویسپرد ۳ - یاسنا که گانا جزو آنست ۴ - خرده اوستا
 مشتمل بر ادعیه کوچک و بکقسمت (یشت) یعنی سرودهای ستایش
 - و برخی طور دیگر تقسیم کرده اند - و وجهی را که در اول ذکر
 کردیم مطابق نقل محققین است .

باری شکی نیست که زبان زند با سانسکریت خیلی ارتباط دارد
 (مخصوصاً قسمت گاتاها) و شاید ارتباط این دو زبان بایکدیگر بیشتر
 از ارتباط زبان یونانی با لاتینی و عبری با عبری باشد - این زبان با زبان
 سانسکریت از حیث قدمت بقول بعضی [۱] رقابت بلکه در اساس قدمت
 بر سانسکریت ترجیح دارد . - بهر حال ریشه زبان زند و سانسکریت یکی
 است و این دو زبان با زبان فرس قدیم که عمماً قریب ذکر خواهد شد
 سه برادرند از زبان مشترک ارینها که در حدود (۳۰۰ ق م) معمول
 بوده و از روی تحقیق معلوم نیست که آن زبان اصلی چه بوده است ؟

بقیه از صفحه قبل

عبادتهای مخصوصه است بعد از دو قسمت (یسنا) قسمت (ویسپرد) است
 که عبارت است از مجموعه یزش و نیایش و سرودهایی که پیش از نماز
 و تسبیحات ادا میشود - و بعد از گاتاها (وندیداد) است که مبنی بر
 شریعت آشوتی و پاکی ظاهر و باطن است و دیگر - (خرده اوستا) است
 که ادعیه و نمازهایی است که اغلب مخصوص موبدان است و قسمتی
 هم آداب دینی زردشتیان است .

[۱] دانشکده ص ۶۶ .

و تاریخ نوشته های مردمان اربانی شاید از (۱۴۰۰ ق م مانند ربك ودا) بالاتر زود [۱] .

زبان زند تقریباً در حدود هزار سال قبل از میلاد

در ایران معمول بوده و شاید تا سال (۵۵۰ ق م) زمان تشکیل دولت هخامنشی امتداد یافته باشد زیرا قدیمترین قسمت اوستا [۲] گناه است

[۱] تاریخ مشیر الدوله .

[۲] محض نمونه این فقره از گاتهای اوستا در اینجا ذکر میشود

نقل از بعضی کتب زردشتیان :

اهیا یاسا ننگها - اُستائز سُتور فد دریا -

منیه اش مزد او پروا رویم - سپنتا اشاویسپی

انگ شیوتنا - و ننگهی اش خر تو م مننگه وریا

- خشنه ویساگی اشچا اروانم . یعنی ایخداوند مهربان

با زبانی آرزومندانه پر از احترام نماز را ادا میکنم و نیروی اعمال

پاکی که فرمان تو برپسندیدگی آن جریان یافته است روح خود را بمقام

اعلی علیین پرواز داده شادی عظیم خود را در پرستش تو میدانم که تو ای

دانای برتر مطلق فوق همه قدسیانی و برکت اعظم تو را که خود بر تراست

استقبال کرده میستایم تا بوسیله آن جهانرا بشارت شادمانی جاودانی دهم .

که از خود زردشت پیغمبر قدیم پارسیدهاست . و در وجود زردشت
 نیکی نیست ولی در زمان وجودش خیلی اختلاف است [۱] آنچه بالاخره
 جمعی تصدیق کرده اند این است که زردشت معاصر افلاطون « در
 حدود ۶۱۰ ق م » بوده و پادشاه آنوقت در ایران (ویشناسب) باو
 ایمان آورده - ارجاسب شاه توران با ویشناسب جنگ کرده و در
 حدود « ۵۸۳ ق م » قشون کشیده و « بانخ » را که بزبان اوستا
 « باخدی » یا بخدی است متصرف شده و شهر را غارت و معبد را
 خراب و مؤبدان را مقتول و خود زردشت را نیز که در آنوقت هفتاد

[۱] در محل تولد زردشت اختلاف است جمعی از روی ادله و براهین ثابت
 کرده اند که مولدش کنار دریاچه ارومیه آذربایجان است و برخی گویند محل تولد
 او در اوستا (رغ) است که بزبان پهلوی (رگا) و بزبان امروزی (ری)
 باشد - و بعضی گویند زردشت در (۶۰۰۰ ق م) و برخی از روی گفته ارسطو
 (۹۶۰۰ ق م) بوده و بعضی بالاتر ازین و برخی کمتر گفته اند - آنچه فعلا
 عقیده بسیاری است این است که مولدش نزدیک دریاچه ارومیه و زمانش (۶۵۳ -
 ۵۸۳ ق م) بوده است - زردشت را بعضی معاصر کشتاسب کیانی دانند و گویند
 چند سلسله سلاطین بعد از کیان بوده اند که اسامی آنها محو شده است - و بعضی
 بوجود چند زردشت قائلند و گویند از زردشت آخری تا میلاد مسیح ۴۰۰۰ سال است
 - زردشتیان گویند زردشت از طایفه (مهابادیان) است و مهاباد از (مه بود) است
 که بزبان اوستا روشن ضمیر بزرگ میشود (مه - بزرگ) بود - روشن ضمیر
 ورفته رفته مها بود و مهاباد شده و او را جمع بسته اند بمها بودیان یا مهابادیان .

ساله بوده است روی پله های معبد بقتل رسانده است [۱] - بنا بر این زمان زردشت در اواخر مائه هفتم و اوائل مائه ششم قبل از میلاد میشود و مطابق قول محققین ولادت او در قرن هفتم و وفاتش در اوائل نیمه اول قرن ششم ق م است چنانکه ذکر شد و در صورتیکه « گابا » از آثار مائه هفتم ق م باشد ثابت میشود که لا اقل این زبان در مائه دهم ق م وجود داشته است .

« دارمستتره Darmestetere » « از مشرقین قرن نوزدهم میلادی » و بعضی دیگر گفته اند که « اوستا » بزبان مدیها [۲] « زبانی صکه در مغرب ایران معمول بوده » نوشته شده است - و برخی شدیداً این عقیده را انکار کرده مرکز زبان زندرا بطور تحقیق مشرق ایران « با کترینان » دانسته اند . ولی جای تردید نیست صکه زبان مدیها

[۱] دانشکده ص ۳۰۵ .

[۲] شاید زبان مدی مادر مادر زبان کردی کنونی باشد - مدیه قومی بوده اند اریائی نژاد که در حدود قرن (۱۰ ق م) بطرف مغرب ایران آمده و در آذربایجان و کردستان مسکن گرفته اند و در اوائل قرن هفتم ق م سلطنت مدی را تشکیل داده اند و تا حدود (۱۵۰) سال در آذربایجان و کردستان و غیره سلطنت کرده اند - مد اصلی عبارت از آذربایجان و کردستان و عراق عجم بوده و بعد از آن بقول بعضی وسعت دولت مدی از رود هالیس تا رود آموچه بوده است - بعضی جغرافیون اخیر بدو مد قائل شده است : مد بزرگ یا عراق عجم (کروس ، همدان کرمانشاهان ، قزوین ، عراق ، اصفهان ، نهاوند ، ری و بالاخره تا دربند بحر خزر) و مد کوچک (آذربایجان) - تاریخ مشیر الدوله .

با فارسیها تقریباً يك زبان بوده و بشهادت استرابون [۱] پارسیها و مدیا زبان یکدیگر را میفهمیده اند - و شاید تفاوت مابین آنها مثل تفاوت مابین زبان فارسی کنونی در دو شهر یا شهر و قریه بوده است. در پایان این مطلب این نکته را خاطر نشان مینمایم که اصطلاح (زبان زند) در زبان اوستا چندان خوب نیست - زیرا لفظ (زند) علم نیست و اصلاً بمعنی ساده کردن و تفسیر الفاظ مشکله است و لفظ (اوستا) مرکب از (ا) حرف نفی و (وسته) بمعنی دانسته است و مجموعاً لفظ (اوستا) بمعنی نامفهوم است (زیرا برای هر کسی مطالب و حقایق آن واضح و معلوم نیست) - اوستا در زمان ساسانیان بلفظ پهلوی تفسیر و ضمیمه اوستا شده است - بلکه بعضی معتقدند که بر اوستا دو (زند) یعنی دو تفسیر نوشته شده است - نخستین بار در عصر اوستا تفسیری ساده بزبان خود اوستا بر آن نوشته شده و ضمیمه اوستای اصل شده و رفته رفته بمرور ایام چون زبان اوستا نامفهوم و مخصوص یکدسته از موبدان شده است چنان تصور کرده اند که شرح اوستا خود مقالات و کتاب مستقلی است و مجدداً در زمان ساسانیان زند جدیدی بزبان پهلوی بر هر دو نوشته اند و آن ترجمه را (زند) نامیده اند و آنچه اکنون معروف به (زند) میباشد همان تفسیر

[۱] Strabon ملقب بیدر جغرافیا - در ایالت سیواس عثمانی در سال

(۵۰) قبل از میلاد متولد شده و در اواخر عمرش در رم اقامت نموده - مولفات تاریخیه اش مفقود و کتب جغرافیائی او موجود است .

زمان ساسانیهاست (۲۲۶ م - ۶۵۰ م). - و بهر حال کتاب کنونی اوستا بیک زبان و راجع بیک زمان نیست بلکه مرکب از چند زبان است که در قسمتها و زمانهای مختلف در ایران معمول بوده است چنانکه اصل اوستا باقطع نظر از شرح آن نیز در بک زمان تألیف نشده است - مثلاً قسمت (گاتا) بنا بر مشهور متعلق بزردهشت است ولی قسمت (خرد اوستا) در زمان شاپور دوم تألیف شده است و زبان اوستای اصلی بازبان زندی که در زمان ساسانیان نوشته شده است خیلی فرق دارد و بخوبی میتوان قسمتهای قدیم آنرا از قسمتهای جدید امتیاز داد. - بنا بر این زبان اصلی اوستا را (زبان زند) نامیدن چندان مناسبی ندارد و این اصطلاح (با اشتباه) از بعض متشرقین از قبیل انکتیل دوبرون (در قرن ۱۸ میلادی) و پیروان او ناشی شده است [۱].

دخالت لغات تورانی

وسپیتکی در زبان ایرانی

نظر باینکه مملکت ایران درازمنه قدیم محدود بمملکت (تورانی) با (ترکستان) و سپیتکی [کلده - آشور - عیلام] بوده است - در

[۱] دانشکده در ذیل عنوان (زند اوستا غلط مشهور است) ص ۲۱۵

اثر مجزوت و آمیزش با آنها مخصوصاً در دوره تسلط آشوریا و
عربها بگذشته از کلمات (بلکه عادات و آداب) آنها داخل زبان
خالص ایرانی شده است . - دخول لغات تورانی و سمیتیک [۱] در لغت
ایرانی خالص قطعاً قبل از قرن ششم قبل از میلاد است .

دخول الفاظ و آداب آشوری و سمیتی در کتاب (اوستا) هم
از کرده - چنانکه می بینیم قسمی از آنها داخل (اوستا)
شده است .

خلاصه

بنا بر اینکه قدیمترین قسمت اوستارا از آثار مائه هفتم قبل
از میلاد بدانیم و بگوئیم مهاجرت ایرانیها بفلات ایران از قرن چهار
دهم قبل از میلاد شروع شده و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است [۲]
میتوانیم تاریخ لغت ایران را (با قطع نظر از دوره که تمام طوائف
هند و اروپائی زبان مشترکی داشته اند و این خود دوره محسوب می

[۱] Sémitique یعنی بی سام است و از چند قوم تشکیل می یابد ،

آشوری ، رباغی ، فنیقی ، سربانی ، عرب و غیر از آنها از این تژاد —
در البتجان .

[۲] مطابق عقیده که اخیراً قوت یافته است تاریخ مشیرالدوله .

کردد) از قدیمترین ازمینه تاریخی [۱] قبل از میلاد تا سال سیصدوسی و یک
 ق م (انقراض دولت هخامنشی) بچند دوره قسمت کنیم :

۱ - دوره ایرانی و هندی - زبان ایرانی‌ها

با هندیها در این دوره کاملاً بدون اختلاف متحد بوده - این دوره
 شاید از قدیمترین ازمینه تاریخی تا قرن ۱۴ ق م امتداد یافته باشد.

۲ - دوره اوستا - یادوره مخصوص ایرانی

- این دوره تقریباً شروع میشود از قرن چهاردهم قبل از میلاد
 و ممتد میشود تا اواخر قرن هشتم ق م - در این دوره ایرانیها رفته
 رفته از برادران هندی جدا شده و بمرور قرون و تمادی ایام در پاره
 از لغات و تلفظات و لهجه اختلاف پیدا کرده اند و در نتیجه هر کدام
 لغت مخصوصی ولی شبیه بیکدیگر پیدا کرده اند و بالاخره تدریجاً
 ایرانیها زبان مخصوص جدیدی تشکیل میدهند که قسمتی از اوستا
 (مانند گاتاهای منسوب بزردشت) بالنسبه نمونه از آثار آن زبان
 است - زیرا زبانی که این قسمت با آن نوشته شده قطعاً قبل از آن
 وجود هم داشته است هر چند در قسمت مخصوصی از ایران باشد .

۳ - دوره ایرانی مخلوط - و بتعبیر بعضی

[۱] برای ضبط مطالب اگر از باب مثال مبدأ این تاریخ را از دوهزار سال

قبل از میلاد (قرن بیستم ق م) قرار بدهیم بی مناسبت نیست .

(عصر سمیتگی) - این دوره عصر مخصوصی در مقابل دوره سابق ندارد بلکه از اواسط دوره دوم یعنی از قرن دهم قبل از میلاد شروع میشود و بنیمه قرن ششم قبل از میلاد یعنی (۵۵۰ ق م) زمان تأسیس دولت هخامنشی در ایران ختم میشود - در این دوره بواسطه تسلط آشوریهها پاره از الفاظ (سمیتگی) و کلمات آشوری داخل زبان خالص ایرانی میشود - بلکه قسمتی از آداب و عادات سامی نیز جزء آداب ایرانیها میگردد. - و چنانکه سابقاً اشاره کردیم از دخالت الفاظ و آداب اجنبی در کتاب (اوستا) نیز ظاهر است .

دورهٔ فرس قدیم - از نیمهٔ قرن ششم تا سید و

سی و یک قبل از میلاد - در این دوره زبان فرس قدیم در ایران معمول بوده است - ولی تکون این زبان متعلق بقبل از این وقت است زیرا اولین آثار این دوره باین زبان است و معلوم است که قبل از آن معمول بوده .

تبصه - آنچه ما و دیگران در زمینهٔ آثار و نواریخ قدیمه

مینویسیم بحدس و تخمین نزدیکتر است تا بتحقیق و یقین ؛
پشه کی داند که این دیر از کی است در بهاران زاد و مرگش دردی است



زبان فرس قدیم

زبان فرس قدیم - از مشتقات زبان اریایی و برادر سانسکریت و اوستا و پدر زبان پهلوی و جدّ زبان فارس کنونی است. این زبان در دوره سلطنت هخامنشی (۵۵۰ ق م تا ۳۳۱ ق م) در ایران معمول بوده است بعضی [۱] چنین حدس زده اند که زبان فرس قدیم مخصوصاً در اواخر دوره هخامنشی مخصوص کتیبه ها و فرامین بوده و زبان متداول عمومی در اواخر آن دوره زبان پهلوی بوده است ولی تصدیق این حدس حتی مطابق مسطورات خود حدس زننده در خصوص زبان پهلوی خیلی مشکل است.

فرس قدیم با زبان زند بسیار مشابهت دارد و هر دو دارای بیست و چهار حرف هستند - چیزیکه هست این است که از زبان زند ساده تر و در تلفظ از آن برای ما آسانتر است.

آثار فرس قدیم

یا کتیبه های دوره هخامنشی

کتیبه هائی از دوره هخامنشی در اینیه قدیمه ایران باقی مانده است که زبان فرس قدیم نوشته شده - از روی این کتیبه ها و

[۱] از روی مقایسه کتیبه های هخامنشی با قواعد صرفی زبان فرس قدیم (تاریخ مشیرالدوله).

اشیا و آثار قدیمه دیگر (از قبیل کلدانها و مهرها) زبان فرس قدیم کشف گشته است .

این کتیبه ها یادکارهای مهم پادشاهان هخامنشی ایران از قبیل:

داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) و کوروش موسس دولت

هخامنشی (۵۵۹ - ۵۲۹ ق م) - و خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵

ق م) و غیره است که در جاهای مختلف ایران باقی مانده است . - مثل

اینکه در پاسارگاد (مشهد مرغان پای تخت قدیم سلسله هخامنشی)

جای مهمی است که مشهور است به (قبر مادر سلیمان) [۱] و محققین

آنجا را قبر کوروش دانسته اند و قسمتی بخط میخی در آنجا نوشته است

(اَدَمُ کوروش خَشایِثی هَخامنشی)

یعنی من هستم کوروش (کیخسرو) پادشاه هخامنشی (کیان) . -

و در نقش رستم [۲] از مقابر شاهان هخامنشی ۹ قبر در سردابی واقع

[۱] قبر مادر سلیمان بقعه است شش طبقه و مدرج که از سنگهای بسیار

بزرگ ساخته شده است - این بقعه نزدیک قریه (شبخان) از دهات بلوک مشهد

مادر سلیمان یا (مشهد امّ البنی) واقع است - این بلوک سرد سیر و مشتمل

بر شش پارچه ده و در سمت شمال شرقی شهر از تقریباً بمسافت بیست فرسخ واقع

است (آثار المعجم) .

[۲] نقش رستم در طرف جنوب تخت جمشید تقریباً بمسافت سه ربع فرسخ

است - کوهی که کتیبه نقش رستم بر آن کنده شده است سابقاً به (تپه شاهی)

است و دخمه‌ها در آنجاست و در دخمه سوم و بالای مقبره داریوش کتیبه هست - و از جمله ترجمه خطوط میخی دخمه سوم این است که: من هستم داریوش پادشاه بزرگ و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوائف و هم دورتر از این ولایات پادشاه این جهان بزرگ پسر و بستنیا پسر همخمنیسیا فارسی - و نیز از ترجمه آنها این است که: داریوش پادشاه میگوید این کارها که کردم همه از عنایت اورمزد کرده‌ام - اورمزد برای من حافظ بود تا وقتی که کار را تمام نمودم [۱] - و همچنین در تخت جمشید (پرس پلیس Persépolis) پایتخت جدید هخامنشی که در قرن ششم قبل از میلاد بنا شده (تخت جمشید غیر از استخر است و بنای استخر لا اقل متعلق بدو هزار سال قبل از میلاد میباشد [۲]) آثاری از فرس قدیم هست که عمده آنها را داریوش اول و خشایارشا بیادکار گذاشته اند .

بقیه از شماره قبل

معروف بوده است (زیرا مقبره سلاطین در آنجاست) و اکنون (کوه حاجی آباد) مشهور است (زیرا قریب بقریه حاجی آباد است) - و این کوه غیر از کوه تخت جمشید است و مابین این دو کوه رودخانه سیوند است - قطعه از کوه که نقش رستم بر آن حجاری شده است (آق تپه) مینامند - و لفظ (نقش رستم) از اصطلاحات هوام است (آثار العجم) .

[۱] این ترجمه‌ها زیاد است و در کتاب آثار العجم ضبط شده است ص ۲۹ .

[۲] تاریخ مشیرالدوله ص ۱۲۹ .

و همچنین کتیبه های دیگر مثل کتیبه الوند (زدبک عباس آباد
 قریب بهمدان) و کتیبه وان (در ارتو قاپو) .
 و در خارج ایران هم از کتیبه های هخامنشی کشف شده است -
 مانند کتیبه که بامر داریوش برای ارتباط دریای مغرب با دریای احمر
 راجع به (کانالی) در تنگه (سوئز) کنده شده است - این کتیبه
 وضع رفتار داریوش را در ممالک تابعه نشان میدهد [۱] .
 باری کتیبه هائی که تا حال کشف شده چه بر بناها و چه بر
 آثار و اشیاء بجهل بالغ است [۲] .

خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی

کتیبه های هخامنشی عموماً باستانی زبان آرامی بخط میخی
 نوشته شده است (ترتیب خط میخی خواهد ذکر شد) . - و بعضی
 فقط زبان فرس قدیم و برخی بسه زبان: پارسی قدیم - عیلامی -
 آسوری . - و برخی با چهار زبان: پارسی قدیم - عیلامی - آسوری
 آرامی نوشته شده است . - در حقیقت يك مطلب را بچند زبان
 برای فهم عموم اهالی ممالک تابعه و مهمه آن عصر نوشته اند و زبانهای
 دیگر بمنزله ترجمه زبان پارسی قدیم است . - ولی کتیبه که بچهار
 زبان نوشته شده باشد نسبت بآنچه تا کنون کشف شده خیلی

[۱] تاریخ ایران مشیر الدوله .

[۲] تاریخ ایران .

نادر است .

قسمتی از ترجمه دو کتیبه مهم بیستون

و نقش رستم

بیشتر از کتیبه های مهم هخامنشی از آثار داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) میباشد - از آن جمله دو کتیبه بسیار مهم و مفصل است : یکی کتیبه (بیستون) که از حیث جهات تاریخی و تفصیل درجه اول از اهمیت و شهرت را حائز است . - و دیگر کتیبه (نقش رستم) که رتبه آن بعد از رتبه کتیبه بیستون است . اما (کتیبه بزرگ بیستون) بسه زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کنده شده است .

قسمتی از ترجمه نسخه پارسی (خطوط میخی پارسی را و بسباخ کوبند) این است [۱] :

داریوش شاه میکوید این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم - بود کبوجیه پسر کوروش از دودمان ما که پیش ازین شاه بود - از این کبوجیه برادری بود (بردی) نام از یک مادر یک پدر با کبوجیه - بعد کبوجیه بردی را کشت - با اینکه کبوجیه بردی را

[۱] این قسمت از تاریخ ایران مشیر الدوله مأخوذ است و این ترجمه نزدیکتر است بزبان پارسی تا آنچه که در آثار العجم فرصت ضبط شده .

کشت مردم نمیدانستند او کشته شده پس از آن کمبوجیه بمصرفت مردم بد دل شدند اخبار دروغی در پارس و سایر ممالک منتشر شد. - داریوش شاه میگوید پس از آن مردی (مغی کئومات) نام از (پی سی ی اوو ده) برخاست کوهی است (ار کادرِس) نام از آنجا در ماه وینخن [۱] در روز چهار دهم برخاست مردم را فریب داد که من بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه هستم پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات بطرف او رفتند او تخت را تصرف کرد در ماه گرمه پد [۲] روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد - پس از آن کمبوجیه مرد - بدست خود کشته شد - داریوش شاه میگوید این اریکه سلطنت که کئوماتای مغ [۳] از کمبوجیه انتزاع کرد از زمان قدیم در خانواده ما بود بنا بر این کئوماتای مغ پارس و ماد و ممالک دیگر را از کمبوجیه انتزاع کرد بخود اختصاص داد او شاه شد - داریوش شاه میگوید کسی از پارس و ماد یا از خانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از کئوماتای مغ بازستاند مردم از او بیترسیدند چه عدّه زیاد از اشخاصی که بردیا را میشناختند میکشت - از اینجهت میکشت که خیال میکرد کسی مرا نشناسد نداند من پسر کوروش نیستم - کسی جرئت نمیکرد چیزی

[۱] ماه آخر زمستان .

[۲] ماه اول بهار .

[۳] این لفظ در ترجمه آثار المعجم (ماکوشی کمانا) ضبط شده است .

درباره گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم - از آهور مزد یاری طلبیدم آهور مزد مرا یاری کرد - در ماه باغ یادیش [۱] روزدهم من با کسی از مردم این گئوماتای مغ را با کسانی که سر دسته همراهان او بودند کشتم - در ماد قلعه هست که اسمش (سی کئی هوانیش) و در بلوک نی سای است [۲] آنجا من او را کشتم پادشاهی را از او باز ستاندم بفضل آهور مزد شاه شدم [۳] - داریوش شاه میگوید سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار کردم - آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم معابدی را که گئوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم - بازار وحشم و مساکنی را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها رد نمودم - مردم پارس و ماد و سایر ممالک را بحال پیش برگرداندم - بفضل آهور مزد اینکارها را کردم - آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم .

در قسمت اول این کتیبه داریوش نسب خود را ذکر می کند

[۱] ماه اول پائیز .

[۲] جائی بوده است نزدیک همدان .

[۳] کلمه آهورا مزدا مرکب است از اسم و صفت زیرا (آهورا) بمعنی خداوند روح و حیات است و مزدا در اصل مرکب از دو لفظ (مه) بمعنی بزرگ و (زدا) بمعنی دانای مطلق است و بکثرت استعمال (آهورا-مزدا) یعنی خداوند بزرگ دانا شده است .

باینطریق [۱] : من هتم پادشاه بزرگ داریوش پادشاه پادشاهان پادشاه پارس و توابع پسر و یستاشبا نیره ارشامای هخمنیسیا - داریوش پادشاه میگوید پدر من (ویستاشبا) است پدر آن (ارشما) بود پدر او (اریارام) پدران (جشپانش) پدران (هخمنیسیا) - داریوش پادشاه میگوید که از این سبب ما را هخمنیسیا میگویند که از عهد قدیم بدست کسی مغلوب نشده ایم و از پدر تا پسر سلسله ماها پادشاه بوده اند - بعد از این قسمت شرح وسعت مملکت خویش را میدهد و واقعه بردبای دروغی [۲] را که شرحش ذکر شد بیان میکند و شورشهایی که در ابتدای سلطنت او روی داده و باغیها از قبیل (نتی تیرا) در شط فرات و (مارتیا) در اهواز و (فراواتش) در مملکت ماد و (ستراگما) و (وهیازداد) در پارس و غیر از آنها و شرح لشکر کشی خود را باطراف برای دفع شورشها و یغیان ذکر میکند و بالاخره میگوید که عمده این شورشها بواسطه دروغگوئی اشخاص رخ داده بود زیرا هر کدام در ابالت خود دعوی شاهی کردند و خود را از نرآدشاهان خواندند و مردم را فریب دادند .

بالاخره این کتیه بنصیحت و دعا ختم میشود باینطریق: ای آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوی از دوزخ پد رهیز اگر فکر کنی چه کنم تا مملکتتم سالم بماند دروغگو را بباز پرس در آر

[۱] این قسمت بیشتر از آثار العجم فرصت مأخوذ است .

[۲] لفظ بردیا در ترجمه آثار العجم (برتیا) ضبط شده است .

- دروغگو و آنکه را بیداد کند دوست مباش از آنها باشمشیر باز
خواست نما - داریوش پادشاه میکوبد ای که آثار و تصویرها را می
بینی اگر آنها را محافظت کنی اورمزد یار تو باشد عمر تو دراز گردد
و اگر محافظت نکنی اورمزد دشمن تو باشد .

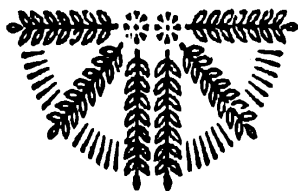
واما (کتیبه نقش رستم) در اهمیت و تفصیل رتبه آن بعد از رتبه کتیبه
بیستون است قسمتی از ترجمه آن این است که : خدای اهورمزد بزرگی است که
این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که
خوشی را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرده - یگانه شاهی
از بسیاری قانون گذاری از بسیاری - منم داریوش شاه بزرگ - شاه
شاهان - شاه ممالک - شاه ابن بوم پهناور تا آن دورها - پسر
وشتاسب - هخامنشی - پارسی بسر پارسی - آریایی از نژاد آریایی .
- داریوش شاه میکوبد با اراده اهورمزد این است علاوه بر یارس
ممالکی که در تصرف من است و بر آنها حکومت میکنم و بمن باج
میدهند و آنچه فرمان من است اجراء میکنند و در آنجاها قانون
من محفوظ است .

ماد - اثورا - خووج - آریای -
پرثو - مودرایا (یه) - هرای و - آرمین
باختریش - کت پ توك - سوغود -

سپرد - خوارزمیش - یئون - زرنک
 - سکاتی تردریا - هرخوواتیش - سگودر
 - ثات گوش - یئوناتک برا - گندار
 - پوتی یا - هیندوس - گوشیا (کوشا) -
 سکا هوم ورك - مکیا (مچیا) - سکاتیگر
 خئودا - گرخا (کرکا) - بایروس [۱]

[۱] این قسمت از ترجمه با اسامی ممالک و بلاد مأخوذ است از تاریخ ایران قدیم مشیرالدوله - و اسامی قدیمه این بلاد و ممالک بترتیب لف و نشر مرتب تطبیق میشود با اسامی جدیده ذیل : مملکت ماد - آسور - خوزستان - عربستان - پارت (خراسان و کرکان) - مصر - هرات - ارمنستان - باختر (بلخ) - کاپادوکیه (قسمت شرقی آسیای صغیر) - سعد (بخارا سمرقند) - مغرب آسیای صغیر با شهر سارد - خوارزم (خیوه) - یونانیهای آسیای صغیر - سیدستان - سکهای آنطرف دریا - رخیج (افغانستان جنوبی تا قندهار) - مقدونی - پنجاب هند - یونانیهای سپردار (ترکیه امروزی) - کابل و پیشاور - سوماالی و عدن امروزی - سند - حبشستان

- سکهای ماوراء سبجون - برقه - سکهای ماوراء سبجون - قرناجنه
 - بابل . - و در کتاب آثارالعجم فرصت در ضمن ترجمه کتبه بدستون
 اسم بدست و سه محل را که در تصرف داربوش بوده است باین طریق در
 متن و حاشیه ضبط و معنی کرده است : پارسا (پارس) - اووازا (شوش)
 - بابروش (بابل) - اثرا (محدود بشامات) - اربایا (عربستان -
 مدرا یا (مصر) - سپاردا (بلغار) - یونا (یونان) - ار منا (ارمنستان)
 - کاناپا (از شهر های فلسطین) - تهوکا (از شهر های فلسطین) -
 پارثوا (زدیك عشق آباد کنونی) - زارانکا (زدیك سیستان) -
 هاروا (خراسان) - اوا « ؟ » - رازمیا (خوارزم) - باکتریش
 (باختر) - سگدا (سغدیا ماوراء النهر) - ساکا (سیستان یا توران)
 - نانا کوش * در کابلستان * - هارا * هرات * اواتش * سیستان
 حالیه * - ماکا * مکران * والله العالم - و این نکته را خاطر نشان
 میکنم که سین سانکریت غالباً به (هاء) اوستا و زنده تبدیل میشود
 مثل (دس) هندی و (دسه) زند و (ده) فارسی - و همچنین
 (آسورا) در سانکریت و (اهورا) در اوستا - از این جهت است
 که مملکت (سند) در کتبه های قدیم تقریباً (هند) نوشته شده
 و هر دو یکی است .



نمونه از لغات و ترکیبات زبان فرس

قدیم (هخامنشی)

بعضی گویند که مجموع کلماتی که از فرس قدیم تا کنون کشف شده است از چهار صد زیاد تر نمیشود - ما در اینجا محض نمونه عده از لغات و تراکیب فرس قدیم را ذکر میکنیم [۱].

آه - بودن	دا - دانا	آورمزد - خدا
نرس - رسیدن	درو کا - دروغ	اور - آقا
کار - کردن	دوستا - دوست	آبی - آب
کارب - گرفتن	کاتو - آتشگاه	آدم - من
کوب - گفتن	کا - کی چه وقت	ایما - این
اکونوم - من میکنم	کوفاکو و کجا	آوا - آن
نتی - میفرماید	مز - بسیار	ایدا - اینجا
نرم - رسیدم	وسپا - اسب	او - خوب
کوبتائی - میگوید	مخینیا - هخامنشی	اسکا - خشک
		خسیایثیا - پادشاه

[۱] نقل از آثار المعجم .

واز ترا کيب آن زبان مثلاً این است (آدم گوروش
 هخمنسیا) یعنی من هستم گوروش پادشاه هخامنشی - و مانند
 این کلمه که نخستین مکتوب خوانده شده از کتیبه های استخر
 فارس است [۱] : داریائوش ، خشایا ثیانام ، خشایا
 ثیا داهیونام ، ویشتاسپا هیاپوترا ، هخامنشیا
 هیا ایام ، چارام ، اگونائوش .

که ترجمه آن اینست : دارا پادشاه بزرگ شاهنشاه ابالتها پسر
 کشتاسب هخامنشی است که این عبادتخانه را بنا نموده است .

خط در دوره قدیم

همانطور که بشر طبعاً برای اظهار افکار و خیالات خود بکلمات
 و آهنگهایی متکلم شده و اشاراتی بکار برده است - برای نشان دادن
 تصورات و محسوسات خود علائمی را وضع کرده و آنچه را که بزبان
 میگفته است بطوری در خارج مرتسم میساخته هر چند بوسیله
 تصویر اشیاء یا بخطوط درهم و برهم کج و معوج و قلمش انگشتان
 و لوح کاغذش صفحه خاک باشد و صورت درخت و مرغ را برای

[۱] نمونه ادبیات ایران .

نشان دادن آنها بکشد و مانند کودکان خردسال در دیوار را پرنقش
 و نگار سازد - بالاخره قوه کتابت در ردیف زبان از ودایع الهیه
 بشر است و همانطور که نطق از خصائص ذاتیه انسان است کتابت نیز
 از اعراض ذاتیه او محسوب میگردد - باری اقوام بشر از قدیمترین
 ازمنه بعد از مخارج حروفی که طبعاً داشته اند بایشتر و یا کمتر و برای
 خصوصیتی که در تلفظ بکار میبرده بکنوع علائمی رسم میکرده
 است - و این نوع از علائم که برای حفظ بافهانندن مکنونات خود
 استعمال کرده اند بهر نحوی که باشد خواه بتصویر (مانند خطوط
 مصری قدیم) و خواه بطریق دیگر (خط) نامیده میشود - و اینکه
 از چه تاریخ در بشر ایجاد خط شده و ابتدا در کدام قومی خط
 معمول بوده است بطور تحقیق معلوم نیست و (کس ز آغاز و ز انجام
 جهان آ که نیست اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است) -
 بی بعضی از روی آثار باقیه و علائم تاریخی گفته اند که مخترع خط
 فینیقی ها هستند - بدیهی است که در ابتدای امر خط بهر نحوی
 که بوده است منظم نبوده و بتدریج نظم پیدا کرده و زرد یکدسته
 عموماً رواج یافته است - چنانکه السنه و لهجه های اقوام عالم
 مختلف است - خطوط نیز مختلف است - مثل اینکه بعضی از چپ
 بر است و بعضی برعکس و عدّه ارقام حروف یکی کم و دیگری زیاد
 شکل حروف و حرکات و علائم دیگر در برخی بطوری و در بعضی طور
 دیگر است - بیشتر علل این اختلاف را اگر همان علل اختلاف الهیه

از قبیل نرّاد و مقتضیات محیط و غیره بدانیم چندان از حقیقت دور نشده ایم - و بعلاوه می بینیم که پاره از حروف و مخارج آنها در يك زبان نیست مثل مخرج (ضاد عربی) در فارسی و گاهی بعضی از آهنگها بچند شکل نوشته میشود و تقریباً يك طور تلفظ میشود مانند بعض حروف زبان فرانسه. - این امور و جهات دیگر دست بهم داده منشأ اختلاف املاء و وضع کتابت خطوط اقوام مختلفه را فراهم ساخته است.

خلاصه: زیاد از مطلب دور نشویم. - آریتهای ایرانی قطعاً از دیر زمانی مانند زبان خط مخصوصی داشته اند چیزی که هست آثار آن در اثر انقلابات و تطورات زمانه از بین رفته است راجع بخط اوّلی ایرانیها قبل از دوره هخامنشی اثر تاریخی تا کنون بدست نیامده است - و خطی که زبان خیلی قدیم ایرانیان بدان نوشته میشده است معلوم نیست و نمیدانیم زبان قدیم را تحقیقاً بچه خطی تحریر میکردند.

خط میخی پارسی

قدیمترین آثار خطی که از ایرانیان باقی است (خط میخی) میباشد که در کتیبه های هخامنشی دیده میشود - این خط در دوره هخامنشی در ایران معمول بوده و آثار مکتوبه که از قرن ششم قبل از میلاد است باین خط است (مانند کتیبه های هخامنشی) و قطعی است که این خط قبل از آن هم وجود داشته و باید گفت که خط میخی

𐭠𐭡𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿𐮀𐮁𐮂𐮃𐮄𐮅𐮆𐮇𐮈𐮉𐮊𐮋𐮌𐮍𐮎𐮏𐮐𐮑𐮒𐮓𐮔𐮕𐮖𐮗𐮘𐮙𐮚𐮛𐮜𐮝𐮞𐮟𐮠𐮡𐮢𐮣𐮤𐮥𐮦𐮧𐮨𐮩𐮪𐮫𐮬𐮭𐮮𐮯𐮰𐮱𐮲𐮳𐮴𐮵𐮶𐮷𐮸𐮹𐮺𐮻𐮼𐮽𐮾𐮿𐯀𐯁𐯂𐯃𐯄𐯅𐯆𐯇𐯈𐯉𐯊𐯋𐯌𐯍𐯎𐯏𐯐𐯑𐯒𐯓𐯔𐯕𐯖𐯗𐯘𐯙𐯚𐯛𐯜𐯝𐯞𐯟𐯠𐯡𐯢𐯣𐯤𐯥𐯦𐯧𐯨𐯩𐯪𐯫𐯬𐯭𐯮𐯯𐯰𐯱𐯲𐯳𐯴𐯵𐯶𐯷𐯸𐯹𐯺𐯻𐯼𐯽𐯾𐯿𐰀𐰁𐰂𐰃𐰄𐰅𐰆𐰇𐰈𐰉𐰊𐰋𐰌𐰍𐰎𐰏𐰐𐰑𐰒𐰓𐰔𐰕𐰖𐰗𐰘𐰙𐰚𐰛𐰜𐰝𐰞𐰟𐰠𐰡𐰢𐰣𐰤𐰥𐰦𐰧𐰨𐰩𐰪𐰫𐰬𐰭𐰮𐰯𐰰𐰱𐰲𐰳𐰴𐰵𐰶𐰷𐰸𐰹𐰺𐰻𐰼𐰽𐰾𐰿𐱀𐱁𐱂𐱃𐱄𐱅𐱆𐱇𐱈𐱉𐱊𐱋𐱌𐱍𐱎𐱏𐱐𐱑𐱒𐱓𐱔𐱕𐱖𐱗𐱘𐱙𐱚𐱛𐱜𐱝𐱞𐱟𐱠𐱡𐱢𐱣𐱤𐱥𐱦𐱧𐱨𐱩𐱪𐱫𐱬𐱭𐱮𐱯𐱰𐱱𐱲𐱳𐱴𐱵𐱶𐱷𐱸𐱹𐱺𐱻𐱼𐱽𐱾𐱿𐲀𐲁𐲂𐲃𐲄𐲅𐲆𐲇𐲈𐲉𐲊𐲋𐲌𐲍𐲎𐲏𐲐𐲑𐲒𐲓𐲔𐲕𐲖𐲗𐲘𐲙𐲚𐲛𐲜𐲝𐲞𐲟𐲠𐲡𐲢𐲣𐲤𐲥𐲦𐲧𐲨𐲩𐲪𐲫𐲬𐲭𐲮𐲯𐲰𐲱𐲲𐲳𐲴𐲵𐲶𐲷𐲸𐲹𐲺𐲻𐲼𐲽𐲾𐲿𐳀𐳁𐳂𐳃𐳄𐳅𐳆𐳇𐳈𐳉𐳊𐳋𐳌𐳍𐳎𐳏𐳐𐳑𐳒𐳓𐳔𐳕𐳖𐳗𐳘𐳙𐳚𐳛𐳜𐳝𐳞𐳟𐳠𐳡𐳢𐳣𐳤𐳥𐳦𐳧𐳨𐳩𐳪𐳫𐳬𐳭𐳮𐳯𐳰𐳱𐳲𐳳𐳴𐳵𐳶𐳷𐳸𐳹𐳺𐳻𐳼𐳽𐳾𐳿𐴀𐴁𐴂𐴃𐴄𐴅𐴆𐴇𐴈𐴉𐴊𐴋𐴌𐴍𐴎𐴏𐴐𐴑𐴒𐴓𐴔𐴕𐴖𐴗𐴘𐴙𐴚𐴛𐴜𐴝𐴞𐴟𐴠𐴡𐴢𐴣𐴤𐴥𐴦𐴧𐴨𐴩𐴪𐴫𐴬𐴭𐴮𐴯𐴰𐴱𐴲𐴳𐴴𐴵𐴶𐴷𐴸𐴹𐴺𐴻𐴼𐴽𐴾𐴿𐵀𐵁𐵂𐵃𐵄𐵅𐵆𐵇𐵈𐵉𐵊𐵋𐵌𐵍𐵎𐵏𐵐𐵑𐵒𐵓𐵔𐵕𐵖𐵗𐵘𐵙𐵚𐵛𐵜𐵝𐵞𐵟𐵠𐵡𐵢𐵣𐵤𐵥𐵦𐵧𐵨𐵩𐵪𐵫𐵬𐵭𐵮𐵯𐵰𐵱𐵲𐵳𐵴𐵵𐵶𐵷𐵸𐵹𐵺𐵻𐵼𐵽𐵾𐵿𐶀𐶁𐶂𐶃𐶄𐶅𐶆𐶇𐶈𐶉𐶊𐶋𐶌𐶍𐶎𐶏𐶐𐶑𐶒𐶓𐶔𐶕𐶖𐶗𐶘𐶙𐶚𐶛𐶜𐶝𐶞𐶟𐶠𐶡𐶢𐶣𐶤𐶥𐶦𐶧𐶨𐶩𐶪𐶫𐶬𐶭𐶮𐶯𐶰𐶱𐶲𐶳𐶴𐶵𐶶𐶷𐶸𐶹𐶺𐶻𐶼𐶽𐶾𐶿𐷀𐷁𐷂𐷃𐷄𐷅𐷆𐷇𐷈𐷉𐷊𐷋𐷌𐷍𐷎𐷏𐷐𐷑𐷒𐷓𐷔𐷕𐷖𐷗𐷘𐷙𐷚𐷛𐷜𐷝𐷞𐷟𐷠𐷡𐷢𐷣𐷤𐷥𐷦𐷧𐷨𐷩𐷪𐷫𐷬𐷭𐷮𐷯𐷰𐷱𐷲𐷳𐷴𐷵𐷶𐷷𐷸𐷹𐷺𐷻𐷼𐷽𐷾𐷿𐸀𐸁𐸂𐸃𐸄𐸅𐸆𐸇𐸈𐸉𐸊𐸋𐸌𐸍𐸎𐸏𐸐𐸑𐸒𐸓𐸔𐸕𐸖𐸗𐸘𐸙𐸚𐸛𐸜𐸝𐸞𐸟𐸠𐸡𐸢𐸣𐸤𐸥𐸦𐸧𐸨𐸩𐸪𐸫𐸬𐸭𐸮𐸯𐸰𐸱𐸲𐸳𐸴𐸵𐸶𐸷𐸸𐸹𐸺𐸻𐸼𐸽𐸾𐸿𐹀𐹁𐹂𐹃𐹄𐹅𐹆𐹇𐹈𐹉𐹊𐹋𐹌𐹍𐹎𐹏𐹐𐹑𐹒𐹓𐹔𐹕𐹖𐹗𐹘𐹙𐹚𐹛𐹜𐹝𐹞𐹟𐹠𐹡𐹢𐹣𐹤𐹥𐹦𐹧𐹨𐹩𐹪𐹫𐹬𐹭𐹮𐹯𐹰𐹱𐹲𐹳𐹴𐹵𐹶𐹷𐹸𐹹𐹺𐹻𐹼𐹽𐹾𐹿𐺀𐺁𐺂𐺃𐺄𐺅𐺆𐺇𐺈𐺉𐺊𐺋𐺌𐺍𐺎𐺏𐺐𐺑𐺒𐺓𐺔𐺕𐺖𐺗𐺘𐺙𐺚𐺛𐺜𐺝𐺞𐺟𐺠𐺡𐺢𐺣𐺤𐺥𐺦𐺧𐺨𐺩𐺪𐺫𐺬𐺭𐺮𐺯𐺰𐺱𐺲𐺳𐺴𐺵𐺶𐺷𐺸𐺹𐺺𐺻𐺼𐺽𐺾𐺿𐻀𐻁𐻂𐻃𐻄𐻅𐻆𐻇𐻈𐻉𐻊𐻋𐻌𐻍𐻎𐻏𐻐𐻑𐻒𐻓𐻔𐻕𐻖𐻗𐻘𐻙𐻚𐻛𐻜𐻝𐻞𐻟𐻠𐻡𐻢𐻣𐻤𐻥𐻦𐻧𐻨𐻩𐻪𐻫𐻬𐻭𐻮𐻯𐻰𐻱𐻲𐻳𐻴𐻵𐻶𐻷𐻸𐻹𐻺𐻻𐻼𐻽𐻾𐻿𐼀𐼁𐼂𐼃𐼄𐼅𐼆𐼇𐼈𐼉𐼊𐼋𐼌𐼍𐼎𐼏𐼐𐼑𐼒𐼓𐼔𐼕𐼖𐼗𐼘𐼙𐼚𐼛𐼜𐼝𐼞𐼟𐼠𐼡𐼢𐼣𐼤𐼥𐼦𐼧𐼨𐼩𐼪𐼫𐼬𐼭𐼮𐼯𐼰𐼱𐼲𐼳𐼴𐼵𐼶𐼷𐼸𐼹𐼺𐼻𐼼𐼽𐼾𐼿𐽀𐽁𐽂𐽃𐽄𐽅𐽆𐽇𐽋𐽍𐽎𐽏𐽐𐽈𐽉𐽊𐽌𐽑𐽒𐽓𐽔𐽕𐽖𐽗𐽘𐽙𐽚𐽛𐽜𐽝𐽞𐽟𐽠𐽡𐽢𐽣𐽤𐽥𐽦𐽧𐽨𐽩𐽪𐽫𐽬𐽭𐽮𐽯𐽰𐽱𐽲𐽳𐽴𐽵𐽶𐽷𐽸𐽹𐽺𐽻𐽼𐽽𐽾𐽿𐾀𐾁𐾃𐾅𐾂𐾄𐾆𐾇𐾈𐾉𐾊𐾋𐾌𐾍𐾎𐾏𐾐𐾑𐾒𐾓𐾔𐾕𐾖𐾗𐾘𐾙𐾚𐾛𐾜𐾝𐾞𐾟𐾠𐾡𐾢𐾣𐾤𐾥𐾦𐾧𐾨𐾩𐾪𐾫𐾬𐾭𐾮𐾯𐾰𐾱𐾲𐾳𐾴𐾵𐾶𐾷𐾸𐾹𐾺𐾻𐾼𐾽𐾾𐾿𐿀𐿁𐿂𐿃𐿄𐿅𐿆𐿇𐿈𐿉𐿊𐿋𐿌𐿍𐿎𐿏𐿐𐿑𐿒𐿓𐿔𐿕𐿖𐿗𐿘𐿙𐿚𐿛𐿜𐿝𐿞𐿟𐿠𐿡𐿢𐿣𐿤𐿥𐿦𐿧𐿨𐿩𐿪𐿫𐿬𐿭𐿮𐿯𐿰𐿱𐿲𐿳𐿴𐿵𐿶𐿷𐿸𐿹𐿺𐿻𐿼𐿽𐿾𐿿

نونه خط مینوی پارسی - از کتاب کوسوویج (کتابه های مغانشی)

و آرامی در دوره تسلط بنی‌سام بر ایران (۱۰۰۰ - ۵۵۰ ق م) از مغرب فرات در ایران انتشار یافته است [۱] - چیزیکه هست این است که در دوره هخامنشی تصرفاتی در آن شده و از وضع مشکلی بوضع آسانی تبدیل یافته و بالاخره طرز مخصوصی بخود گرفته است که بنام (خط میخی پارسی) مشهور است و تقریباً برای هر صدائی در این خط علامتی مخصوص وضع شده است و از این جهت خط میخی پارسی بمراتب از خط میخی عیلامی و آسوری سهلتر است - و برای خواندن و نوشتن این خط دانستن چهل و یک علامت یا پایه کافی است [۲].

آنچه بعضی [۳] راجع بخط میخی نوشته اند بطور تلخیص در اینجا نقل میکنیم :

« حروف خط میخی (بضمیمه حرف ش که در کتیبه مادر سلیمان در لفظ کوروش هست) مجموعاً بیست و یک و هر کدام صورت مخصوص و مخرج علیحده دارند - بعضی از این حروف با دو یا سه رقم نوشته میشود (برای مضموم و مفتوح و مکسور) و آنچه فقط یک رقم دارد مثلاً همیشه مفتوح است و مکسور و مضموم نمیشود مگر در کلمه مخصوص که در آنجا معلوم است که فقط مضموم یا مکسور است - و همچنین

[۱] دانشکده .

[۲] تاریخ ایران قدیم .

[۳] فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم و کتاب میخی .

آنکه دورقم دارد. - و گاهی از زدیک بهم نوشتن یا دور از هم نوشتن کلمات حرکت و سکون معلوم میشود. - و برای کسرء مخصوصاً علامتی داشته اند و بعلاوه در فواصل جمله علامتی میگذاشته اند. - گاهی يك حرف را مثل (ش) چند طور مینوشته اند. - و عموماً خط میخی بسه طرز نوشته میشده است: عراقی، بابلی، طرز دیگر. و اختلاف طرزها مانند اختلاف خط نسخ و نستعلیق است. - بدست و يك حرف خط میخی عبارت است از: ا، ب، پ، ت، ز، ث، ج، خ، د، ر، ز، س، ف، ك، گ، م، ن، و، ه، ی، ش و چند حرف است که در آن یافت نمیشود: چ، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، غ، غ، ق، ل باینمعنی که در کلمات فرس قدیم هخامنشی این حروف وجود نداشته و از اینجهت در خط میخی آن عصر هم علامتی برای آنها وضع نشده است.

چنانکه در عهد هخامنشی زبان فرس قدیم معمول بوده و رفته رفته تغییراتی در آن راه یافته تا آنکه بالاخره مبدل بزبان پهلوی شده است - خط میخی پاری قدیم نیز رفته رفته پیروی لغت را کرده و تغییر یافته تا آنکه بالاخره این خط از بین رفته و بجای آن خط پهلوی در ایران رایج شده است - و بعضی [۱] گویند که تا زمان اردشیر بابکان (۲۱۲ - ۲۲۶ میلادی) خط میخی معمول بوده و در زمان او متروک شده و خط پهلوی رواج یافته است - راجع بخط

پهلوي بعد از اين شرح خواهيم داد .

کشف زبان فرس قدیم

و قرائت خط میخی

عده کثیری از مستشرقین اروپا در راه اکتشاف زبان فرس قدیم و قرائت خط میخی بذل مساعی کرده و زحمتهای کشیده اند - شاید اروپائیان تقریباً از حدود قرن شانزدهم میلادی متوجه این کار شده باشند و هر کدام بنوبت خود زحمتهای کشیده اند تا اینکه بالاخره در قرن نوزدهم میلادی کاملاً موفق بکشف زبان و خط قدیم فارسی شده اند. - اولین دفعه کسی که موفق بقرائت کتیبه های هخامنشی شده است گرت فند (Grotefend) میباشد - و طریقی که او را باین مقصود رسانیده این بوده است که قبل از اوسیلوستر دوساسی (S. de sacy) یکی از کتیبه های دوره ساسانی را که با ترجمه یونانی همراه بود بوسیله قرائت خط یونانی خواند - این کتیبه مفتاح قرائت سایر کتیبه های ساسانی و همچنین کتیبه های هخامنشی گشت - و گرت فند که از تاریخ قدیم ایران اطلاعی داشت از روی سبک کتیبه ساسانی کتیبه هخامنشی را قرائت کرد و بعد از آن مستشرقین دیگر از قبیل بورنوف فرانسوی (burnouf) و اپرت فرانسوی (Oppert) و دیگران همت کماشتند و در این زمینه تحقیقات کردند تا اینکه

راولن سن انکلیسی (Ravolinson) در قرن نوزدهم میلادی بالنسبه موفق بتکمیل شد و کتیبه بیستون را کاملاً ترجمه و منتشر کرد . -
از جمله اشخاص دانشمند که از زبانهای اریائی اطلاع داشته و در راه اکتشاف خطوط میخی تخت جمشید و غیره و زبان قدیم جدبت کامل بخرج داده و تحقیقاتش مفید واقع شده است (اسپیکل ژرمنی) (Spiegel) است که در سال ۱۸۶۷ میلادی درصدد این کار برآمده و از مملکت خود خارج شده و بسیاحت ایران و هندوستان مشغول شده و از زبان زند و سانسکریت بخوابی اطلاع پیدا کرده و بالاخره ناحدی بمقصود خویش نایل گشته است [۱] .

شعر در دوره قدیم اول

تصور میکنم مقدمانی که سابقاً در حقیقت شعر گفته ایم مبتنی بر اینکه (شعر) مظهر روح و عواطف انسانیت و مولود احساسات میباشد و از وقتی که مظاهر حسن و لطافت در دنیا وجود داشته و تا وقتی که در مغز بشر جوشش عشق و احساسات وجود دارد و بالاخره از ابتدای آفرینش تا آخرین دقائق حیات بشر (شعر) بمعنی اعم در در عالم بوده و همیشه زنده جاوید خواهد بود - مطلوب ما را اینجا اعنی وجود شعر در دوره قدیم ایران (ازازمنه قدیمی تاریخی تا ۳۳۱ ق م) بخوبی اثبات مینماید . - این مطلب را هم ضمیمه

مطالب گذشته میکنیم که ایرانیهها از حیث ذوق سرشار طبیعی و طبع شاعری در طبقه اول از ملل عالم واقعند - و از وجود اخلاقی از قبیل رودکی و فردوسی و سعدی پی بحالت اسلاف میتوان برد - چگونه میتوان گفت که اجداد و نیاکان صدها از امثال اینگونه نوابغ از شعر بی بهره بوده اند. - و بعلاوه چنانکه قبلاً ذکر شد زدیك بصواب این است که جدائی آرینههای ایرانی از آرینههای هندی از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع و تا قرن هشتم ق م امتداد یافته است و از طرف دیگر می بینیم که تاریخ تألیف ودا قطعاً ما بین این دو قرن است زیرا از قرن چهاردهم بالاتر نمیرود و از قرن هشتم پائین تر نمی آید و قدیمترین قسمت ودا که عبارت از (ریگ ودا) است شاید متعلق بقرن ۱۴ ق م باشد - و در این تاریخ کاملاً جدائی ما بین آرینههای ایرانی و هندی رخ نداده است و تا چند قرن بعد از آن نیز جدائی محسوس نبوده است. - بنا بر این شاید ممکن است کسی حدس بزند که مخصوصاً قسمت قدیم ودا از آثار ادبی آرینههای هندی و ایرانی باشد و مخصوص یکدسته از آنها نباشد ولی جای این حرف باقی است که این قسمت در کجا تألیف شده و چه شده است که فقط بدست آرینههای هندی افتاده است؟ در صورتیکه ودا مخصوص آرینههای هندی باشد - آیا می توان گفت که برادران آنها در آن ازمنه از این آثار محروم بوده اند؟ باری هر چند بصورت قیاس تمثیلی ظنی باشد باید گفت که ایرانیهها هم از اینگونه آثار داشته اند. - و قسمت (ریگ

ودا) تماماً اشعار و سرودهایی است که از زمان خیلی قدیم بیاد کار مانده است .

در اشعار قدیمهٔ ایرانیها از همه واضعتر قسمت (گانا) های اوستاست که شرح آن در سابق گذشت . - در شعر بودن (گانا) هر چند شعر مثنوی باشد و در این که داخل در شعر قدیم ایرانیان است جای تردید نیست - بعضی میگویند که این قسمت داخل در شعر دوزون است و علاوه بر شعریت بنظم بودن آن هم قائلند . - مؤید شعر بودن (گانا) این است که مردم آرا با آواز میخوانده اند و مسعودی صاحب تاریخ مروج الذهب [۱] میگوید که عوام کتاب زردشت را زمزمه مینامند . - و مورخین اسلامی کتاب اوستا و زند را (فصح) مینامند - و در السنه شعرا بلبل و مرغ خوش آواز را (زند خوان) و (زند باف) و (زند لاف) گفته اند چنانکه نظامی در قصیده که وصف خود را کرده میگوید :

جو قوارع زبوری بفصاحت اندر ارم بزم زبان موبد ز نشید زند خوانی [۲]

نثر و تاریخ و خطابه

سبق نثر نویسی و انشاء دورهٔ قدیم از روی ترجمه کتیبه ها که

[۱] علی بن حسین بن علی - از مورخین مشهور اسلامی است که مدتها در استخر فارس مقیم بوده و از نسل عید الله بن مسعود است - وفاتش (۳۶۳ هـ) .

[۲] قسمت عمدهٔ این موبدات مأخوذ است از مجلهٔ دانشکده .

سابقاً ذکر کردیم معلوم میشود . - همچنین فن تاریخ نویسی که در کتیبه هخامنشی بکار برده شده است مخصوصاً کتیبه مفصل بیستون - و در حقیقت میتوان گفت که داریوش اولین مورخ نامی ایران است که آثارش با قلم برجسته سر لوحه دفتر تاریخ ایران است . - همچنین خطابه های اخلاقی و سیاسی که مضامین آنها برای تشجیع مردمان پارسی و تحذیر آنها از دروغ گفتن و غیره در آن کتیبه ها مسطور است (مثل اینکه وقتی که می پنداری میدانی چه قدر ولایتها بودند که پادشاه داریوش در آنها سلطنت میکرد - نگاه کن بین که تخت مرا بر میدارند تا آنها را بشناسی آنوقت هم هنوز نخواهی دانست که نیزه مردان فارسی تا دور میرسد و هنوز نخواهی دانست که مرد فارسی دور از ایران مجادله ها کرده و جنگ نموده است [۱] . - علاوه بر اینها تا آنجا که میشناسیم خود زردشت در قرن هفتم ق م بگانه خطیبی بوده است که با خطابه های مذهبی و اخلاقی مردم را بکیش خود دعوت میکرد - بعد از او هم داعیان مذهب او در حقیقت خطبائی بوده اند که با عبارات بلیغ و مضامین دلچسب مردم را به پیروی مذهب زردشت ترغیب مینموده . - و این مطلب واضح و در محل خود مبرهن است که هیچ دعوت مذهبی خالی از خطابه نمی شود .

[۱] آثار العجم در ضمن ترجمه خطوط نقش رستم .

علوم در دوره قدیم اول

مطابق روایت پارسیان زردشت بعد از خود بیست و یک کتاب گذاشته است. مشتمل بر علوم مختلفه مذهبی و طبیعی و فلسفه و غیره که روی دوازده هزار پوست کاو نوشته شده بوده است و در حدود سه قرن قبل از میلاد بواسطه غلبه اسکندر بر ایران تمام این آثار محو شده است.

باقطع نظر از این روایت میدانیم که ایرانیهای قدیم از علوم فلسفه و ریاضی و نجوم و طبیعی و غیره بحد کافی بهره داشته اند و یادکارهای باستانی این دوره از قبیل عید نوروز و اسامی فارسی ماههای رومی مانند (کانون - ازار - ایار - آب - نیشان) بخوبی دلالت دارد بر اینکه ایرانیهای دوره قدیم اول از هیئت و نجوم مطلع بوده اند - و بعلاوه اهالی کده که مخترع علم نجوم و کائنات جو هستند در آن زمان مانند سایر ملل متمدنه آن عصر از قبیل مردم بابل و فلسطین و قینیقی و لیدی و شوش تابع مملکت ایران و در تحت نفوذ این دولت بوده اند - و اهالی این ممالک بیشتر از تمدن و آداب و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه و غیره بهره مند بوده اند. - پس چگونه میتوان گفت که مابین ایرانیها با آنها همه فوق سرشار و هوش فطری (لوکان العلم فی الثریا لنا له رجال من اهل فارس) که داشته اند اینگونه از علوم هر چند بوراثت باشد رائج نبوده است؟! -

بلکه ایرانیها آنچه که خود نداشته اند در آنوقت از دیگران اقتباس نموده آنرا تکمیل کرده اند. - بعقیده بعضی علاوه بر علوم دیگر مخصوصاً ریاضیات در ایرانیهای قدیم رتبه عالی داشته و ملل متمدنه عالم از این حیث رهین منت ایرانیها هستند و شمار اعشاری و آحاد و عشرات و هآت از ایرانیها بملل دیگر رسیده است - وقصه جام جهان نما که نقشه هفت اقلیم در آن ترسیم شده بوده است حکایت میکند که بفن نمایش زمین بشکل کره عالم بوده اند [۱] چنانکه افسانه ولادت رستم که پهلوی مادرش را شکافتند و او را بیرون آوردند و پر سیمرغ و مهزده گستمم و نوشداروی سهراب که در افسانه های قدیم ایران باقی مانده است بقول بعضی بطور کلی میفهماند که فن جراحی و پزشکی در آن عصر وجود داشته است .

و بعضی عقیده دارند که لفظ آسترنومی یونانی (Astronomie) و لفظ میکانه (Mékkané) یونانی و مکانیک (Mécanique) از (ستاره نامه) و (مکنه) فارسی گرفته شده است [۲] .

و اینکه ایرانیها ستارگان آسمانی را تقدیس میکردند و آنها مظاهر انوار الهی میدانسته اند بخوبی دلالت دارد بر اینکه متوجه باجرام علویه بوده اند و فقط قانع بموجودات ارضیه نبوده اند. - و برخی گویند که

[۱] دانشکده .

[۲] این قسمت با قسمت انجمن علمی اردشیر و زبیلن درمی ماخوذ است از آئینه اسکندری

و مهده دار صحت و سقم این خدسیات بملولف آن کتاب است والله العالم .

قبل از اردشیر دراز دست در همدان انجمن علمی از دانشمندان تشکیل
 میشده و در زمان او بریاست حکیمی (زاب) نام درزدیکی سارو ابن
 انجمن تجدید شده است و از آثار این انجمن انتخاب زبان عمومی رسمی
 برای دربار پادشاهی بوده است بنام زبان (دری) .

باصرف نظر از هر چیز تنها وجود زردشت و تعلیمات عالمانه حکیمانه
 او برای اثبات وجود علوم مخصوصاً بسط فلسفه و حکمت در آن زمان
 کافی است - زیرا در اینکه زردشت مرد حکیم دانشمندی بوده است
 اختلافی نیست و آثار فیلسوفانه او بخوبی از مقام فلسفه و خردمندی
 او حکایت میکند و سر تا پا تعلیمات مذهبی او مملو از فلسفه و حکمت
 است بلکه میتوان گفت که مذهب او یکمذوب طریقه فلسفی است -
 در ضمن تعلیماتش اصول نجومی و طبیعی و غیره از قبیل حقایق عناصر
 و ثوابت و سیارات و اهتمام بعلم هیئت مخصوص برای زراعت پیشکان
 دیده میشود . - آیا با وجود نشر آراء فلسفی زردشت می توان گفت
 که ایرانیها در آن عصر از علم بی بهره بوده اند؟! .

و بعضی گویند که در زبان آریین (مغ) و (مار) و (ماگوش)
 که معرب آن مجوس است بمعنی شخص خارق العاده و دانشور
 بزرگ میباشد و رئیس مغان در فارسی (مؤبد) و (مغبد) نامیده
 میشده است - و لفظ ماره (Mage) و ماریک (Magique)
 که در زبان خارجه بجای چیز فوق العاده حیرت انگیز استعمال میشود
 و تسمیه کتاب (مجسطی) و بطلمیوس بهمین مناسبت است و مغها همان

دانشمندان و فرزانشان بوده اند [۱] .

باری در اینکه تا زمان غلبه اسکندر مقدونی ایرانیها کتب مذهبی و ادبی و علمی مفصل داشته اند محل تردید نیست .

در عصر هخامنشی [۲] علاوه بر ترقی علوم و اداب پاره از صنایع مستظرفه در ایران نیز خیالی اهمیت داشته است از قبیل حجاری و کنده کاری و مجسمه تراشی از سنک و کاشی سازی و غیره که آثار آنها از تخت جمشید و نقش رستم و سروستان و فیروز آباد (در راه شیراز به دازاب گرد و بندر عباس) و حفریات شوش و آتشکده هائی که در جاهای مختلف ایران بوده است نظیر (تخت طاوس) در پاسارگاد و همچنین جاهای دیگر که بنام (آتشگاه) معروف است بخوبی آشکار و هویدا است : - و ربط شعر با موسیقی موید این است که فن موسیقی هم در این دوره وجود داشته است -- و لابد خطاطی بمعنی خوشنویسی نیز در آن معمول بوده است و کتیبه ها با خط خوب آن عصر نوشته شده است والله العالم .

[۱] وجه تناسب و اشتقاق لفظ مغ و ماژ و ماژست منقول است از کتاب (آئینه اسکندری) و فائده این نقل در اینجا فقط نشجید ذهن خواننده است ولی مسئول صحت و اعتبارش مولف این کتاب است والله العالم .

[۲] تعبیر دولت هخامنشی و صرف نظر از استعمال لفظ کبان و سلطنت پیشدادیان و مهابادیان بتابع مورخین این عصر است - و این بنده را در خصوص اسامی پادشاهان قدیم ایران و تاریخ باستانی عقیده است که اینجا محل اظهارش نیست .

کتاب آثار العجم

در پایان این مبحث لازم است محض تذکار بگوئیم مرحوم میرزا آقا فرصت در تألیف کتاب آثار العجم الحق زحمتی بسزا کشیده است - محض اینکه بادی از او کرده باشیم در این کتاب از مسطورات او مطالبی نقل کردیم .

ولی معلوم است که اغلب این مطالب با تحقیقاتی که بعد از او شده است فرق دارد - از اینجهت چندان یقین قاطع بصحت و اعتبار مندرجات آن کتاب نیست والله العالم .

دوره فترت و انحطاط ادبی

از سال (۳۳۱ ق.م) تا (۲۲۶ میلادی)

دوره دوم قبل از اسلام شروع میشود از موقع انقراض دولت هخامنشی (۳۳۱ ق م) تا زمان شاهنشاهی اردشیر بابکان ساسانی (۲۲۶) میلادی . - این دوره نامیده میشود به (دوره اسکندری

و اشکانی) یا (دوره انحطاط ادبی) قبل از اسلام .

بیش گفتیم که ایرانیان دوره هخامنشی از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر کافی و موافق اقتضای آن دوره نصیب داشته اند بلکه از

هر حیث پیشرو ملل متمدنه آن عصر بوده اند .

غلبه اسکندر مقدونی [۱] بر ایران و فوت داریوش سوم در سال (۳۳۰ ق م) دوات هخامنشی را در ایران منقرض و بکلی احوال علوم و آداب ایرانیان را زیر و رو ساخت و انقلاب سیاسی و هرج و مرج اوضاع این مملکت مستلزم انقلاب ادبی مهمی گشت (اسباب ضعف سیاسی و ادبی در ایران از اواخر دولت هخامنشی فراهم شده بود) . - چنان طومار آثار دوره قدیم درهم پیچیده گشت که اگر عنایت مذهبی ایران بحفظ قسمتی از اوستا و وفا داری و پا برجائی قلل جبال واستحکام و تمکین کوههای تخت جمشید و امانت داری خاک شوش و غیره در کار نبوده بهیچوجه از آن دوره اطلاعی در دست نداشتیم . - آری : الحق جا داشت که بیاس خدمت ایرانیان قدیم که سراسر حیات معنوی و تمدن اساسی بشر تا ابد رهین منت آنهاست گنجور طبیعت در مخزن خاک و شکاف خرابه ها و در دل سنگ قسمتی از گنجینه های ودایع گرانبهای آنان را پنهان کند و از چشم زخم روزگار و آفت برف و باران و دستبرد گردش لیل و نهار قرنهای متمادی آنها را

[۱] اسکندر مقدونی پسر فلپس Philippe پادشاه مقدونیه و مادرش الیمیاس Olympias بوده است - در (۳۳۳ ق م) در یکی از بلاد مقدونیه متولد و در (۳۳۶) بجای پدرش نشست - در (۳۳۴ ق م) با سی هزار قشون عازم تسخیر ایران شد - در سال (۳۳۳ ق م) در بابل برض نب مبتلا شده درگذشت - مری اسکندر ارسطو حکیم یونانی بوده است .

نگاه دارد و بالاخره به اخلاف آنان بسپارد : (بیستون را کمر از بارامانت خم شد) [۱].

باری : بقول دسته از مورخین بعد از آنکه اسکندر بر ایران تسلط یافت هر چه از کتب علمی و ادبی ایرانی را بنظر خود پسندید امر کرد که بیونانی ترجمه کنند و بقول نظامی در اسکندر نامه *

خرد نامه را ز لفظ دري بیونان زبان کرده کسوت کری *

سپس اصل این نسخ را با سایر آثار و نوشته ها و کتب ایرانی محو و نابود ساخت و در حالت مستی استخر را (پایتخت سلاطین هخامنشی) آتش زد و خراب کرد و کتابخانه آنجا را که مشتمل بر آثار نفیسه علمی و مذهبی و ادبی ایرانیان بود سوخت - این جنایت را با اغلب آثار ایران قدیم معمول داشت .

جانشینهای اسکندر از قبیل سلوکیها [۱] چندان سلوک خوبی

[۱] بی مناسبت نیست که خوانندگان محض استفاده رجوع کنند بکتابه اسکندر و ارسطو در خصوص ایران در شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه در ضمن شرح دستورات امیر المؤمنین (ع س) بمالك اشتر .

[۲] از سال (۳۱۲ ق م) تأسیس دولت سلوکی بدست سلوکوس اول (مدت سلطنت ۳۱۲ - ۲۸۱ ق م) شده است - و در سال (۲۵۶ ق م) اشک یارشک اول با سلوکیها مخالفت کرد و بالاخره غالب شد و در سال (۲۵۰ ق م) یا (۲۴۹ ق م) دولت پارتی را در ایران تأسیس کرد - و از پادشاهان سلوکی چهار نفر بنام (سلوکوس) و سه نفر بنام (آنتیوخوس) در ایران سلطنت داشته یا با اشکانیها طرف بوده اند. - و ترویج علوم و آداب اگر از آنها صادر میشده

نشان نداده اعتدائی بعلوم و آداب ایرانیان نکردند . - و بالاخره در اثر استیلای اسکندر و جانشینان او تمدن و زبان یونانی در ایران رایج و جانشین تمدن ایرانی گشت - و بقول مورخین در نتیجه انتشار هلنیسم (Hellenisme) در مشرق (یعنی غلبه تمدن و زبان یونانی) بکلی ایران و آثار علمی و ادبی آن پایمال و مغلوب زبان و تمدن یونانی شد و علوم یونانیان از قبیل طب و فلسفه و غیره و لغات یونانی در ایران رواج کامل یافت . - و چنانکه بعضی مورخین نوشته اند اسکندر و سلوکیها در جاهای مختلف ایران از قبیل سیستان و افغانستان و بلوچستان هفتاد شهر بنا کرده اند که در آنها عده مهاجرین یونانی زیاد بوده است .

بر فرض اینکه بعقیده بعضی بکوئیم که اسکندر علم دوست و ادب پرور بوده و کتابخانه ایران را در حالت مستی بعلت حقد و کینه دزینه با ایرانیها بابه تحریک و اشارة دیگران بآتش سوخته است - نفس غلبه و قتل و غارتها و هجوم چندین هزار عساکر یونانی (و قبایل

(بقیه از صفحه قبل)

همان علوم و آداب یونانیها بوده است . - مبدأ تاریخ معروف به (رومی) سال جلوس سلوکوس بنکاتر اول است (۳۱۲ ق م) و باشباه بعضی این تاریخ را با اسکندر مقدونی نسبت داده اند - و علت اینکه این تاریخ را (اسکندری) هم می گویند برای آنستکه اسم سلوکوس اسکندر بوده - و اینکه آنرا (رومی) گفته اند برای این است که دسته از مورخین قدیم بمقدونه و یونانرا از قتل اطلاع جزو روم حساب کرده اند (در رایتجان) .

مختلفه دیگر) در ایران و پشت بازدن جانشینهای او بتمدن و ادبیات ایرانیان و هرج و مرج چندین ساله و اقامت مهاجرین یونانی در مواضع مختلفه این مملکت از هر آتشی خائمانسوز تر بوده است. - و این خود اثر وضعی این پیش آمد بوده است اگر چه با نظر تحقیقی بالاخره نفوذ تمدن یونانی در ایران خیلی سطحی و کمتر از سایر ممالک از قبل مصر و سوریه بوده است و مهاجرین یونانی در ایران بعد از چند قرن در حقیقت ایرانی شده و قومیت خود را از دست داده اند. - و یکی از مقاصد مهمه اسکندر مخصوصاً اختلاط و مواسلت ما بین ملل بالاخص دو ملت ایران و یونان بوده است و از هر جهت وسایل آنرا فراهم می کرده - بدیهی است که در این زمینه خواه و ناخواه تمدن و علوم و آداب ایرانی نمیتواند حالات اولیه خود را بتمام جهات حفظ نماید - و بر فرض اینکه خود اسکندر با نظر احترام باینها مینگریسته و یونانی را بر ایرانی ترجیح نمیداده است جانشینهای او این نظر را نداشته اند و قطعی است که حتی خود اسکندر ترقی یونان و ترویج علوم و آداب یونانی را مقدم بر سایر ممالک میدانسته اند. - سهل است مطابق عقیده دسته از مورخین مخصوصاً جانشینهای اسکندر خیلی ایرانیها را تحقیر میکرده اند و بهیچوجه در حق آنها ملاحظه و رعایتی نداشته اند. - و بهر صورت (ملت مغلوب از ملت غالب تقلید خواهد کرد) - و همین اندازه هم در مدن

چندین سال برای رواج زبان و علوم و تمدن یونانی در ایران کافی است. وبعلاوه برای تأثیر آداب و اختلاط لغات یونانی با ایرانی وجود عده بسیاری از مهاجرین که اسکندر و سکوکیها از یونان بایران کوچانیده و در مواضع مختلفه آنها را جا داده بودند و تشویق و ترغیبی که نسبت بتمدن یونانی میکرده اند کار خود را کرده است.

خلاصه بعد از اسکندر دوباره اوضاع ایران دچار اختلال شد و چندی بهرج و مرج طی شد تا اینکه سلوکیها روی کار آمدند و در بدو امر بابل را پای تخت خود قرار داده مدتی در ایران سلطنت کردند و بترویج علوم و معارف یونانی پرداخته تا اینکه سلطنت در ایران با؛کانیان یا پارتیها [۱] رسید. - این دسته هم تقریباً پنج قرن

[۱] پارت خراسان حالبه است - قوم پارت یا پارت از نژاد اسکیت و اصلاً آریانی هستند - و این دو کلمه در لغت ایرانی بمعنی اسکیت یا تورانی است و توران مشتق از تور (Tur) است که بلفظ سانسکریت بمعنی شتاب است - توتورا بمعنی شتاب کردن - (تورا کا Turaga) بمعنی تند و اسب تند رو است - تورا در لغت زند بمعنی شتاب است و تند روی و مقصود این است که وحشی و بی تمدن بوده اند - چنانکه ایران را بعضی از (Aria) بمعنی زراعت پیشه و شهر نشین کرده اند - و وجه نسبه این قوم به (اشکانی) این است که ارشک منسوب به (اردشیر) است و این قوم را منسوب باو میدانند و در ابتدا ارشکان و بعدها اشکان شده است - و برخی گویند محل این قوم آساک (قوچان حالبه) بوده است - از اینجهت اشک را (آرساک) یا (آرزا کس) نامیده اند.

(تقریباً از حدود ۲۵۰ ق م تا ۲۲۶ میلادی [۱]) در ایران سلطنت کردند .

هر چند اشکانیها نسبت بایرانیان قوم اجنبی و سلسله خارجی نبودند، لکن از آریزهای ایرانی بوده اند چیزی که بوده است این بوده که بواسطه همجواری اخلاق و عادات سکها در آنها اثر کرده بوده است و چنانکه بعضی گفته اند اول با آرساس (Arsace) از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده است - و بعد از تسلط دست یونانیها و سلوکیها را از ایران گوناگون کرده آنها را از این مملکت بیرون کرده اند - ولیکن پارتیها عموماً اهل جنگ و تاخت و تاز بوده از علوم و آداب بهره مند نبوده اند . - از این جهت از علوم و آداب ایرانیان حمایت نکرده بلکه بعکس پیروی از تمدن و علوم و آداب سایر ملل و ممالک از قبیل سوریه و روم و آسوریها و مخصوصاً یونان کردند . - چنانکه از بدو تأسیس تا زمان گوردز (متوفی ۵۱ میلادی) تمام سلاطین تمام هم خود را صرف ترویج و اشاعه تمدن و زبان و علوم و آداب یونانی نموده و خود را محب یونان (Philhellène) میخواندند و برای خودشان القاب یونانی از قبیل (اپیفان) بمعنی جلیل القدر انتخاب کردند و تاریخ اسکندری یعنی سلوکیدی و اسامی ماههای آنها را [۲] معمول داشتند و روی

[۱] بعضی اقراض سلطنت اشکانی را در ایران (۲۲۴) نوشته اند .

[۲] تاریخ معمولی اشکانیان تاریخ اسکندری یعنی سلوکیدی بوده - و آن تاریخ شمسی نیست و تطبیق آن با میلادی مشکل است فقط میتوان گفت که سال

مسکوکات خودشان خطوط و ارباب انواع یونانی رسم کردند - و تحصیل زبان یونانی و نادب با آداب آنها را مایه افتخار دانستند و اغلب سلاطین و نجبای پارت زبان و ادبیات یونانی را خوب میدانسته و می فهمیده و بدان تکلم میکرده اند. - چنانکه ارد اول (مدت سلطنت ۵۵ - ۳۷ ق م) بخوبی از ادبیات یونانی بهره مند بوده و در مجالس او بازیهای یونانی از قبیل مولفات اری پیدرا [۱] نمایش میداده اند و در زبان یونانی تاریخی نوشته بوده است. - و همچنین سلاطین دیگر در ترویج و بسط علوم یونانی از قبیل طب و فلسفه و غیره و زبان یونانی دقیقه فروگذار نمیکردند و یونانیها هم از دل و جان مایل بودند که تمدن و زبان و آداب خودشانرا مابین ایرانیان منتشر سازند. - و در نیمه دوم از مائه اول میلادی رفته رفته این کار ضعف

بقیه از صفحه قبل

صدم تاریخ سلوکبد مطابق میشود با سال دویست و سیزده یادویست و دوازده قبل از میلاد و سال اشکانیان دوازده ماه بوده است از اینقرار: دیوس - آپلاوس - ادناوس - پربتوس - دیسروس - ژانتی کوس - آرته می زیوس - دازیوس - یان موس - لبوس - گری آوس - هیر بره ناوس و یکماه فوق الماده در هر چند وقت یکبار بملاحظه فصول اختبار مینموده اند پس ماه این طایفه قمری بوده و با فصول سازش نداشته مییاست در هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت نماید و این ماه زیادی را آمبلی بوس مینامیده اند - در رالتجان .

[۱] (Euripide) - یکی از شعراي معروف تراژدی یونان است

(۴۸۰ - ۴۰۶ ق م) .

پیدا کرده و اشکانیها بتمدن و آداب یونانی اعتنائی نداشته اند - چنانکه بعضی گویند در آن زمان دیگر اشکانیان از علوم و آداب یونانیان چیزی نمی فهمیدند [۱] -- از موقعی که سلاطین اشکانی بارومیوا ارتباط پیدا کردند [۲] رفته رفته مابین تمدن و آداب آنها شدند - این بود که يك قسمت هم زبان و آداب رومیها در دربار سلاطین اشکانی رواج یافت . - پارتها قسمتی هم از آداب آرامی ها [۳] و قوم بنی سام کسب کرده اند .

زبان و خط و علوم و آداب

در این دوره

در خصوص زبان در این دوره عقاید مختلف است : مثل اینکه بعضی گویند زبان رسمی اشکانیان زبان یونانی بوده - و برخی گویند مرکب از یونانی و ایرانی بوده و برخی گویند مرکب از ایرانی و تورانی

[۱] در رالتبجان .

[۲] نخستین ارتباطی که ایران باروم پیدا کرد در (۹۲ ق م) در ایام مهر

داد دوم است - ولی ربط اکید ایران باروم بعد از آن وجود گرفته است .

[۳] آرامی ها از نژاد بنی سام مابین دجله و شامات سکنی داشته اند و زبان

آنها دولهجه داشته است یکی شرقی یا (کلدانی) و دیگری غربی یا (سریانی) و

خط آنها از خط عبری منشعب شده است - و فعلا در بعضی قرای شامات دسته نزدیک

این زبان حرف میزنند .

بوده و زبان (دری) که مخلوط از چند زبان است همان زبان پارتها بوده است - و بعضی گویند زبان پارتها مخلوط از مدی و پارسی بوده است و زبان (پهلوی) را همین زبان دانسته اند [۱] - و همچنین اقوال دیگر .

ولی باید دانست که برای تبدیل زبانی بزبان دیگر قرنهای متمادی لازم است - و اینکه زبان یونانی رسمی عمومی در آنوقت شده باشد خیلی مستبعد است و بمحض دانستن زبان یونان نمی توان گفت که زبان رسمی معمولی آن دوره زبان یونانی بوده است - و چنانکه بعضی مورخین نوشته اند چند یفر از اشکانی زبان عبری و کلدانی را هم آموخته بودند ولیکن تحصیل السنه خارجه فقط برای استفاده علمی و ادبی و رفع حاجت بوده است نه اینکه زبان رسمی عمومی باشد . - بلی در کثرت دخول لغات یونانی در زبان اشکانیان جای تردید و انکار نیست - و در آن عصر زبان ایرانیها خیلی مخلوط با السنه خارجه شده است چنانکه بعضی گویند در آن قرون زبان حقیقی ایرانی فقط فارس و کرمان و لرستان و اصفهان تکلم میکردند و در سایر بلاد ایران مخلوط با السنه دیگر بوده است و در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی [۲] . - اگر چه بعضی مستعبد نتوانسته اند که يك

[۱] نقل اقوال را صاحب درالبتجان مفصل کرده است .

[۲] درالبتجان .

يك چند زبان و خط يونانی در آن دوره شایع و زبان و خط رسمی شده باشد و بعد از آن از بين رفته باشد و اين مطلب را تنظير کرده اند باینکه مدتی دراز بعد از اسلام زبان عربی در ايران زبان رسمی بوده و کم کم از بين رفته است و میگویند اسکندر و خلفای او در مدت سلطنت خودشان از زبان و خط دوره هخامنشی در ايران چیزی باقی نگذاشتند. - ولي تصدیق این مطلب محتاج بيقین قاطع است .

و همچنین راجع به (خط) در این دوره - برخی گویند که مانند زبان خط رسمی دولتی در عهد اشکانیان خط يونانی بوده است (بقرینه بعض الواح و مسکوکات آن دوره) - و کلیه مراسلات و فرامین و احکام را دبیران سلاطین این سلسله خواه متعلق بخارجه باشد و خواه بداخله بلسان يونانی مینگاشته اند. - و بعضی در این خصوص طور دیگر اظهار عقیده کرده اند .

خلاصه : عقیده را که اخیراً دستۀ از محققین پسندیده و تقویت

کرده اند این است که : زبان اشکانیان زبان (پهلوی) بوده

است و اصل کلمه (پهلوی) پَرْتَوُ یعنی (پارت) بوده است و لفظ (پَرْتَوُ) تبدیل به (یَرْتَوُ) و رفته رفته به (پَلَوُ) و بالاخره به (پهلوی) یافته است . - و لفظ (پهلوی) و (پهلوانی) بمعنی منسوب به (پارت) میباشد - و شاهزادگان و نجیبای پارتی از این جهت خود را پهلوی و پهلوان مینامیده اند که منسوب بقوم پارت بوده اند [۱] . -

[۱] این قسمت مأخوذ است از تاریخ مشیر الدوله - و مابعد از این در خصوص

و زبان (پهلوی) از اختلاط زبان ایرانی با لغات و اسامی سکائی تولید شده است - و اصل زبان پارتیها ایرانی بوده ولیکن بواسطه همجواری آنها با قوم سکائی بالمسبه مخلوط با زبان سکائی شده است [۱] و زبان پهلوی اشکائی با زبان پهلوی ساسانی اندک تفاوتی دارد ولی هر دو در حقیقت يك زبان است که ما بین فارسی قدیم و فارسی کنونی واقع است .

بلي: چنانکه سابقاً اشاره شد در نتیجه آشنائی اشکانیان با تمدن و زبان و آداب یونانی و رومی قسمتی از لغات آنها نیز داخل در این زبان شده و آداب آنها در میان این قوم رواج یافته است .

و اما راجع به (خط) در این دوره - هر چند روی عمده مسکوکات اشکانیان خط یونانی است ولیکن تنها این مطلب دلیل قاطع نمیشود که خط معمولى رسمي خط یونانی بوده است مگر اینکه دلائل محکم دیگری در کار باشد - زیرا چنانکه بعضی گفته اند در زمان حکومت زیاد ابن ابیه در بیضای فارس سکه ها ضرب نموده اند و خط آنها پهلوی و صورت یکی از سلاطین ساسانی روی آنها نقش شده است - با وجود

بقیه از صفحه قبل

زبان پهلوی شرحی خواهیم نکاشت - و اینجا این نکته را کوشزد میکنیم که در زبان پهلوی راء و لام بیکدیگر تبدیل میشوند چنانکه بعضی نوشته اند .

[۱] در زمان قدیم قسمتی از سکهها موسوم بعشیره داه ما بین اراضی کرکان و اطراف بحر خزر سکنی داشته اند و این صفحه را دهستان مینامیده اند - پارتیها با این قوم همجوار بوده و ما بین آنها اختلاطی حاصل شده و از عشیره داه طایفه پارتی ممتاز گردیده است - سکاها نیز دسته از آریانیها بوده اند .

اینکه در آنموقع سلطنت عربی در کار بود، و زبان رسمی دولتی زبان پهلوی نبوده است. - و بعلاوه بعض سکه ها و آثار دیگر پیدا شده است که متعلق بدوره اشکانیان است که روی آنها کلمات پهلوی نوشته شده است باخط آرامی (مانند) سکه های مهرداد چهارم و بلاش اول سوم و چهارم و پنجم) و نسخه که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ م پیدا شده است [۱].

باری: آنچه زرد پاره از محققین مقبول است این است که خط میخی در دوره اشکانیان بالمره متروک نبوده است و در بابل الواحی پیدا شده است باخط میخی متعلق بدوره اشکانیان - ولی خط معمولی آن دوره (خط آرامی سربانی) بوده است نه خط میخی [۲].

دلیل این قول نسخه اورامان کردستان و سکه هائی است که دارای کلمات پهلوی باخط آرامی است.

بعقیده ما این دلیل هم بتنهائی برای اثبات قطعی این مدعا کافی نیست مگر اینکه ادله قاطعه دیگری منضم باو باشد - زیرا مسکوکات پارتی باخط یونانی زیاد است و همچنین اوجه هائی که متعلق بآن دوره است باخط یونانی مانند دو نسخه که در ههان اورامان کردستان پیدا شده است که روی پوست آهو بخط یونانی نوشته شده است.

بلی: وجود این گونه آثار فقط حاکی از این است که در آن

[۱] تاریخ مشیرالدوله.

[۲] تاریخ مشیرالدوله.

زمان خط آرامی و زبان پهلوی اشکالی وجود داشته است مثل اینکه امثال این آثر هم موجود است که دلالت بر وجود زبان و خط یونانی در آن عصر دارد - و اما این که حقیقتاً کدام از آنها زبان و خط رسمی عمومی بوده است از روی این گونه آثار بطور قطع معلوم نمی‌گردد. - و ممکن است کسی بگوید که هر کدام از آنها نامدنی معمول بوده و یکی جانشین دیگری شده است. - یا اینکه مثلاً خط عمومی خط میخی یا آرامی بوده و خط یونانی مخصوص دربار سلاطین و مسکوکات و مراسلات خارجی بوده است. - و احتمالات دیگر هم در این باب ممکن است و شاید در اینکه خط اشکانیها از روی خط آرامی اقتباس شده باشد کمتر جای تردید باشد.

در خصوص زبان در ایندوره شاید مطلب روشنتر از خط باشد و از روی قرائن زبان شناسی این عقیده قوت داشته باشد که زبان عمومی آن دوره همان زبان آریایی ایرانی بوده است ولیکن مخلوط با لغات السنه دیگر از قبیل سکائی و یونانی و غیره.

و اما در خصوص (علوم) در دوره اسکندری و اشکانی -- معلوم است که غلبه اسکندر و حکومت خلفای او در ایران تا حدی که ممکن بوده است از علوم و تمدن یونانی در این مملکت منتشر ساخته و طب و فلسفه و نجوم یونانی را در ایران رواج داده است. - و همچنین قسمتی از اشکانیان تا اندازه که توانسته اند بنشر علوم و ادبیات یونانی پرداخته اند. - ولیکن این حالت تا آخر دوره اشکانیان برقرار نبوده بلکه چنانکه گفته ایم اخیراً از یونانیها صرف نظر کرده بنشر تمدن

و علوم سایر ملل از قبیل رومبها پرداخته اند . - بالجمله اشکانیان از هر يك از ملل مختلفه يونانی و رومی و سوریه و آسوریها قسمتی کسب تمدن و علوم کرده اند . - و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که از بقایای دوره اول در ایرانیان علوم و آدابی بوده است ولیکن نه باندازه که در مقابل سیل تمدن و علوم یونانی و غیره نمایشی داشته باشد - و بعد از غلبه اسکندر تمدن و علوم ایرانی بمنزله چراغ نیم مرده یا مرده بوده است که مایه چشم روشنی نیست . - و شاید یکی از عللی که وادار کرده است پارتیها را بمتابعت و پیروی تمدن و علوم یونانیان همین امر باشد که آثار ایران را دولت اسکندر و خلفای او محو کرده بودند و مطابق نقل مورخین اغلب کتب نفیسه علمی و ادبی کتابخانه استخر در زمان اسکندر حمل بیونان و موجب رونق و بسط علوم و آداب یونانیان شده است . - و بر فرض که اشکانیان میخواستند باحیای علوم و ادبیات ایرانی پردازند ممکن نبوده است . - از این جهت دست بدامان یونانیان زدند و آنچه ایرانیان قبلاً خود داشتند بعد ها از بیکانه تمنا نمودند .

خلاصه : اشکانیان چندان بعلوم و آداب ایرانی و حفظ آثار ادبی و علمی (و مذهبی) اعتنائی نداشته اند . - فقط یک نفر از اشکانیان بلاش اول (مدت سلطنت ۵۱ - ۷۷ ق م) در صدد جمع آوری اوستا برآمده است . - بعضی گویند که کتاب (کلیله و دمنه) و کتاب (سندباد) از آثار نویسندگان دوره اشکانیان است . - و برخی عقیده

دارند که این دو کتاب در ایام سلطنت آنها از هند بایران آمده است نه در اواخر عهد ساسانیان [۱]. - و تصدیق ابن عقیده محتاج بدلیل قطعی است. - و در خصوص کتاب کلیله و دمنه بعد از این شرحی خواهیم نگاشت .

دانشمندان دوره اشکانیان اغلب (مغها) بوده اند که علاوه بر سمت روحانیت سمت معلمی نیز داشته و خواندن و نوشتن و حساب کردن را بمردم می آموخته اند و بالاخره معها طبیب و مدرس و معلم و منجم و سالنامه نگار نیز بوده اند .

صنایع - در دوره اشکانیان چندان اهمیت نداشته و پست تر از دوره هخامنشی بوده است. - و اغلب روی پارچه و پوست آهو و کاغذ حصیری یا پاروس (یک قسم فی درحوالی بابل) چیز مینوشته اند - و نقاشی و حجاری و موسیقی و امثال آنها بندرت اگر یافت میشده است بیشتر بسبب یونانی و رومی شبیه بوده است - و آثار و ابنیه مختصری از قبیل معبد کنگاور شبیه بمعابد یونانی و معبد ناهید یا (ناهتیا) در همدان یکی از سبکهای ستون سازی یونانی - و در الحضر (هاترا) قسمتی از معماری ایرانی و قسمتی بشیوه رومی - و در بدستون و غیره باشکانیان منسوب است [۲] - و تنها چیز مهم از صنایع دوره اشکانی همان سکه هاست .

[۱] در رالتجان .

[۲] تاریخ مشیر الدوله .

ابنیه و آثاری که منسوب باسکندر و خلفای اوست در ایران و غیره زیاد است .

در خاتمه این نکته را نباید فراموش کرد که آنهمه پافشاریهای اسکندر و خلفای او و آنهمه بی‌اعتنائی پارتیها بالاخره نتوانست تمدن یونانی را در اعماق روح ایرانیان نفوذ بدهد - بلکه تأثیر آن سطحی بوده است .

دوره سوم قبل از اسلام

دوره ساسانی از سال (۲۲۶) میلادی تا سال

(۶۵۰) میلادی

این دوره شروع میشود از موقع انقراض دولت اشکانی در ایران (۲۲۶) میلادی و تأسیس دولت ساسانی بهمت اردشیر بابکان تا حدود انقراض دولت ساسانی و قتل یزدگرد سوم (۶۵۰) میلادی [۱].

[۱] در حواشی سابق نوشتیم که بعضی انقراض دولت اشکانی را در ایران سال (۲۲۴) میلادی نوشته اند . - سال قتل یزدگرد سوم را در مرو بعضی سال (۳۱) هجری و (۶۵۲) میلادی نوشته اند - و بعضی مورخین در (۶۵۱) میلادی . - و مادر اینجا از تحقیق این مطلب صرف نظر کرده ایم زیرا يك يادو سال قابل اهمیت نیست و یزدگرد برفرض حیات در اینموقع فرازی و متواری بوده و در حقیقت سلطنت بدست اعراب بوده است . - محض فائده طریق تقریبی

این دوره نامیده میشود به (دوره ساسانی) یا (دوره قدیم دوم) در مقابل دوره هخامنشی یا قدیم اول
 در این دوره کوكب طالع ایرانیان از حضيض وبال و تحت الشعاع
 نكبت وادبار خارج كشته باوج شرف وكمال و وسط السماء عزت و
 واقبال رسیده - و بهمت دانشمندان و سلاطین معرفت پرّوه اختر
 سعادت این مملكت بعد از حدود پنج قرن و نیم هبوط وافول باشعشه
 ودرخشندگی هر چه تمامتر از افق سعادت دمیده وروشنی بخش دیده
 جهان كشته است - بالاخره در این دوره از هر سو بروی اهالی این
 سر زمین ابواب ترقی و تكامل باز و آب رفته دوباره بجوی باز
 آمده است .

ایرانیان این دوره از حیث جلالت و عظمت و علم و تمدن مابین
 ملل متمدنه آن عصر حائز اولین رتبه بوده اند و دولت ساسانی در میان
 ملل مشرق از بزرگترین دول مقتدره آن عهد محسوب میشده است .

بقیه از صفحه قبل

برای تطبیق سال هجری با میلادی در اینجا نوشته میشود - سال هجری قمری را
 سی و سه (۳۳) طرح باید کرد و زائد را انداخت و بعد از آن عدد (۶۲۲)
 بر سال قمری افزوده عدد طرحها را از آن کم باید کرد سال میلادی بدست می
 آید - باینکه از تعداد سال میلادی (۶۲۲) وضع و عدد طرحهای سال هجری
 قمری را بر آن اضافه باید کرد حاصل سال هجری قمری خواهد بود مثلا

$$۱۳۴۸ + ۶۲۲ = ۱۹۷۰ - ۴۰ = ۱۹۷۰ - ۴۰ = ۱۳۴۸$$

و برای تطبیق تحقیقی رجوع بقانون جداول (زیج) بشود = ۱۹۳۰

در این عصر ایرانیان درجهٔ اکمل از هر چیز را دارا و در تمدن و علوم و آداب و اخلاق مقتدا و پیشوای اقوام دیگر بوده اند. - و چنانکه بعد از این انشه شرح داده خواهد آساس و شالودهٔ تمدن و نهضت علمی اسلامی که از بزرگترین نهضت‌های علمی دنیا بشمار میرود بیشتر از روی بقایای تمدن و علوم و آداب ایرانیان این عهد ریخته شده است .

بک قسمت از این دوره صرف احیای مآثر قدیمه و زرمیم خرابیهای چند قرن گذشته و قسمتی صرف تکمیل نواقص و تحصیل فضایل و کمالات لازمه شده است .

اردشیر اول (اَرْتَخْشْتَر) در زمان شاهنشاهی خود (۲۲۶ - ۲۴۱ م) نکتهٔ الملك والدین توامان را کوشزد عامه کرده بتجدید و ترویج مذهب زردشت (که در قرون گذشته و زمان اشکانیان رواج نداشت) پرداخت و آنشکده های خاموش شده را امر کرد روشن کردند و مغها را احترام کرد و اهمیت داد و مؤبدان مؤبد (رئیس روحانین بتقدیم مضاف الیه بر مضاف و تلفظ ذال معجمه در لغت پهلوی) بمقامات عالیه ترقی داد - و بجمع آوری اوستا که از عهد بلاش اول اشکانی (۵۱ - ۷۷ ق م) شروع شده بود همت برگماشت و این کار را به (تَن سَر) نامی که هیربدان هیربد بود محوّل نمود و بالاخره کتاب اوستارا جمع آوری نموده امر کرد که بیپهلوی بر آن تفسیری بنویسند (این تفسیر همان زند معروف است) و مذهب زردشت

را دو باره مذهب رسمی عمومی و دولتی قرار داد - و از هر طرف مردم را بمتابعت آئین زردشت و دینداری تشویق کرد و روسای مذهب نیز کبر همت بر ترغیب مردم و ترویج این مذهب بستند - چنانکه (نن سر) سابق الذکر کاغذی بیادشاه طبرستان کشناسب (معرب آن جسنفس است) نوشت و او را بتمکین اردشیر تشویق نمود [۱].

اردشیر علاوه بر احیای امور مذهبی در تنظیم امور دولتی و مملکتی نیز سعی وافی مبذول داشته از هر جهت امور داخله را منظم ساخته است .

پیداست که این کارها ناچه اندازه در روحیات ایرانیان تأثیر دارد - زیرا علاوه بر ایجاد روح اتحاد و تعصب مذهبی نشر آراء حکیمانه و علمی زردشت قهراً مردم را با علم و حکمت و اخلاق و تمدن آشنائی داده و آنها را بکسب علوم و آداب متوجه نموده است .

باری در زمان اردشیر امور مذهبی و سیاسی ایران سر و صورتی گرفته و مردم بالنسبه فارغبال و مرفه الحال گشته اند و برای نشر تمدن و علوم و آداب زمینۀ خوبی فراهم شده است -- زیرا (اذهان

[۱] ابن مراهله را ابن مقفع در قرن دوم هجری از پهلوی بعربی ترجمه کرده و در قرن ششم هجری ابن اسفندیار ترجمۀ عربی را بزبان فارسی نقل کرده و در مدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و این کتاب فعلاً در موزه هند لندن است . بعض مستشرقین (دارمس نتر) آنرا بعد از اوستا و کتیبه های هخامنشی مهمترین سند تاریخی ایران دانسته است - تاریخ مشیر الدوله .

در سابه آسایش سیاسی و آرامش خاطر بکسب علوم و فضایل متوجه می‌کردد) .

بقول مورخ شهیر ابوالفدا [۱] در دوره ساسانیان اولین نهضت علمی ایرانی از زمان (شاه پور) شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱ - ۲۷۱ م) شروع میشود - زیرا این پادشاه مقتدر در اثر پیشرفتهای سیاسی و غلبه بر لشکر روم (در جنگ دوم باروم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ م) واسارت والرین (Valérien) امپراطور روم و عده بسیاری از رومیان - کمر همت بر آبادی مملکت و نشر علوم و آداب بریست - چنانکه اسرای رومی را بساختن پل شوشتر و سد شادروان (بر رود کارون در شوشتر معروف به بند قیصر) و شهر شاپور (زدیکی کازرون در فارس) و ادار نمود - و همچنین در خوزستان شهر جندی شاپور [۲] را بدست مهندسین و اسرای رومی بنا کرد و شهر نیشابور را در خراسان ساخت - و جمع دیگر از فضلاء رومی را بواسطه محبت پیاپی تخت خود جلب کرد و آنها را بنشر علوم تشویق کرد و دسته از ایشان

[۱] عماد الدین اسمعیل بن ملک افضل از مشاهیر مورخین و جغرافی دانان اسلامی است - از کتب معروفه اش یکی در تاریخ است موسوم به (المختصر فی اخبار البشر) و دیگر در جغرافیای عمومی موسوم به (تقویم البلدان) و فاش (۵۷۳۲) .

[۲] اسم اصلی این شهر (وه اتبوك شاپور) بوده یعنی شهر شاپور که بهتر از انطاکیه است - بعدها این لفظ مبدل به (وندی شاپور) و گندی شاپور و (جندی شاپور) شده است - تاریخ مشیر الدوله .

فرستاد و کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه بایران وارد نمود.
 بفارسی ترجمه کرد - و بواسطه تشویق و ترغیب او مردم بتعلیم و تعلم
 واستنساخ این کتب مایل شدند و در نتیجه علوم و آداب شهرتی یافت
 و بیشتر زمینیه برای پیشرفت علمی و ادبی ایرانیان مهیا گشت .

بعد از شاپور اول سلاطین دیگر نیز جسته جسته بترویج علوم
 و معارف متمایل بوده اند . - از آنجمله محتمل است که یزدجردانیم
 (بزه کار) در مدت سلطنت خود (۳۹۹ - ۴۲۰ م) بواسطه ارتباط
 با رومیان از علوم و آداب آنها بهره بایرانیان رسانیده باشد . -
 بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ - ۴۳۸ م) ذوق ادبی فطری و میل
 مفراطی مخصوصاً بموسیقی و ادبیات داشته است - چنانکه مسعودی
 (در کتاب مروج الذهب) مینویسد که بهرام گور بفارسی و عربی
 اشعار بسیار انشاد کرده است [۱] . و بعض مورخین [۲] نوشته اند که
 بهرام گور چهار صد نفر سازنده و نوازنده از هندوستان بایران وارد
 کرد و آنها را در اطراف و نواحی این مملکت جای داد - و حمزه بن

[۱] بهرام بن یزدجرد مابین اعراب تربیت شده بود از این جهت زبان عربی
 را خوب میدانسته است - در حیره يك فرسخی کوفه نزد نعمان ملك حیره در قصر
 خوزنق تربیت یافته و بتقویت نعمان صاحب تخت و تاج شده است - و ملوک لخمی
 در اینجا دست نشاندۀ ساسانیان بودند و در « ۶۰۲ م » خسرو پرویز آنها را منقرض
 و حاکم دیگری برای آن نواحی معین کرد .

[۲] ابو منصور ثعالبی « متوفی ۴۲۹ هـ » صاحب کتاب « غرر اخبار ملوک
 والفرس » که در پاریس طبع شده است .

حسن اصفهانی [۱] در ضمن حکایتی آورده است که بامر بهرام گور دوازده هزار لولی [۲] ورامشکر و خنیاگر از هندوستان بایران آمدند و در اصقاع و اکناف مملکت پراکنده شدند .

خلاصه : بهرام گور نظر بمیل و شوق طبیعی خود بموسیقی و ادبیات و ارتباطی که با هند و عرب داشته است - بالطبع این قسمتها را ترویج کرده و از علوم و ادبیات هند و عرب منافع بایران عاید ساخته است .

باری : زمینه ترقی و نهضت علمی در ایران از هر حیث فراهم می شد تا اینکه نوبت سلطنت پادشاه دانشمند علم دوست ادب پرور کسری انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۸ م [۳]) رسید . - انوشیروان دادگر خود شخصاً عالم بوده و بمطالعه کتب علمی میل مفرطی داشته است . - در ایام این پادشاه کاملاً وسایل نهضت علمی ایرانی آماده گشته است - زیرا اولاً حسن تدبیر و سلوک عادلانه او با عموم مردم و کافه طبقات خاطر عامه را قرین آسایش و آرامش ساخته و افکار و اذهان افراد جامعه را بیدار و یکنوع آزادی و امنیت معنوی بدانها

[۱] ادیب و مورخ معروف متوفی در حدود « ۳۵۰ هـ » .

[۲] لولی یا (لوری) - بعضی نوشته اند که نسل آنها هنوز در مملکت ایران باقی است و (قراچی) های حالیه از نژاد آنها هستند و لوریهای سیاه چهره به نی زدن و سازندگی معروفند .

[۳] بعضی مدت سلطنت انوشیروان را از « ۵۳۱ » تا « ۵۷۹ » میلادی

نوشته اند .

بخشیده است - و در سبب رعیت پروری و عدالت گستری ابن شاهنشاه
 عظیم الشان اولین مایه جنبش قراچ علمی و جوش منابع سرشار
 اد و یگانه وسیله ترقیات اساسی و معنوی اعنی (حریت و
 عدالت) ایجاد گشته است - و ثانیاً شخص هنر پرورش کمر
 همت بر نشر علوم و معارف تنک بر بسته در مدت قلیلی سر ناپا مملکت
 ایران را بک مملکت علمی ادبی ساخته است .

از حسن اتفاقات آنکه در آن زمان فلسفه افلاطونی در روم بحد
 کمال رسیده بود و امپراطور مسیحی روم (ژوستی نین [۱]) بواسطه
 اختلافات مذهبی مدرسه فلسفی آتن را بست و فلاسفه و متفکرین را
 تبعید کرد - از آنجمله هفت نفر از مبرزین فلاسفه و دانشمندان روم
 که سید پلوسیوس (Simplicius) و داماسیوس (Damascius)
 از معروف آنها بودند بخدمت انوشیروان آمدند و بدر گاه او پناه
 آوردند - انوشیروان مقدم آنان را گرامی و فرصت را مغتنم شمرد
 از آنها استفاد های علمی و ادبی بسیار کرد و از ایشان خواست که

[۱] ژوستی نین « ۵۲۷ - ۵۶۵ م » مشهور ترین امپراطوران روم شرفی
 و معاصر انوشیروان عادل است - در سال « ۵۴۳ » ناچار شد که با انوشیروان
 معاهده ببندد و هر سال مبلغی خراج بدولت ایران بدهد - و همچنین در معاهده
 دیگری متعهد شد که هر سال سی هزار قطعه پول طلا بعنوان خراج تقدیم
 انوشیروان نماید .

بتألیف و تصنیف و ترجمه و تعلیم و تعلم پیردازند - حکمای مزبور بانهايت رغبت قبول این امر را نموده چندین کتاب در طب و فلسفه و منطق و غیره تألیف کردند و بفارسی پهلوی ترجمه شد. - انوشیروان بهمین اندازه قناعت نکرد بلکه عدّه از علماء و فلاسفه دیگر را از اطراف و اکناف ممالک از هندیها و یونانیها و مترجمین زبردست از سریانیها و عیسویها بایران جلب کرد و آنها را بنقل و ترجمه کتب علمی و ادبی و نشر علوم و آداب و ادار ساخت - و همچنین عدّه از دانشمندان را بممالک دیگر کسب داشت و کتب مفیده را بتوسط آنان بایران وارد کرد و آنها را بفارسی ترجمه و نشر نمود - چنانکه برزویه طبیب [۱] را برای آوردن کتاب کلیه و دمنه و چند کتاب علمی و ادبی دیگر به هندوستان روانه ساخت و قسمتی از کتب هندی سانسکریت در آن زمان بفارسی پهلوی نقل و ترجمه شد. - و انوشیروان شخصاً بمطالعه و تتبع کتب علمی اشتغال می ورزیده و در مجالس علمی حاضر میشده و مجالس خصوصی برای حلّ مسائل علمی تشکیل میداده و با علما مباحثات و مناظرات علمی میکرده است (مأمون عباسی تقریباً در دو

[۱] مرد حکیم دانشمندی بوده است. و نزد انوشیروان منصب حکیمباشی داشته است - و گویند بعد از مراجعت او از هندوستان انوشیروان خیلی باو احترام کرد و پهلوی خودش نشاند و گفت هر چه خواهی بتو میدهم هر چند شرکت در سلطنت باشد. - علاوه بر کلیه دمنه شطرنج و زرد را نوشته اند که از هندوستان برای انوشیروان آورده اند - و سابقاً از بعضی نقل شد که گفته است کلیه و دمنه و سند باد در زمان اشکانیان بایران آمده است نه در دوره ساسانیان .

قرن و نیم بعد از انوشیروان همین شیوه را معمول داشت). - باندازه
 انوشیروان در مسائل علمی مهارت یافته بود که حکمای یونانی مصاحب
 وی او را از شاگردان افلاطون تصور میکردند [۱].

از جمله کارهای مهم انوشیروان اینکه اطبای ماهر از هند و یونان
 بایران آورد و مدرسه طبّی و مریضخانه بزرگی بنام (مارستان) در جندی
 شاپور برای تعلیم صناعت طبّ و معالجه مرضی تأسیس کرد و محاسن
 طبّ هندی و بقراطی را بایکدیگر جمع نمود - این مدرسه در عصر خود
 مانند مدرسه اسکندریه مصر بوده. مریضخانه جندی شاپور در عظمت
 و شهرت تا آن عهد در عالم نظیری نداشته است - و بعد از انقراض
 دولت ساسانی نیز چندان از عظمت این موسسه کاسته نشده و در دوره
 تمدن اسلامی مقام بزرگی را حائز است.

از جمله اموری که در زمان انوشیروان از علل نهضت علمی باید
 شناخت وجود (ابونرجه) حکیم وزیر انوشیروان است که بعد ازین
 شرح حالی از او خواهیم نگاشت انشه.

باری: هوش سرشار و ذکاوت فطری و قریح صافیه و قابلیت
 مخصوص ایرانیان برای هر نوع ترقی علمی و ادبی و مدنی از یکطرف -
 و قدرت و ثروت و اقتدار و آسایش و رفاهیت عمومی از طرفی - و علم
 دوستی و معارف خواهی و ادب پروری سلاطین ساسانی از قبیل انوشیروان
 از طرف دیگر. - اینهمه بکمرته دست بهم داده پایگاه ترقی علمی و

[۱] تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (ج ۳).

فنی و ادبی ایران را بجائی رسانید که دست کمتر ملتی تا کنون بدان مقام رسیده است .

ایرانیان این دوره آنچه خود نداشتند از اقوام دور و نزدیک از قبیل : هندیها ، یونانیها ، بابلیها ، آشوریها اقتباس کرده از افکار خودشان نیز تصرّفاتی کردند و رفته رفته در هر علم و فنی از طبیعیات و ریاضیات و منطق مخصوصاً علم نجوم و افلاک و فلسفه و طب و همچنین در فنون شعر و ادب و تاریخ و فنون جمیله نقاشی و حجاری و نقاری و موسیقی و غیره مهارت کامل پیدا کردند - و در هر فنی کتب بسیاری تألیف کردند که بعدها قسمتی از مؤلفات آنها را مسلمین بعربی ترجمه نموده مقدمه نهضت علمی خویش قرار دادند .

خط و زبان و علوم و آداب دوره ساسانی

بعد از مقدمه مذکور خصوصیات ادبی و علمی و فنی دوره ساسانی در ذیل چند عنوان نگاشته میشود :

خط در دوره ساسانی

خط دوره ساسانی (خط پهلوی) بوده است . - دلیل این مطلب وجود مسکوکات و کتیبه ها و الواح و آثار باقیه از این دوره است . چنانکه در مباحث گذشته اشاره شد خط میخی پارسی در دوره اسکندری و اشکانی رفته رفته متروک یا در حکم متروک شده است -

و ایرانیان اندك اندك با خط آرامی . با (سمینکی) آشنائی پیدا کرده بودند بطوریکه خط میخی در نظر عمومی غیر مانوس میآمده و اعاده آن برای ایشان مشکل بوده است . - این است که در دوره ساسانی خط پهلوی که از روی خط آرامی اقتباس شده است رایج گشته - و شاید علل دیگری هم در کار بوده که ساسانیان را از ترویج خط میخی پارسی مانع شده است . - خط پهلوی در حقیقت ریشه خط فعلی ما و مادر خط کوفی میباشد - و دوشیوه یا دو قسم داشته است : یکی (پهلوی کلدانی) و بتعبیر بعضی پهلوی (عراقی) و دیگر (پهلوی ساسانی) - و هر دو قسم در این عصر معمول بوده است .

علاوه بر این دوشیوه ایرانیان در آن دوره با (خط یونانی) نیز آشنائی داشته و بالنسبه معمول بوده است - چنانکه کتیبه (نقش رجب) با دو قسم خط پهلوی (کلدانی - ساسانی) و بعلاوه با ترجمه یونانی نوشته شده است .

خط پهلوی خیلی مشکل است - بطوریکه مدتهای متمادی علما و متبعین بزحمت افتادند تا بالاخره حلّ معمّاراً کرده بالنسبه بر موز این خط پی بردند .

علت اشکال خط پهلوی مطابق تحقیق محققین و تصریح ابن مقفع [۱] دو چیز است : اول . - اینکه اصول محدود منظمی ندارد -

[۱] در کتاب (الفهرست) ابن ندیم نقل از ابن مقفع کرده است که فارسیها دارای هجائی بوده اند موسوم به (زوارش) و بالغ بر هزار علامت داشته اند برای

و برای هر صدائی در زبان پهلوی آن دوره علامتی مخصوص نیست و گاهی يك علامت با چند صدا خوانده میشود - و اگر چه ظاهراً بیست و پنج [۱] حرف با علامت بیش نیست ولیکن در حقیقت برای قرائت این خط دانستن بالغ بر هزار علامت یا بیش از آن لازم است - از این جهت بقرائت اشخاصی که در زمان ما مدعی دانستن خط پهلوی هستند نمیتوان مطمئن شد که مطابق صداهای اصلی که در دوره ساسانیان بوده است میخوانند - دوم - اینکه ایرانیان در این دوره دو قسم تحریر داشته اند: يك قسم آنکه (هُوزُ وارش) یا (زوارش) مینامیده اند - و قسم دیگر موسوم به (پازند) بوده است .

در پازند - فارسی ساده بوده است یعنی همانطور که مینوشته اند میخوانده اند و تلفظات پهلوی بوده است - و در (هوزوارش) آنطور که مینوشته اند نمیخوانده اند باین معنی که در کتابت لغات سیمیتیکی را مخلوط با لغات پهلوی مینوشته اند و در قرائت آنها را بالفاظ

بقیه از صفحه قبل

تمیز حروف و کلمات از یکدیگر - و گاهی بلفظ دیگری مینوشته اند و بلفظ خرد میخوانده اند مثل آنکه سریانی مینوشته و فارسی میخوانده اند . انتهى ملخصاً .

[۱] صاحب آثار العجم مینویسد که هر دو خط پهلوی ساسانی و عرافی دارای هجده حرف است ولی هر يك بعضی از حروف را ندارند - حروف خط پهلوی ساسانی را اینطور نوشته است (ا ، ب ، پ ، ت ، ج ، د ، ر ، ز ، س ، ش ، ك ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی) و در رقم عرافی بجای حرف (چ) (خ) است . مدارك او چندان معلوم نیست خداوندش رحمت کند .

ایرانی مبتدل ساخته و بفارسی میخوانده اند - چنانکه در کتابت :
 مالکا ، مالکان مالکا ، شمساً ، سنه ، اب ،
 من ، که لغات آرامی هستند مینوشته و در قرائت : شاه ،
 شاهان شاه ، آفتاب ، سال ، پدر ، از ، می
 خوانده اند . - اردشیر بابکان در بک کتیبه خود را (مالکان
 مالکا اران) خوانده و این عبارت در آن دوره (شاهنشاه
 ایران) خوانده میشده است . - و عبارت سکه بهرام گور این
 است : مزد یسن بغی وره ران ملکان ملکا
 ایران و اندیران مینو چیتری من یزتان -
 و معنی این عبارت چنین است و اینطور خوانده میشده . (مزده
 پرست خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و غیر
 ایران آسمانی نژاد از ایردان) - کلمات ملکان ،
 ملکا ، من ، از لغات آرامی مأخوذ است و بپهلوی تلفظ میشده است .

طرزی که در حساب سیاق نویسی ما معمول است شبیه رسم الخط (هوزوارش) است - زیرا تقریباً عربی مینویسیم و فارسی میخوانیم - مانند اینکه: (ع) و (ه) و (ال) که تقریباً عشره و مائه و الف عربی است مینویسیم و در قرائت: ده، صد، هزار، میخوانیم و شاید رسم الخط سیاقی ما تقلید از وضع کتابت (زوارش) عربی باشد خلاصه: خط معمول این دوره همان دوره (خط پهلوی) بوده نهایت اینکه گاهی با این خط لغات آرامی نوشته و پهلوی خوانده میشده است و گاهی خالی از هوزوارشی بوده است مانند کتابهایی که در آسیای وسطی بزبان پهلوی خالص خالی از زوارش پیدا شده است [۱].

علت اینکه لغات سیمیتیکی زیاد داخل پهلوی شده و ایرانیان را با این زبان بیگانه آشنا ساخته است همانا ارتباط ایرانیها با ملل سیمتیک (آشوریه و بابلیها و آرامیه) بوده است - و بعقیده ما

[۱] مشیرالدوله در تاریخ - و همو مینویسد که رسم الخط زوارش در ممالک دیگر از آسیای غربی نیز معمول بوده است - چنانکه بابلیها و آشوریه درازمنه قدیمه کلمات سومری مینوشته و به (بابلی) میخوانده اند - مثل اینکه در زبان اکدی پدر را (آددا) میگفتند و آشوریه (آد) مینوشته و اب میخوانده اند - و در کتابت انکلیمی امروزی هم پانزده کلمه زوارش وجود دارد یعنی پانزده کلمه را باختصار بلاتینی مینویسند ولی بانکلیمی میخوانند - و این بنده مکرر در عوام ترک زبان دیده ام که کاغذ را بفارسی مینویسند و ترکی میخوانند مخصوصاً قومی که زبان اصلی آنها ترکی نبوده است مانند بعضی اقوام ایرانی.

از جمله اموری که باعث وجود وضع تحریر (هوزوارشی) شده است این بوده که ایرانیان بالعت پهلوی بیشتر از زبان و خط آرامی مانوس بوده اند - و چون تدریجاً با این خط آشنا شده اند استعمال لغات سیمتیکی کمتر شده است چنانکه می بینیم رسم الخط (هوزوارشی) بیشتر متعلق باوایل دوره ساسانیان است و در اواخر بیشتر رسم الخط (پازند) معمول بوده است .

خط مانی - اوستائی - سُغدی

علاوه بر خط پهلوی چند خط دیگر نیز در دوره ساسانیان ایجاد شده است : یکی در زمان شاپور اول (مدت سلطنت ۲۴۱ - ۲۷۱ م) بتوسط مانی که موسوم به (خط مانی) است - خط مانی نیز از خط آرامی اقتباس شده است صاحب الفهرست مینویسد که خط منانی (مانی) در خط فارسی و سریانی اقتباس شده و حروفش از خط عربی زیادتر است - و برای این خط صورتی رسم کرده است دیگر خطی که کتاب اوستارا بدان مینوخته اند و از این جهت مشهور به (خط اوستائی) است - اختراع این خط بقول بعضی در قرن ششم میلادی شده است - خط اوستائی از روی خط پهلوی اقتباس شده ولی خیلی سهلتر از خط پهلوی است زیرا در این خط هجای کامل مراعات و برای هر صدای متحرك با ساکن علامتی وضع شده است و از چپ بر راست نوشته میشود است (بعکس خط پهلوی که بتصریح بعضی از راست بچپ نوشته میشود است) - و دیگر خطی

موسوم به (خط سفدی) آن هم از خط آرامی اقتباس شده است. --
خط سفدی را در آسیای وسطی یافته اند و از ابتدا در همانجا انتشار
یافته و به (خط اوینغور) مبدل شده است. - خط آخری را برای
کتابت زبان ترکی بکار میرفته و بعد ها بخط مغول و منچو تبدیل
چنانکه اکنون هم معمول است [۱].

هفت خط فارسی

مطابق نقل ابن مقفع

نگفته نگذیریم که ابن ندیم [۲] در کتاب (الفهرست) از قول
عبدالله ابن مقفع نقل میکند که: فارسیها دارای هفت قسم خط
بوده اند - ۱ - دین دفتری که کتاب اوستا با آن نوشته
میشده است. ۲ - ویش دبیری و آن دارای (۳۶۵)
علامت بوده اند که با آنها انواع فراست و زجر و اشارات چشم و ایما
و غمز و امثال آنها نوشته است. ۳ - گسجج دارای بیست و
هشت حرف که عهد و مکاتب رسمی و مهرها و مسکوکات با آن

[۱] این قسمت هینا مأخوذ است از تاریخ ایران پیرنیا .

[۲] ابو الفرج محمد بن اسحق بن یعقوب الندیم الوراق - از رجال نامی

تاریخ و ادب است - وفاتش در حدود (۳۸۵ هـ) اتفاق افتاده است .

نوشته میشده است . ۴ - فیتیم کستج دارای بیست و هشت حرف

که طبّ و فلسفه با آن نوشته میشده است . ۵ - شاه دبیری

که ملوک و اعیان دولت اسرار دولتی را با آن مینوشته اند . - و کتابت

رسائل با خط موسوم به (نامه دبیری) یا (هام

دبیری) بوده است که تمام اهل مملکت با آن مینوشته اند بجز

سلاطین و این خط نقطه نداشته و دارای سی و سه حرف بوده و آنچه

عموم تلفظ میکرده اند همان را مینوشته اند و گاهی بلغت سریانی بابلی

مینوشته و بفارسی میخوانده اند . ۶ - راز سهریه که فقط

مابین سلاطین بیکدیگر معمول بوده است و ملوک اسرار خودشان را

با آن مینوشته اند و حروف و اصواتش چهل تا بوده و برای هر حرف

و صوتی صورتی مخصوص داشته است و لغت نبطی در آن نبوده است .

۷ - راس سهریه که دارای بیست و چهار حرف بوده و نقطه

نداشته و گاهی مخصوصاً کتب منطق و فلسفه بدان نوشته میشده

است . و بعد از ذکر هفت قسم خط اشاره برسم الخط (زوارش)

و اینکه بالغ بر هزار علامت داشته است میکند و صورتی از تمام

این خطوط رسم کرده است بغیر از (ویش دبیری - شاه دبیری - راس

سهریه) که میگوید از رسم الخط این سه قسم اطلاعی نداریم .
 ولی مخفی نماناد که هنوز بتحقیق معلوم نشده است که آن
 خطوط چه بوده و از کجا آمده است و رسم الخط آنها بطور تحقیق
 معلوم نیست - و از صور این خطوط که صاحب الفهرست نقل از این
 مقلّع رسم کرده است بطور قطعی چیزی بدست نمی آید - و معلوم
 نیست که اسامی اصلیه آنها در زبان پهلوی چه بوده است ؟ و بعلاوه
 خطوطی که او ذکر میکند با (نامه دبیری) که اسم برده است هشت
 قسم میشود . - و از همه اینها گذشته مخصوصاً بنسخه چاپی الفهرست
 چندان اعمادی نیست زیرا در این نسخه که بدست من افتاد غلطهایی
 فاحشی موجود است . باری مقصود ما فقط محض استطراد نقل کلام
 او بود و امید است که بعد از این حقایق این مطالب بطور قطع روشن
 و واضح گردد .

امتداد خط پهلوی

تابع از اسلام

خط پهلوی در دوره ساسانیان شروع و امتداد یافته است تا حدود
 يك قرن بعد از اسلام (اواسط دولت بني امیه) - چنانکه مسكوكات
 واسپهبدان طبرستان اوائل اسلام بخط پهلوی بوده است - و عرب
 بل از اسلام با نقود و دراهم و دنانیر فارسی (رومی) معامله میکرده

اند. - در زمان معاویه مسکوکات بخط فارسی پهلوی بوده است. -
 و در زمان عمر درهم بغلی (منسوب بزاس البغل [۱]) باسکه کسروی
 بوده و روی مسکوکات نوشته بوده است (نوش خور). - و در سال
 ۶۱ هجری در شهر یزد سکه زده شده است که روی آن باخط پهلوی
 نوشته شده است : عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین . - و تا زمان حجاج
 بن یوسف ثقفی ایرانیان دفاتر دیوانی عراق را باخط پهلوی اداره
 میکردند و حجاج در مقام برآمد که خط پهلوی را تبدیل بخط
 عربی کند و یکنفر از ایرانیان برای دفاتر دیوانی خط سیاق را
 وضع کرد . - عبد الملك بن مروان (۶۸-۶۵) امر کرد که تمام
 دواوین و سکه ها را بخط عربی بنویسند [۲] و خط پهلوی و رومی
 و قبطی را تبدیل بخط تازه کرد [۳] .

گویند اول کسی که عهده دار نقل دیوانها از پهلوی به عربی گشت
 صالح بن عبد الرحمن بوده است . - از این کار ایرانیها راضی نبودند
 زیرا از يك طرف زبان خط آنها از میان میرفت و از يك جهت خیلی از کار میافتادند
 - گویند که شخصی مروان نام پسر (فرخ زاد) که میخواست بجای
 پدرش منشی و دفتر دار محاسبات دیوانی بشود حاضر شد که مبلغ

[۱] دروجه نسبه وضبط درهم (بغلی) اقوال دیگری نیز هست - رجوع
 شود بکتاب لغت و فقه (مانند حواشی شرح لعه) .

[۲] بعضی گویند طریق سکه زدن را امام محمد باقر ع س بعد الملك آموخته
 و برخی نسبت بخالد بن یزید بن معاویه و بعضی بدیگری نسبت داده اند .

[۳] چند قسمت راجع بمسکوکات ماخوذ است از تاریخ آمدن اسلامی .

گزافی بصالح بدهد و او را از این کار منصرف سازد - صالح قبول نکرد و مروان در حق او نفرین کرد که : خدا ریشه ترا قطع کند چنانکه ریشه فارسی را قطع کردی [۱] .

باری خط پهلوی در قرون اولی اسلام مرسوم بوده و در ادوار اسلامی هر چند از رسمیت افتاده ولی باز در بعض جاهای ایران مخصوصاً موبدان و هیربدان زردشتی برای مکتوبات مخصوصاً مسطورات مذهبی بکار میرفته و در کنبه قبر قاموس بن و شمکیر آثار پهلوی موجود است .

زبان در دوره ساسانی

زبانی که از این دوره معروف است (زبان پهلوی)

میباشد - و این زبان غیر از زبان فارسی قدیم هخامنشی و غیر از فارسی اوستائی (که اوستا در آن انشاد شده) است . و آثاری که از این دوره باقی است از قبیل کتیبه های ساسانی باین زبان نوشته شده است . زبان پهلوی مابین فرس قدیم و زبان امروزی فارسی در حد وسط واقع است و اغلب مورخین و زبان شناسان تصریح کرده اند که زبان پهلوی فرزند (فارسی قدیم) و پدر زبان کنونی فارسی است .

در اینکه این زبان در عهد ساسانیان معمول بوده است حرفی نیست

[۱] در مجله العرفان منطبعة (صدا) مینویسد اول کسی که زبان فارسی

پهلوی را بعربی نقل کرد صالح بن عبد الرحمن منشی حجاج بوده و حکایت مروان را باصالح نقل کرده است .

ولی در مبدأ پیدایش و وجه تسمیه آن عقاید مختلف است: برخی گویند پهلوی بمعنی شهر است (فردوسی گوید: زیپهلوی برون رفت کاوس شاه) و اهل شهرستانها باین زبان تکلم میکردند و (پهلوی) و (شهری) مرادف یکدیگر است بدلیل اینکه لفظ (پهلوی) بمعنی یکنوع از خونندگی نیز آمده است که آنرا عیناً (شهری) نیز گویند [۱] - و برخی گفته اند که پهلوانان یعنی نجبا و ارکان دولت و اعیان باین زبان متکلم بوده اند - و (پهلوی) بمعنی نجیب و شریف است (فردوسی گوید: جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان) [۲]. عبدالله بن مقفع میگوید [۳] که پهلوی منسوب به (پهله) است و (پهله) نام چند شهر مهم ایران بوده است: اصفهان، ری، همدان، نهاوند، آذربایجان، و در این شهرها این زبان معمول بوده است. - و بعضی نوشته اند که (پهلوی) بهمین معنی (شهری) است ولی در قدیم اطلاق لفظ (شهر) فقط باصفهان و ری و نهاوند [۴] باری و همدان و نهاوند [۵] میشده و شهر مهم آنها بوده اند و زبان اهالی این شهرها موسوم به (پهلوی) است و سایر جاها را شهر نمی گفته اند. - و برخی نوشته اند که پهلوی منسوب به (پهلوی) بمعنی ارکان و اعیان است و مجازاً بر محل اجتماع ایشان که اردوست اطلاق کنند پس (پهلوی) زبان (اردو) است [۶].

[۱] برهان جامع [۲] نایب اللغات [۳] الفهرست ابن ندیم [۴] مطابق

نقل آثار العجم [۵] غیاب اللغات [۶] منقول از سراج اللغات در لغت (پهلوی).

در سابق نیز این عقیده را از بعضی ذکر کردیم که اصل کلمه پهلوی از (پارنی) آمده است [۱] -- و این زبان در دوره پارتیها (اشکان) وجود گرفته و بعد از آن شیوع یافته است. - برخی از مورخین گویند کلیه زبان پهلوی دو لهجه داشته است: یکی «پهلوی شمالی» یا «اشکان» و دیگر «پهلوی جنوبی» یا «ساسانی» - و اسامی را دلیل این مطلب قرار داده اند که در دوره ساسانی و اشکانی باین دو زبان حرف میزدند [۲].

[۱] عقیده آلشوزن (Olchhausen) هم همین است - و طریقه اشتقاق این لفظ را برخی اینطور ضبط کرده اند که کلمه: (پهلوی) در اصل (پارتاوا) بوده و بعد از آن بتحریر (پارتاوا) یا تغییر لهجه (پارتاوا) شده و بعد از آن پارتاوا (پارهاو) شده و بتبدیل حرف (راء) بحرف (لام) مانند (سور و سول، کاجار و کاجال، اروند والوند، زلو و زرو) لفظ پارهاو (پالهاو) شده است و بتقدیم حرف (هاء) بر (لام) کلمه (پالهاو) در تلفظ (پاهلاو) و (پهلوا) گشته است. - و نظیر این تحریفات در زبان فارسی هر چند زیاد است مانند مهر چهر که بقول بعضی در اصل پهلوی «میتروچیترا» بوده است ولی بعقیده ما این حرفها دلایل قطعی ندارد و بجز حدس و تخمینی بیش نیست و حال حدس معلوم است والله العالم.

[۲] تاریخ مشیرالدوله - و جناب مؤلف گاهی بالاتر از این رفته مگوید در اواخر دوره هخامنشی مخصوصاً همین زبان پهلوی یا زبانی نزدیک بآن معمول بوده

شعب مختلفه زبان فارسی

علاوه بر زبان « پهلوی » و زبان « فارسی قدیم » هخامنشی که بعض مورخین و فرهنگ نویسان فارسی گاهی از آن به « فارسی باستانی » و گاهی به « فارسی صرف » و گاهی فقط به « فارسی » و گاهی فقط به « باستانی » تعبیر کرده اند [۱] . - در السنه ادبا و مورخین و لغت نویسان فارسی نام چند زبان دیگر شایع است . - مانند : « دری » ، « خوزی » ، « سُغدی » ، « هرّوی » ، « زاولی » ، « سگزی » ، « سیانی » .

مابین اینها از همه معروفتر زبان (دری) و در زبان شعرا و ادبا خیلی مشهور است * یکی نازه کن قصه زره تشت بنظم دری و بخط درشت * - راجع بوجه تسمیه دری و اینکه اصلاً چه زبانی

نقه از صفحه قبل

است . انتهی - ولی در صورتیکه ایجاد این زبان اصلاً منسوب پارتیها باشد رواج آن در دوره هخامنشی معقول نیست مگر اینکه بگوئیم هوجد این زبان پارتیها نبوده اند و قبل از آنها وجود داشته است چیزی که هست بنام آنها معروف شده است (بنا بر اینکه اصل کلمه پهلوی تحریف شده پارتی باشد) .

(۱) اختلاف تعبیر بعضی را با اشتباه انداخته و تصور کرده اند که اینها چند زبان مختلف است .

است عقاید مختلف و بعضی ضد دیگری است. - بعضی گویند منسوب به « دره » کوه است مانند کبک دری * منوچهری گوید کبک دری ساق پای در قدح خون زده است * و چون روستائیان در دره های کوه بدان ناطق بوده اند آنرا « دری » گفته اند و از این جهت آنرا فصیح گویند که مخلوط بزبان دیگر نبوده است [۱]. - و بعضی نوشته اند که اردشیر در زمان خود جمعیتی را تشکیل داد که از زبان های مختلف يك زبان عمومي اختراع کنند و هر کس عرایض خود را بدربار سلطنتی با آن زبان بگوید یا بنویسد و از این جهت آنرا « دری » گفته اند که منسوب به « دربار » سلطنتی است و عیب این زبان این است که در تلفظ خیلی دراز و پهن اتفاق افتاده مثل اینکه شخص اجنبی زبان فارسی را از روی کتاب آموخته باشد [۲]. - صاحب غیاث اللغات در ذیل لفظ « دری » این حکایت را نسبت به بهمن میدهد و مینویسد که در زمانه بهمن چون مردم از اطراف بدرگاه او می آمدند و مردمان زبان بکدیگر را نمی فهمیدند حکم کرد که زبانی وضع کنند که برادر پادشاه بدان تکلم کنند لهذا « دری » نامند یعنی زبان درگاه سلاطین و این زبان از دیگر زبانهای فارسی فصیح تر است [۳]. - صاحب الفهرست از قول ابن مقفع آورده است که زبان فارسی چند

(۱) غیاث اللغات .

(۲) آئینه اسکندری .

(۳) سندش رشیدی و برهان است .

قسم بوده است : فارسی که موبدان و علما و امثال آنها بدان تکلم می کرده اند و لغت اهل فارس بوده است (گویا مقصودش فارسی باستانی باشد)

پهلوی منسوب به (پهل) نام چند شهر ایران [۱] دری که لغت مخصوص حاضرین دربار سلطنتی بوده است (و اما الدر به فلغه مدن المدائن و بها يتكلم كل من بباب الملك و هي منسوبة الى الحال حاضرة الباب - الفهرست نقل از ابن مقفع) . - خوزی که سلاطین و اشراف در خلوت و مواقع عیش و عشرت با خواص و نزدیکان مخصوصین خودشان بدان حرف میزده اند . - سریانی که اهل علم و سواد بدان تکلم میکرده اند [۲] . - از اینجا معلوم میشود که وجه تسمیه این زبان به (دری) همان نسبت بدرگه و دربار است ولی ممکن است با وجه تسمیه قبل در مقصود متحد نباشد زیرا محتمل است که مقصود ابن مقفع از اختصاص به درباریان این باشد که ما بین خود درباریان معمو بوده است نه عموم مردمی که بادریار سروکار داشته - باری بعضی دری را به فصیح تفسیر کرده اند و گفته اند هر لغتی که در آن نقصان نباشد دری است مانند اشکم، اسپید، اُشتر، افریدون

[۱] سابق از او نقل شد [۲] برخی گفته اند که زبان (خوزی) لغت اهل خوزستان بوده - و بعضی گفته اند که زبان (سریانی) جزء السنه ایران نبوده و زبان مترجمین سریانی نژاد دوره ساسانی بوده است

وشکم ، سپید ، شتر ، فریدون ، دری نیست . - برخی زبان بلخ و بخارا و مرو را دری دانسته اند و برخی لغت اهل بدخشان [۱] و بعضی گویند سابقاً زبان اهل بلخ و بخارا پهلوی بوده و زبان اهل همدان وری و غیرهما دری [۲] - و بعضی گویند زبان دری مطلق زبان فارسی است و فارسی امروزی همان است - و بعضی گویند زبان دری زبان اشکانیان بوده است [۳] - و بالاخره دسته زبان دری را بزبان خالص غیر مخلوط و جمعی بزبان غیر خالص مخلوط بالسنه دیگر تفسیر کرده اند .

فرهنگ نویسان راجع بزبانهای دیگر از قبیل ، زاوی ،

سغدی ، سگزی ، هروی ، ساکت هستند و بیشتر می نویسند که این زبانها متروک است [۴] .

عقیده نگارنده در عده از

زبانهای فارسی

سابقاً در خصوص عواملی که در ادبیات موثر است شرحی نگاشته ایم - اینک بادر نظر داشتن مطالب گذشته میگوئیم : همانطور که اهالی دو مملکت در اثر اختلاف محیط و مختصات جغرافیائی و اختلاف نژاد و استعداد و جهات سیاسی و غیره در لهجه و زبان بایکدیگر مختلفند -

[۱] فرهنگ برهان جامع [۲] فرصت در حواشی آثار المعجم [۳] در البتجان

[۴] غیاث اللغات و فرهنگ برهان جامع .

اهالی بلاد و قری و قصبات يك مملکت ممکن است در يك زبان اختلاف لهجه و لغات داشته باشند. -- نه تنها امر در بقعه امكان باقی است بلکه واقع و محسوس است. -- و از اینجاست که شعب و لهجه های فرعیه (Dialectes) هر زبانی ممکن است زیاد باشد و اختلاف ما بین شعب فرعیه گاهی بحدی میرسد که حکم السنه مختلفه پیدا میکنند و باندازه از یکدیگر دور میشوند که طرق ارتباط آنها با هم بالمیره تاریک گشته یافتن راه اشتقاق یکی از دیگری با هر دو از اصل واحد خیلی مشکل میگردد.

همین طور است زبان فارسی که شعب فرعیّه بسیار دارد و فارسی زبانان که در مملکت ایران و غیره متفرق هستند اختلاف زبان و لهجه دارند: -- گذشته از این در خود مملکت ایران محسوس است که ما بین شهرها و دهات اغلب هر یکی با دیگری در لهجه و لغات و زبان تفاوت دارند بطوری که میتوان گفت تقریباً هر شهری در زبان فارسی شیوه مخصوصی دارد با اینکه تمام آنها داخل زبان فارسی است -- و بعلاوه در بعض بلاد و قری و قصبات ایران زبانی از شعب زبان فارسی معمول است که اغلب آنرا نمی فهمند مانند زبان معروف به (ولایتی) که در بعض دهات اصفهان (مانند : گزاز بلوک بر خوار) معمول است و همچنین زبانی که در حسن آباد بدان حرف میزنند.

در صورتیکه اختلاف بجائی برسد که زبان قومی و اهل شهر یا قریه برای قوم دیگر و اهالی شهر و قرای دیگر غیر مفهوم باشد بیک نظر ممکن است آن زبان را زبان مخصوص جدا کانه دانست هر چند در ریشه اصلی با زبان دیگر متحد باشد. -- مگر نه این است که کلیه زبانهای

آرین از يك ریشه مشتق شده اند با اینکه آنها را السنه مختلف مینامیم ؟ .

بلی : یکحرف در اینجا هست و آن این است که دو زبان را وقتی میتوان دو زبان جداگانه ممتاز محسوب کرد که در نوع جهات از قبیل لغات و صرف و نحو و خصوصیات تراکیب بایکدیگر متباین باشند - و در شعب زبان فارسی این نوع اختلاف خیلی نادر یا اصلاً موجود نیست .

این حرف بجز يك مواضعه و قرار دادی بیش نیست و مقرون بدلیل قاطع عقلی نمی باشد - و ممکن است هر کس راجع بمطلبی جعل اصطلاح و قرار دادی بکند و بقول ارباب علم (لا مشأحة فی الاصطلاح) - آری از روی انصاف در صورتیکه در دو زبان فقط اختلاف لهجه موجود باشد ولی یکی برای اهالی دیگری مفهوم باشد نمیتوان آنها را دو زبان جداگانه مخصوص دانست (نظیر لهجه اصفهانی و ظهرانی) - زیرا در این صورت اختلاف مابین دو زبان نیست بلکه اختلاف در میان لهجه هاست و تفاوت در متکلم است نه در کلام مثل اینکه يك کلمه را دو نفر هر کدام بطوری ادا کنند .

خلاصه : شعب يك زبان دو قسم میشود : يك قسم آنکه برای قوم دیگر از اهالی همان زبان غیر مفهوم است و يك قسم آنکه فقط اختلاف لهجه دارد . - و در شعب زبان فارسی هر دو قسم موجود است - مثلاً زبان (ماوراء النهری) که در زبان فرهنگ نویسان بزبان

(سغدی) معروف است لغت اهالی ماوراءالنهر و در حدود شرقی ایران بوده و از شعب زبان فارسی است و با پارسی پهلوی تفاوت فاحش داشته است بطوریکه شعرای قدیم آن را قسیم و مقابل فارسی قرار میداده اند - منوچهری گوید : * يك مرغ سرود فارسی خواند يك مرغ سرود ماوراالنهری * و در دهات خراسان و ماوراءالنهر نمونه از این زبان باقی است. - و زبان (زاولی) منسوب به

(زابل) و زبان (سگزی) منسوب به (سیستان) و زبان

(هروی) منسوب به (هرات) شاید با زبان پهلوی همان اندازه

اختلاف داشته است که در زبان (سغدی) موجود بوده - از این لحاظ در زبان فوهنک نویسهها بنام (اقسام زبان فارسی) معروف شده اند. و باید نمونه آنها را در دهات قدیمه این نواحی جستجو کرد .

فارسی امروزی هم شعب فرعیته زیاد دارد برخی باتغییر کلی و برخی فقط با اختلاف لهجه چنانکه بعد از این خواهیم ذکر کرد .

باری : زیاد از مطلب دور نشویم . - کلام ما سابق در خصوص زبان (پهلوی) و زبان (دري) بود . - تصور میکنم اغلب تفاسیر و اختلافاتی که در خصوص این دو زبان شده است فقط اختلاف لفظی و نظیر تفاوت مابین (عنب) و (انگور) باشد و بامراجعه بکتاب ادبی و فرهنگهای فارسی بخوبی واضح میگردد که برگشت بیشتر معانی بيك

این بود عقیده ما در خصوص زبان (پهلوی) و برای مدّعی خود ادله و شواهد بسیار دارم که این مختصر کنجایش ذکر آنها را ندارد - و اما راجع به (زبان دری) آنچه از روی ادله و شواهد حدس میزنم این است که این زبان عبارت است از زبان قلمی و کتابی و درسی - معلوم است که این زبان از زبانی که در محاورات و مکالمات عمومی متداول است فصیح تر و منضبط تر است زیرا زبان محاوره اغلب دچار تحریف عوام و تغییر و اختلاف لهجه میشود - این است که زبان دری زبان ادبی گشته و تألیفات و کتب باین زبان نوشته شده است - و بخوبی محسوس است که در فارسی امروزی عموم فارسی زبانان هر چند در تلفظ بایکدیگر کمال اختلاف و مبانیت را داشته باشند در کتابت متحد و موافق هستند - و بعقیده ما اینکه در السنه مورخین و فرهنگ نویسان افتاده که در زمان بهمن یا اردشیر از السنه عمومی زبان واحدی انتخاب شد تطبیق بایک چنین زبانی میشود - و اینکه بعضی (دری) را به (فصیح) تفسیر کرده اند باز مطابق عقیده ماست و همچنین بعضی از تفاسیر دیگر مثل اینکه زبان دری خالی از نقصان بوده است - و محتمل است که این زبان ابتدا برای مراسلات یا مکالمات درباری انتخاب شده و بعد از آن رفته رفته بخارج سرایت کرده باشد و از این جهت آنرا (دری) گفته اند .

و از شعر نظامی که میگوید : خرد نامه هارا زلفظ دری بیونان زبان کرد

کسوت کړي - معلوم میشود که این زبان همان زبان فارسی بوده است که مؤلفات با آن نوشته شده بوده است خلاصه سخن اینکه زبان (دری) بر فرض وجودش قبل از اسلام عبارت بوده است از زبان قلمی درست و ناشکسته و بازبانهای دیگر فارسی ضد و مباین نبوده بلکه زبان کتابی قلمی و جامع الشئات السنه فارسی بوده است . - و از روی همین مأخذ ادبا و شعرای بعد از اسلام نیز زبان فصیح قلمی را زبان (دری) گفته اند . - و مراد از (لفظ دری) و (نظم درزی) و امثال ابن نرا کتب در السنه ایشان همان نظم و لفظی است که درست و ناشکسته و بازبان کتابی و قلمی باشد (چو عندلیب فصاحت فریشتد ایحافظ تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن) صاحب المعجم در انتقاد از بندار رازی و اشتباه او در بحور عروض چیزی مینویسد که خلاصه آن این است : اهل همدان و زنجان که در پهلویات سخن فراوان گفته اند در خطاهای عروضی معذورتز از بندار باشند که زبان او بلفت دری نزدیکتر از پهلوی است و در صنعت (تفویف) مینویسد که باید از غرایب الفاظ و مهجورات لغة الفرس در آن مستعمل نباشد بل که از صحیح و مشهور لغت دری و مستعمالات الفاظ عربی که در محاورات و مراسلات فارسی گویان متداول باشد مرکب بود .

نگفته نگذیریم که اگر تصریح امثال ابن مقفع بر وجود چنین زبانی قبل از اسلام نبود ممکن بود بگوئیم که اصل این اصطلاح متعلق ببعده از اسلام است .

رواج زبان پهلوی تا بعد از اسلام

چنانکه خط پهلوی در قرون اولی اسلام معمول بوده زبان پهلوی مخلوط به هوزوارش نیز متداول بوده است. -- زبان پهلوی تا قرن دوم و سوم اسلام شایع بوده و تا قرن پنجم در زردشتیان برای مسطورات مذهبی بکار میرفته [۱] - ولی عموم در آن موقع زبان پهلوی را نمیفهمیده اند و فقط اشخاصی بوده اند که زبان پهلوی را تحصیل می کرده و میدانسته اند نظیر ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و غیره - فخرالدین اسعد کرکانی در سال (۴۴۰) هجری قصه ویس و رامین را از پهلوی بفارسی معمول آن دوره ترجمه و نظم کرده است چنانکه خود در اول کتاب گوید: « ندیدم زان نکوتر داستانی نماند جز بخترم بوستانی » ولیکن پهلوی باشد زبانش « نداند هر که بر خواند بیانش » نه هر کس آن زبان نیکو بخواند « و گر خواند همی معنی نداند ». - و این اشعار خود دلیل است که در آن موقع زبان پهلوی بوده ولی هر کس نمی فهمیده است

بعد از رواج خط و زبان عربی پهلوی فقط مخصوص موبدان و هیربدان زردشتی بوده است - رفته رفته زبان پهلوی متروک شده و بعقیده ما از شهرها بیرون رفته و در پاره ازدهات ایران آثاری باقی گذاشته است . و برخی از سابقین در جائی نشوونما کرده بوده اند که در سابق مرکز زبان پهلوی

[۱] نصریح تاریخ مشیرالدوله و آقای آقایی زاده در نوازه و لمویحات ابن ندیم و بعضی مستشرقین

شعر در دوره ساسانی

سابقاً راجع بحقیقت شعر و نظم و وزن شرحی نگاشتیم اینک محض تذکار می‌کوئیم: اغلب دانشمندان و فلاسفه بزرگ از قبیل ارسطو و ابوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی شعر را تعریف کرده‌اند و چیزی را که رکن عمده ماهیت کلام شعری قرار داده‌اند تخیلاتی است که موجب تائر و انقباض با انبساط خواننده و شنونده می‌گردد - و گاهی بالاتر رفته: نغمه و آهنگ را نیز داخل در فصول تعریف و جزء مقدمات حقیقت شعر قرار داده‌اند (۱) - و هیچکدام از محققین وزن قافیه را باین معنی که در علم عروض و قوافی امروزی معروف است داخل در حقیقت شعر نهمرده‌اند - کلام موزون

در اصطلاح قدما با اشتراك بردو معنی اطلاق میشده است - یکی حقیقی که عبارت است از تطابق عدّه ایقاعی یعنی حروف ملفوظه بحسب حرکات و سکونات - و دیگر مجازی که عبارت است از هیاتی که عارض سخن میشود از جهت نوا و اقوال بحسب ظاهر شبیه بوزن .

در مبحث سابق ترقی موسیقی را در این دوره بیان کردیم - حال

می‌کوئیم: با در نظر گرفتن مطالب گذشته هیچ جای تردید باقی نمی‌ماند که ایرانیان در ایندوره شعر داشته‌اند و اشعار آنها قطعاً دارای

(۱) رجوع شود بکتاب « شفا » ابوعلی سینا و « اساس الاقتباس » خواجه

در منطق و « کتاب الشعر » ارسطو .

وزن لااقل بمعنی مجازی بوده است [۱] - زیرا مسلماً دارای عواطف بوده اند و جمعی که حاکی از تخیلات و احساسات قلبی بوده داشته اند - و همان جمعی که با نغمات و آوازهای موسیقی خوانده میشده است قطعاً دارای وزن ابقاعی بود و الفاظ آنها یکنوع انتظام موسیقی داشته و دارای فواصل زمانهای متساوی بوده است - و بعلاوه در غنای موزون آنها یکنوع سجعی هم مراعات میشده است و اما اینکه عروض این دوره و اوزان منظومات او چه بوده است بطور تفصیل اطلاعی نداریم . - علاوه بر آنچه ما گفتیم از روی شواهد و ادله تاریخی وجود شعر در دوره ساسانی ثابت میشود - و جناب آقای تقی زاده و آقای آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی و فاضل مستشرق کریستنسن (Christensens) دانمارکی در اثر تنبغات و تحقیقات کافی وجود شعر را در این دوره بحد وضوح اثبات کرده اند - آقای تقی زاده برای اشاره بوجود شعر فارسی در عهد قدیم و سر و کار داشتن ساسانیان با اشعار با وجود اینکه بعقیده ایشان شکی در وجود آن نیست بدو حکایت از خزانه الادب عبدالقاهر بن عمر بغدادی (متوفی ۹۳ هـ / ۱) استشهد کرده اند که بطور تلخیص نقل میشود - فقره اول اینکه در خزانه الادب در ضمن شرح شعر جاهلی مشهور اعشی (از بنی قیس)

(۱) وزن بمعنی اهم در خبلی از حرکات و اصوات محسوس است مانند صداهای یکنواخت که از راه رفتن و کوفتن مطرقة و امثال آنها پیدا میشود بطوریکه اگر آنها در لفظ حکایت کنند موزون میشود .

ما بکاء الکبیر الاطلاق و-سؤالی وما بردّ سؤالی، حکایتی از شرح ادب
 الکاتب ابن قتیبه (تألیف عبدالله بن محمد بن السید البطلیوسی ۴۴۱
 - ۵۲۱) نقل شده است باینطور که: ابن السید آورده که
 طلیحہ اسدی از اشراف عرب بدربار کسری (خسرو پرویز) می‌رفته و
 بکمرته، مصادف باعید شده است و در اینموقع دیده است که مغنی دومرتبه
 اشعار عربی خوانده و برای کسری آنها را ترجمه کرده اند و او نپسندیده
 و بعد از آن مغنی شعر پارسی خوانده و شاه را خوش آمده و طرب
 کرده و جام نوشیده است. - فقره دوم اینکه باز در همان کتاب نقل
 از (کتاب الشعراء ابن قتیبه) شده است که کسری انوشیروان روزی
 شنید که اعشی باین بیت تغنی میکنند: اَرِقْتُ وَمَا هَذَا السَّهَادُ الْمُوَرَّقُ
 وَمَا بِي مِنْ سَقَمٍ وَمَالِي مَمْسُوقٌ، یعنی بیداری کشیدم (یا میکشم) و خوابم
 نمی‌زد و چیدست این بیخوابی که بیدار نگاه میدارد در صورتیکه در
 من نه دردی است و نه عشقی - انوشیروان گفت این عرب چه می
 گوید و ترجمه این بیت را خواست - بعد از شنیدن ترجمه گفت پس
 او در این صورت دزد است [۱].

آقای آشتیانی در (مجله کاوه اولاً از روی ارتباط شعر با موسیقی
 و ثانیاً بچند فقره اسناد تاریخی وجود شعر را در ایندوره ثابت کرده
 است و خلاصه مطالب او از اینقرار است که: باوجود ترقی موسیقی
 در دوره ساسانیان و رواج بازارغنا در آن دوره چگونه ممکن است که

[۱] فقره دوم از این دو حکایت مستقیماً وجود شعر پارسی را اثبات نمی‌کند

ابریان با فوق آن دوره شعر نداشته و بسرودن آن پرداخته باشند در صورتیکه اسناد تاریخی متین بر وجود آن در دست است -- از آن جمله اینکه ابن مقفع در دو جا از مقدمه کلیله و دمنه گوید « انوشیروان در روزی که بافتخار برزویه طبیب و شادی آوردن کلیله و دمنه جشن گرفت شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام مناسب آن روز چیزی سازند » - و دیگر اینکه دولتشاه در تذکره خود می نویسد که « ابوطاهر خاتونی گفته که بعهد عضد الدوله دیلمی هنوز قصر شیرین که بنواحی خالقین است بالکل ویران نشده بود در کتابه آن قصر نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم این بیت ثبت است: (هر برا بکیهان انوشه بذی چهارا بدیدار توشه بذی) - و گذشته از اینها اسامی بعضی اشعار و الحان مثل: خسروانی، اورامن، لاسکوی، پهلوی یا فهلوی [۱] ، که از دوره قدیم قبل از اسلام باقی مانده و در اسلام هم طرف توجه بوده است وجود شعر را در دوره ساسانی اثبات مینماید - و بعلاوه لغات چامه و چکامه و سرود و

[۱] (خسروانی) از الحان باربد است که نثر مسجع بوده و (اورامن)

نوعی از خوانندگی مخصوص پارسیان بوده و شعر آن بزبان پهلوی بوده است و اشعار آنرا در دوره اسلامی فهلویات میگویند و اکثر آنها از بحر مشکال که از مختصات فارسی است بوده است (لاسکوی) اصلاً نام مرغ خوش آواز پارسبان یکی از نواهای خودشانرا باین نام خوانده اند مثل اینکه عربها مسجع کلام را از روی مسجع حمام برداشته اند - بلام هم آنها را گفته اند .

که اشعار دوره ساسانی مطابق نواهای موسیقی بوده است لابد دارای
 یکسویع وزن عروض هم خواهیم شد نهایت امر اینکه از سبک نغمات
 و عروض و اوزان و قرائت الفاظ آنها اطلاع کامل در دست نیست.

نمونه از اشعار پهلوی

گریستنسن دانهار کی مینویسد باوجود اینکه همه اشعار بزمی عهد
 ساسانیان از میان رفته باز چند فقره های موزون در زبان پهلوی باقی
 مانده است چنانکه علامه محترم و استاد معظم جناب پروفیسور اندریاس
 (Andreas) که معلم دارالفنون شهر کوننکن (Cöttingen)
 و ایران شناس مشهور است اظهار نموده اند: کتیبه سنگی حاجی
 آباد که بتیر اندازی شاه شاهپور اول و بنا کردن عمارتی راجع
 است بایک نطق پادشاهی که در بحر هشت هجائی نظم شده است
 خاتمه میدابد و آن ابیات در زبان پهلوی این طور است:

(کی چیداغی اُنَدَری)

(چیدی کی دَستی نیوی است)

(هان پازی پداین دَر کی)

(ایو نه ازی و تیری)

(اوهان چیداغی ایو استی)

(پس کی تیری اوهان چیداغ)

(اؤگندی اوی دستی نیو [۱])

یعنی مردی که او این بناطرف مغرب بنا کرده و دستش نیدوست
 پا در این درّه نهاده و تیر بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر
 بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست [۲]. — و همو مینویسد که
 که در میان پارچه های نوشتجات مذهب مانی که جناب فاضل محترم
 پروفیسور گرونودل (Grünwedel) از طرفان (Turfan) که
 شهر ترکستان چینی است ببرلین آورده اند و بعضی از آنها در زبان پهلوی
 شمال غربی و بعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است نیز چند
 فقره منظوم است که بیشتر در بحر هشت هجا نظم شده است . بك
 فقره که تماماً عبارت از ابیات آن بحر است در قطعه یافت میشود
 بدینقرار :

[1] Kê tchîdâghê ulândarê-tchîdhe kê dastê nêvê ast
 — hân pâdhê padh în dârkê êv nihâ-ä-dhê û tîrê —
 ô han tchîdâghê êv astê pas kê tire o han tchîdâgh—
 ava-gandê oi dastê nêv

[۲] لفظ نهادی (یعنی نهاد) را در مصراع چهارم بالف دراز کشیده باید
 خواند (آ آ) و مدّ دادن حروف غله در اشعار اوستا و قطعات دیگر اشعار قدیم خبلی
 فراوان است .

(اَبزیر وَاَنعِ اِشْنو خَرغِ هِم)

(چي از بابل ز ميغ و سپر يخت هِم [۱])

یعنی من مرد اَبزیر واقع (؟) هستم که رضایت اِجا میآورم زیرا که از نزل بابل هستم. - سپس مینویسد « هیچ شکی نیست که شعر غیر دینی عهد ساسانیان که حالا باقی نیست نیز در همین طور بحور نظم شده بوده است که آن بحور از نثر هیچ تفاوت نداشتند الا آنکه عدد هجا معین بود و ازین جهت در کتاب برهان قاطع آورده است که (نوای خسروانی) که از تألیفات باربد بود نثری بوده است مسجع ، انتهی [۲] .

[۱] Abhgêrvvâng ischnôkhragh hêm - tchê az babêl
zmîgh visprêkht hêm

[۲] در ضمن این مقاله بمطالب مفیده اشاره شده است مثل این قسمت که :
قدیدترین عروض ایرانی که معلوم است در اوستا واقع است و این ابیات فقط در این خصوص بانثر تفاوت دارند که هر مصراع آن از يك عدد معین از هجاها (یعنی سیلاب یا باصطلاح عروضین وتد یا سبب یا فاصله) عبارت است و عدد مصاریع که که يك قطعه تشکیل میکنند نیز معین است . قدیدترین قسمت اوستا یعنی گاتاهای زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گونه است بحر (وهوخشتره Bohukhschathra) که سه مصراع دارد و هر مصراع از ۱۴ هجا (۷ و ۷) مرکب است - و بحر (سپنتامینیو Spentamainyu) که چهار مصراع دارد

و از جمله آثار شعری دوره ساسانی سرود (کرکوی) است که بقول صاحب تاریخ سیستان آنرا زردشتیان در آتشگاه کرکویه سیستان میخواندند [۱] - و آن این است : فُرُخْت بَادارُوش خُنیدِه گر شَاسِب هُوش هَمی پُرسْت از جُرش نوُش کن می نوُش دُوست بَد اگوش بآفرین نهاده گوش همیشه نیکی گوش دی گذشت ودوش شاها خدایکا | بآفرین شاهی [۲]. - و اما در خصوص

نقیه از صفحه قبل

هر مصراع از ۱۱ هجا (۷ و ۴) تراکیب یافته و بحر (اهورایی Ahunavaiti) که سه مصراع دارد و هر مصراع ۱۶ هجا (۷ و ۹) و بحر (اوستوایی Ustavaiti) که پنج مصراع دارد و هر مصراع ۱۱ هجا (۷ و ۴) و بحر (وهشتوی Vahishtôiti) که دو مصراع که هر یک از ۱۲ هجا (۷ و ۵) و دو مصراع که هر یک از ۱۹ هجا (۷ و ۱۲) ترکیب شده دارد - اما اجزای منظوم اوستای جدید ساده تر و بی تکلف تر است زیرا در آن غالباً یک بحر موجود است که هشت هجائی است و ۱۲ هجائی بسیار کم دارد .

[۱] آقای اقبال آشنیانی در جمله کاوه متعرض این قسمت شده و در حاشیه نوشته اند که این مصراعها تمام هفت هجائی است و بیشتر بنظر میآید که آنها را ایرانیان قرون اولیه اسلام یا زردشتیان آن عصر بوضع اشعار دوره ساسانی ترکیب کرده باشند یا آنکه یک قطعه از اشعار آندوره را اندکی تغییر لفظی داده باینصورت در آورده اند [۲] (روش) بمعنی فروغ و (خُنیده) بضم خا بمعنی پسندیده

شعر پارسی که اغلب مورخین و ادبای بزرگ نسبت به بهرام گور (مدت سلطنت ۴۲۰ - ۴۳۸) باختلاف روایات داده اند - مثل اینکه عوفی در لباب الباب (ص ۲۱ ج ۱ طبع لیدن) مینویسد « وقتی آن پادشاه در مقام نشاط و موقع انبساط این چند کلمه موزون بلفظ راند: منم آن شیر کله منم آن پیل یله نام من بهرام گور و کننیم بو جمله » -

بقیه از صفحه قبل

و (نوش) در آخر شعر دوم بمعنی گوارا میباشد - راجع به آتشگاه کرکوبه شرحی در تاریخ سیستان نوشته که عین آنرا آقای آشتیانی در مجله کاوه درج کرده اند و برای اینکه شاید کمی برای فهم مقصود از این سرود باشد چند جمله آنرا نقل میکنم: چون کبخسرو بایران شد و خبر او شنید (یعنی افراسیاب و اینکه بسیستان آمده و بجادوئی از هر سوی دو فرسنگ تاریک شده است) با آنجا آمد بدان تاریکی اندر نیارست شد و آنجائیکه اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جای کرشاسب بود و او را دعا مستجاب بود و فرمان یافت (یعنی وفات کرد) و مردم هم با امید برکات آنجا همی شدند و دعا همی کردند و اینزد تعالی مرادها حاصل همی کردی حال بر این جمله شد کبخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد اینزد تعالی آنجا روشنائی فرا دید او را که اکنون آتشگاه است - بعد از آن میگوید « و آن آتش کوبند آنست آن روشنائی که فرا دید و گبرکان چنین کوبند که آن هوش کرشاسب است و حجت آرند بسرود کرکوی .

وصاحب المعجم (ص ۱۶۹ طبع بیروت) بجای مصرع اول مینویسد (منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله) - و ثعالی (درغرر ملوک الفرس) مینویسد (منم آن شله و منم آن یر یله منم آن بهرام کور و منم آن بوجبله) - و همچنین با اختلاف در کلمات و روایات دیگر - نگارنده چنین حدس میزند که در اصل چیزی بوده ولی نمادی ایام و تطورات زمان و تصرفات ناقلین آنرا بصورتی در آورده است که موجب تردید شده و برخی را بانکار صحت این روایات و شك در اساس مطلب قوی دأ ساخته است . - یکی از اهل تحقیق [۱] مینویسد که در بطلان اسناد همچو شعر عروضی فارسی جدید بهرام کور شکی نیست و محتاج با استدلال نمیباشد ولی وقتیکه در (مروج الذهب مسعودی میخوانیم که بهرام کور را اشعاری است عربی و فارسی و در (غرر ملوک الفرس ثعالی) باز بهمین بیت منسوب بهرام با قدری تعبیر و قریب بعقل یعنی ساده تر بر میخوریم کم کم شکی در مسئله پیدا شده و احتمال داشتن اساسی بخاطر میرسد و بالاخره در کتاب المسالك و

[۱] جناب تقی زاده در مجله کاوه و هم ایشان قطعه شعری از مجمل التواریخ نقل میکنند و قبول آنرا دور از عقل نمی دانند که باقیانده دوره ساسانی باشد و با اشتباه نسبت آنرا بشخص موهومی داده باشد و آن این است که همای چهر آزاد در عهد سلطنت خویش امر راه که بر نقش زر و درم نوشتند (بخور بانوی جهان هزار سال نوروز و مهر کان) .

الممالك ابن خرداذبه بيك قطعه شعر يا (نثر مسجع) از بهرام كور
بر ميخوريم كه گمان ميكنيم باساس مطلب نژديك شده ايم و آن چنان است

(منم شير شلنبه و منم بدر تله [۱])

كه در واقع دو قطعه هفت هجائي است .

خلاصه كلام اينكه ايرانيان دوره ساساني هم از روي قياس و هم
از روي شواهد تاريخي شعر داشته اند و داراي غناهاي موزوني بوده اند
كه با الحان موسيقي خوانده ميشده است . - و با مسلكي كه ما پيش
گرفته ايم چندان براي اثبات وجود شعر موزون بمعني اعم محتاج
بتكلف اقامه دلائل و شواهد تخميني خارجي نيستيم . - نکته كه در
درپايان اين مبحث لازم است گوشزد كنيم اين است كه پاره منظومات
در زبان فارسي هست كه خواندن آنها با نوشتن تطبيق نميشود و در
كتاب ناموزون و در قرائت موزون است - باين معني كه كلمات
بواسطه مد و قصر و حذف بعض حروف در تلفظ و تصرفات لهجه طوري
ادا ميشود كه موزون نام در ميآيد ولي در كتابت و زبان قلمي بجز
يك نثر مسجعي ديده نميشود نظير قسمت عمده از منظوماني كه در
كتب ادبای اسلامی معروف به (فهاویات) است و همچنین يك دسته از
منظوماني كه بزبان (ولايتي) گفته شده است بطوريكه اگر بخواهيم
كاملاً آنها را مطابق اصوات حروف مكتوبه بخوانيم موزون نام

[۱] شلنبه یکی از بلاد دماوند بوده است .

نیست در صورتیکه اگر بلهجهٔ اهل زبان خوانده شود موزون است [۱] -
 و این بنده احتمال میدهم که قسمتی از اشعار دورهٔ ساسانی همینطور
 باشد - و نمونه که از آنها بمارسیده (نظیر اشعاری که فاضل مستشرق
 کیستمن نقل کرده است) جز عبارات مکتوبی نیست و ما از وضع
 تلفظ و لهجهٔ پهلوی دورهٔ ساسانی اطلاعی کامل نداریم و شاید این
 اشعار در آن دوره در تلفظ طوری خوانده میشده است که وزن نام
 پیدا میکرده است والله العالم .

علوم در دورهٔ ساسانی

سابقاً گفتیم که بعد از دورهٔ اسکندری و اشکانی مجدداً از واسط
 قرن سوم میلادی مقدمهٔ نهضت علمی در ایران فراهم شد و روز بروز
 در تزايد بود تا قرن ششم میلادی در زمان انوشیروان که ترقیات روز
 افزون ایرانیان در علوم و معارف باوج کمال رسید و حیات معنوی آنها
 تازه و شوکت حقیقی آنان بی اندازه گشت - لحظه بلحظه در وسعت
 علم و تمدن خویش میافزودند تا اینکه دورهٔ اسلامی شروع و عهد
 ساسانی خاتمه یافت . - علوم و معارف در این دوره اهمیتی بسزا گرفت

[۱] برخی از شعرا بزبان مرسوم در محلی شعر ساخته اند که بزبان قلم در
 نمیآید و فقط بالهجهٔ اهل محل موزون میشود مثل صادق ملا رجب اصفهانی در زمان
 ناصرالدین شاه که بزبان میدان کهنهٔ اصفهان نظمها ساخته و قرائت آنها مخصوص اهالی
 آن محله است با کسانی که بلهجهٔ آنها آشنا باشند .

و ایرانیان آنچه خود نداشتند از سایرین مانند یونانیها و هندیها و سرانیها کسب کرده و آنچه از سابق در خود مایه داشتند و بعدها پیدا کرد بر آنها افزودند و تدریجاً دائره علوم وسعت یافت و در هر علمی مهارت یافته و شهره آفاق شدند بطوریکه زائد بر آنچه از دیگران فرض کرده بودند بدانها رد کردند . - اگر بخواهیم مراتب انبساط و رونق علمی این دوره را از روی ادله و شواهد تاریخی ذکر کنیم محتاج بتألیف جداگانه خواهیم شد (رموز عشق نکنجد بدفتری که تو داری ساز از پی اسرار عشق دفتر دیگر) . - محو کردن و از بین رفتن آثار علمی و مؤلفات این دوره در عهد اسلامی از مشهورات تاریخی است - ابن خلدون مینویسد [۱] « این علوم الفرس التي امر عمر بمحوها عند الفتح » . - باری : علمی که در این دوره ایرانیان در آنها بحد کامل ماهر بوده اند و ملل دیگر (مانند ملل اسلامی) از آنها اقتباس کرده اند از روی ادله قطعی و اطلاعات کافی که در دست هست از قرار ذیل است :

۱ - طب و طبیعیات = در این دوره رونق شایانی

داشته است - انوشیروان در شهر جندی شاپور مدرسه و مریضخانه (بیمارستان) تأسیس نموده از هر جا اطبا و دانشمندان را برای تعلیم بدانجا جلب کرد و از اطراف و اکناف عالم برای تحصیل علوم طبیعی

[۱] تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ .

و طب و جراحی و بيطاري شعب و فروع آنها بدان ناحیه شدّ رحال
 ميشده است و اغلب اطباي ماهران عهد تحصيل كرددگان آن مدرسه
 بوده اند - چنانكه حارث بن كلده ثقفی (متوفی ۱۳ هـ) در آنجا
 تحصيل طبّ كرده و پس از مراجعت و اقامت در طائف ابن علم را
 در عرب رواج داده است - و همچنين ساير مشاهير اطبا و جراحين
 عرب مانند: ابن حذیم، ابن ابی رومیه تمیمی، نضر بن حارث بن
 كده، اغلب از بلاد فارس كسب اين علوم را كرده اند [۱]. - خلاصه:
 ايرانيان در ايندوره در پزشکی و فنون طبيعی سرآمد ملل آن عصر
 بوده اند و مدرسه و بيمارستان آنها ركن اعظم وجود و رواج طبّ در
 دوره تمدّن اسلامی است. - خیلی از كلمات كه در طبيعیات و طبّ
 عرب باقی است قطعاً باقیمانده اين دوره است از قبيل: بورق (بوره)
 زرنیخ، زاج، اسفیداج، بوتقه (بوته)، مرداسنج (مرداسنك)،
 سرسام، مارستان، جوارش (گوارش)، شب یار، و امثال آنها.

۲ - فلسفه و حكمت و منطق = ايرانيان در

اين رشته ترقی كاملی داشته اند و ذوق فطري آنها با اين قسمت آشنا
 بوده است. - حكمت افلاطوني (Platonisme) در زمان انوشيروان
 در ايران رواج يافت و كتب يونانی بفارسی ترجمه شد. - ولي بايد
 دانسته و وارد كردن كتب يونانی در ايندوره بايران بيشتر حكم اعاده

[۱] تاريخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۱ و در تاريخ آداب اللغة .

واسترداد داشته است نه اقتباس محض زیرا اسکندر غالب کتب علمی ایرانیان را از قبیل منطق و فلسفه و ریاضی نقل بیونانی و بیونان نقل کرد و موجب مزید رونق و بسط علوم یونانیان نمود و اصل نسخ فارسی را محو ساخت. و منطق و فلسفه ارسطو بواسطه استفاده از این مؤلفات بر اهمیت خود افزود [۱]. و ایرانیان قبل از این دوره از این علوم نصیب وافر داشته اند. - خلاصه: تحصیل منطق و فلسفه اشراقی یا افلاطونی [۲] در این دوره نصبحی گرفت و رفته رفته ایرانیان تصرفانی در فلسفه کردند و دارای آرائی ممتاز گشتند و حکمای فرس مشرب جداگانه انتخاب نمودند (فی الجملة مخلوط از مذاق اشراقی و مشائی) و خود در فلسفه عالم دسته معین تشکیل دادند که در فلسفه اسلامی از آنها به (خسروانین) یا به (پهلویین) تعبیر و در پاره از مباحث فلسفه آراء آنها در قبال عقاید سایرین ذکر میشود [۳] - و شیخ شهاب الدین [۴]

- [۱] تاریخ الحکمای شهر زوری و محبوب القلوب قطب الدین لاهیجی - و جرجی زیدان در ضمن شرح حال ارسطو مینویسد « ولا یبعد ان یکون الاسکندر قد نقل الی اثنا بعض علوم فنیقیه و بابل و فارس کما سیاتی فادخلها ارسطو فی فلسفته » .
- [۲] در تاریخ تمدن اسلامی مینویسد « والمظنون ان تلك الفلسفة كانت اساساً لعالم الصوفیه التي نشأت بعد ذلك » همین عبارت در تاریخ آداب اللغة است .
- [۳] صدر المتألهین شیرازی بعضی از اقوال آنها را در اسفار نقل میکنند و حاجی سبزواری در مبحث وجود مشرب پهلویین را ذکر کرده است (الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک هم مراتبا غنی و فقراً تختلف کالنور حیثاً تقوی و ضعف)
- [۴] و شیخ شهاب الدین سهروردی دونهراست یکی بنام ابوالفتح یحیی بن حبش (متوفی ۵۸۷) و دیگر بنام (عمر) متوفی (۶۳۲) و خیلی از تذکره نویسان این دونهرا را بیکدیگر اشتباه کرده اند و کتب معروفه مطارحات و تلویجات و هیا کل المنور را برخی باولی و برخی بومی نسبت داده اند و تحقیق این مطلب خارج از مبحث کنونی ماست .

سهر وردی از اجله حکمای قرن ششم هجری خود را پیرو خسروابنین
و حکمای فرس معرفی میکند .

۳ - ریاضیات و نجوم و هیئت - ایرانیان

از دیر زمانی با این دسته از علوم مربوط بوده و آنها را بخونی می
دانسته اند مخصوصاً علم نجوم و تنجیم [۱] را که در آنها صاحب استنباطات
مخصوصه بوده اند و در کتب نجوم بعد از اسلام تا کنون آراء آنها از قبیل:
در هر بابی مقابل عقاید سایر ملل ذکر میشود - و در آنچه از سایر ملل
آشوریها، بابلیها، هندیها، گرفته اند اجتهاد کرده عقاید صحیح را قبول و آرای
سخیف را رد کرده اند و از خود اختراعاتی کرده اند که اغلب مقبول
ارباب فن است . - صاحب کتابة التعليم في احکام التنجیم بعد از اینکه
عقاید سایر ملل (رومیها، بابلیها، هندیها) را در احکام نجوم و
فن هیئت ذکر میکنند مینویسد : « و اما پارسیان متوسط حالند هم
در هیئت و هم در احکام و بسبب قوت و کثرت مملکت و دولت و تربیت
ملوک علماء را علمای ایشا مذاهب بابل و هند و روم معلوم توانستند کرد
و از آن مذاهب آنچه مقبول بود اختیار و آنچه نبود رد کردند و خود
آنچه دریافتند بدان زیادت کردند و بدان سبب کتب ایشان منتشر شد
و مذهب ایشان مقبول گشت . » - مسلمین بیشتر اعتمادشان در علم
نجوم بفارسی ها بوده و پاره از کتب این علم را آل نوبخت از پهلوی
[۱] علم نجوم راجع باحوال مخصوص کواکب است و علم تنجیم راجع باثیرات
آنها در عالم .

بعلربی ترجمه کردند [۱].

باری ایرانیان این دوره در علم نجوم و هیئت و تنظیم جداول نجومی خیلی مهارت داشته اند و مسلمین بواسطهٔ ایرانیها و کتب باقیماندهٔ این دوره بیشتر استفادهٔ این علوم را کرده اند و وضع سال و شهرتقریری: تراوائل اسلام بفرک ایرانیان درست شده است - حمزة بن حسن اصفهانی [۲] مینویسد اصل کلمه (مورخ) معرب لفظ (ماه روز) فارسی است. - و خیلی از اصطلاحات فارسی نجوم و ریاضی در کتب اسلامی عیناً باقیمانده است که شاهد اطلاعات آنهاست مانند: فرجار (پرگار)، استوانه، نمودار، کدخدا، فردار، هزارات، نیم بهر، هفت بهر، نه بهر [۳] - تقسیم سال شمسی و

[۱] تاریخ تمدن اسلامی و تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان .
 [۲] در تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء [۳] نمودار در لغت بمعنی دلیل است و اهل تنجیم در زائجهٔ طالع مولود در صورتیکه طالع ولادت رصدی نباشد از روی سیر قمر (در نمودار والبس) و یا از روی جزو استتقال و اجتماع (در نمودار بطلمیوس) استخراجی میکنند تا در حکم تخمین محض نباشد - و کدخدا نزد اهل تنجیم عبارت است از دلیل تن چنانکه (هبلج) دلیل جان است - فردار یا (پرداز) عقاید منجیم پارسی این بوده است که هفتاد سال عمر انسان را بهفت قسمت غیر متساوی میکرده اند و هر قسمتی را متعلق بکواکبی میدانسته اند از کواکب سبعة و اگر مولود نهاری بوده ابتدا از شمس میکرده اند و اگر لیلی بوده است بشر و بعد از هفتاد سال سه سال را متعلق به (راس) میدانند و بعد از آن دو سال به (ذنب) و کواکب سبعة و راس و ذنب را در هر قسمتی خداوند فردار مینامند - هزارات عبارت است از ادوار سنین در مقابل ادوار فصول و هزارات جدولی دارد

پاره از اعیاد رسمی مثل: نوروز که از آثار قبل از دوره ساسانی
 واشکانی است و مهرگان و غیره کاملاً از روی اصول علمی وضع شده و
 بر اطلاعات آنها در این علوم خوب دلالت دارد. - از جمله آثار
 این دوره که بر تسلط ایرانیان در این علوم گواه است زیج شهریار
 میباشد [۱] که در قرون اولی اسلام علی بن زیاد تمیمی آنرا از فارسی
 بعربی نقل کرده است - زیج شهریار در زمان یزدگرد سوم تدوین
 و جداول آن مطابق سال جلوس اوست (۶۳۲ م مطابق ۴۱ ربیع
 الاول ۱۱۱ هـ) [۲].

بقیه از صفحه قبل

و محاسبه است؛ رای استخراج اوساط کواکب و بعلاوه پارسیان برای یافتن عمر عالم محاسبه داشته اند
 و منجمین هند و روم و بابل و ایران هر یک در این خصوص عقیده دارند و ابو معشر بلخی کنانی
 در این خصوص تألیف کرده است موسوم به (الوف) - نیم بهر الخ هر برجی را
 گاه بدو قسمت متساوی و گاه بهفت قسمت متساوی و گاه بنه و گاه بدوازده میکنند
 و هر قسمی را متعلق بکوکبی میدانند - مثلاً در نیم بهر بدو قسمت میکنند قسمت
 اول را از بروج مذکر بشمس و قسمت دوم بقمر و قسم اول را از بروج مؤنث بقمر
 و قسم دوم را بشمس متعلق میدانند (حمل مذکر است و ثور مؤنث و همچنین تا حوت
 که مؤنث است) .

[۱] زیج شهریار یا زیج شاه بیهلوی (زیج شتر ایار) است .

[۲] ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم مینویسد « واما پارسیان

بروزکار دولت خویش تاریخ بروزکار آن ملک نوشتندی که میان

بقیه حاشیه صفحه قبل

ایشان بودی و چون بمردی تاریخ از روزکار آن کردند که پس از او نشستی و چون دولت ایشان بشد تاریخ از اول ملك یزدجرد بن شهریار گرفتند و اواخرین ملکی بوده است از خسروان و سالهای او بی کیسه و بی بهیزک دارند. - بیفایده نیست که برای توضیح مقصود او بگوئیم: در عهد ساسان سال را ۳۶۵ روز میگرفتند هر ماهی ۳۰ روز و پنج روز بنام (اندرگاه) یا (فنجی) یعنی خسه مسترقه و کسزاندرا (قریب شش ساعت) در ۱۲۰ سال یکماه جمع کرده بر آخر سال میافزودند (سال کیسه ۱۳ ماه میشده) و آن سال را (بهیزک) مینامیده و جشنی میگرفته اند و اندرگاه را در آخر ماه کیسه و در غیر سنوات کیسه آخر ماه سَمی آن اضافه میکرده اند - در دوره اول دو فروردین میشده و در دوم دو اردیبهشت الخ و در زمان یزدجرد خسه مسترقه در آخر ابانماه بوده است و همینطور بعد از اسلام باقیمانده است - اسامی ماههای آنها فروردین اردیبهشت الخ بوده است و هر روزی از ماه نامی داشته است باین ترتیب: اور مزد، بهمن، شهریور، اردیبهشت، اسفندارمذ، خرداد، مرداد، دیبازر (دیبادر)، آذر، ابان، خور، ماهی (ماه)، تیر، جوش (گوش)، دیبمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دبیدین، دین، ارد، اشتاد، آسمان زامیاد، مار اسفند، انیران، - واسامی اندرگاه این است: اهنود، اشنود، اسفندمذ و هشت، هشتویس، - و نام روز

چون با ماه موافق میشده عید میگرفته اند مانند تبرکان ۱۳ تیر و مهرگان ۱۶ مهر و بهمنجه ۲ بهمن (جشن سیده روز ابان است از بهمن و این جشن غیر از آنهاست که گفتیم) - بارنی بعد از یزدجرد دیگر اجرای کیسه و بهیزک نکنند و سال را ۳۶۵ روز حساب کنند و از این جهت اول فروردین هر ۴ سال يك روز عقب میرود و تقریباً در ۱۴۴۰ سال و تحقیقاً در ۱۴۸۴ دو باره بنقطه اولی عود میکند - بعضی گویند که این قسم از سال در دوره ساسانی هم معمول بوده چنانکه اول فروردین در مبدأ تاریخ یزدگردی ۹۰ روز عقب بوده است و بهر حال هیچکدام از این دو قسم (با کیسه و بی کیسه) سال شمسی حقیقی نیست بلکه اصطلاحی است ولی شاید اساس اصلی تقویم اوستائی که مأخذ تاریخ این دوره است بر شمسی حقیقی بوده است - برخی احتمال داده اند که در ایرانیان خیلی قدیم تقویمی معمول بوده است که اول سال را از پائیز میگرفته اند و داریوش در کتیبه های خود آنرا بکار برده است و اسامی بعضی از ماههای آنها از روی کتیبه بیستون اینهاست: ثور اوهار، تابکار چیس، آدوکانیس، کرماپدا، باگا بادیس، آثر بادیا، آناهاکا، پار کازانا، ویاخنا و مقصود از آنها بترتیب این است: ماه اول بهار ماه دوم بهار ماه سوم بهار ماه اول تابستان ماه اول پائیز ماه سوم پائیز ماه اول زمستان ماه دوم زمستان .



نثر و خطابه و تاریخ و حکم

و امثال در دوره ساسانیان

قرائن و ادله تاریخی حاکی است که ایرانیان این دوره در این فنون مقام شامخی داشته اند. - اما در (خطابه) همین قدر در فضیلت آنان بس که قوم عرب جاهلی در خطابه و بلاغت مشهور و از ما بین آنها اهالی یمن بکثرت خطبا و بانغا ممتاز بوده اند و بتصدیق مؤرخ شهر جرجی زبدان (تمدن اسلامی ۳۱ ج ۳) یکی از علل این تفوق و اختصاص همما اختلاط آنها با ایرانیها بوده است که طبعاً فصیح و اهل خطابه و بلاغت بوده اند و شمه از آثار خطابه های بلیغ و غرای سلاطین ساسانی بالاخص اردشیر بابکان در پاره از کتب ادبی و تاریخی اسلامی از قبیل شاهنامه فردوسی و مروج الذهب مسعودی نقل شده است. - و اما در حکم و امثال و ادبیات منثوره راجع بتاریخ و قصص و مطالب اخلاقی و سیاسی و غیره دلائل تاریخی معلوم میکنند که در آن عهد این قسمتها بسیار اهمیت داشته و خیلی از آثار این دوره به دوره اسلامی منتقل شده است و در موقع نقل کتب چنانکه بیاید بیشتر اعتماد مسلمین در سیر و آداب و حکم و تاریخ مانند نجوم و موسیقی بکتاب ایرانی و ایرانیان بوده است (تاریخ تمدن اسلامی ۱۶۰ ج ۳ و تاریخ آداب اللغة جرجی زبدان). - شهرت کتابی مانند کلیله و

دمنه در آن وقت و ابوابی که در آن دوره فارسیها بر آن اضافه کرده اند مانند باب برزویه طبیب و کتبی که اکنون موجود و منسوب بآن دوره است مانند کارنامه اردشیر بابکان و حکایات و قصص رزمی و بزمی که در آن دوره وجود داشته و در تاریخ ایران باقی مانده مثل حکایت بهرام چوبین و قصصی که در قرون اولیه اسلام نوشته شده و بقول بعضی [۱] بظن غالب و برخی بطور قطع اصل آنها در زبان پهلوی بوده است مانند قصه ویس و رامین، خسرو و شیرین و فرهاد، زال و رودابه، بیدرن و منیره، و مؤلفات و کتب بسیاری که منسوب باین دوره است و قسمتی ترجمه عبری شده مانند خدای نامه در تاریخ فرس و کتب دیگر که ذکر خواهد شد برای مدعای ما شواهد خوبی است .

و علاوه کتب معتبره ادبی و تاریخی بعد از اسلام مملو از حکایات ادبی و کلمات حکیمانه منسوب باین دوره است مشتمل بر مواعظ و نصایح حکیمانه و آداب جهانگیری و جهاننداری و تشجیع قلوب و ترغیب بر اتحاد و غیره مانند کلماتی که با نقل عبری ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه [۲] نسبت ب اردشیر بابکان میدهد - و هر چند در ترجمه ها

[۱] تاریخ مشیر الدوله [۲] در ذیل شرح دستور امیر المؤمنین علیه السلام بهالك اشتر و صایای اردشیر بابکان را با اولاد و اعقاب و سلاطین بعد از خودش نقل میکند - و بر فرض اینکه اردشیر هم نباشد خواندن است و یکی از فقرات آن این است : واعلمو انکم لن تقدروا ان تختموا افواه الناس من الطعن والارزاء علیکم ولا قدره لکم علی ان تجعلوا القبیح من افعالکم حسناً فاجتهدوا فی ان تحسن افعالکم

و این نقاها تحریف و تغییری باشد بازمی فهماند که در اصل چیزی بوده که دست بدست بلاحقین رسیده است .

نمونه نثر این دوره - آنچه قطعی و محسوس است

کتیبه های ساسانی است مانند کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم در جنوب تخت جمشید که در دوشیوه پهلوی و با ترجمه یونانی نوشته شده

است : پاتکارا زانا مزدیسن بغی ارتخستر

مالکان مالکا آیرانا میدوچیتری من یرتان

بازا پایاکی مالکا[۱] - و ترجمه آن این است که : این

بقیه از صفحه قبل .

کلیها و ان لا نجعلوا للعامة علیکم سیلاً - و نیز از آن فقرات است : و اعلموا ان کثیراً من وزراء الملوك من یحاول استبقاء دولته و ایامه بايقاع الاضطراب و الخبط فی اطراف مملکة الملك ليجتاج الملك الی رايه و تدبيره فاذا عرقت ذالك من وزیر من وزرائکم فاعزلوه فانه یدخل الوهن و النقص علی الملك و الرعيه لصلاح حاله و ما تقوم نفسه بهذه النفوس کلیها الخ - از خوانندگان منتظریم که بمانقی این کلمات که الحق کنجینه اسرار و حکمت است رجوع کنند .

[۱] نمونه ادبیات ایران بجای تلفظ (بغی) و (یرتان) بجی و یردان نوشته

است ولی بقرینه سکه بهرام کور که هین آن در تاریخ ایران مشیر الدوله نقل شده شده است همان تلفظ (بغی) و (یرتان) احتمال میرود .

پیکر مزده پرست خدایکان اردشیر شاهنشاه ایران آسپاف نراد از اینزدان
پسر بابک شاه است. - و دیگر از آثار نثر منسوب باین دوره کتاب
(کارنامه اردشیر) و کتاب (یادگار زدیوان) است که اصل بهلولی
آنها بهمت بعضی مستشرقین در قرن نوزدهم میلادی بطبع رسیده است [۱]

[۱] نمونه از کارنامه اردشیر بابکان نقل از مجله ارمغان شماره
۲-۳ سال ۱۳۰۷ ایر، چکونیه، ی، ارتخستر، اپاک، دخت،
ی، اردوان، وزاهر، دان، ی، اوی، او، ارتخستر - بوس، ی،
اردوان، دو، اپاک، خوبش، تن، داشت، دو، په، وربک، او،
کاپل شاه، رفت، ایستات، افشان، او خواهر، ی، خوش، چیکون،
زن، ی، ارتخستر، بوت، نامک، نپشت، پیدم، فرستیت، کو، راست است
ان، زمان، رای، گویند، کو، کی، تو، مرک خویش، ان، ی، کی،
خویش، توخکان، این، وناسکار، ی، یزدان، دشمن، اسراکیها، په،
مرک، کوخت، فرموش، کرت، افت، مهر، ودوشارم، ی، اپاک
اوبشان، موس او مندان، براران، کیه، په، ارار، وسختیه، بیم،
وسهم، وان، ارمیه، په، اوردهیکیه، وشتری، کاپلان، گرفتار، وان،
ی، دو، وتبخت، براران، ی، تو، کیه، این، منز، دروج، په،
بند، زندان، پانفراس، اوریت، کیه، مرک، په، ایفت، هماک، خواهیند
افت، هموبن، ار، دهشک، برهشت، - یعنی در چگونگی اردشیر
بادختر اردوان و زهر دادن او اردشیر را - اردشیر دو تن از پدران
اردوان را گرفته باخویشتن داشت و دو تن از ایشان کریخته پیش کابلشاه

کتاب و مولفات ایرانیان قبل از اسلام

وصف کتابخانه عجم قبل از اسلام در تواریخ مشهور است [۱]. -

بقیه از صفحه قبل

رفته بودند این دو زن بخواهرشان که زن اردشیر بود نامه نوشته پیغام فرستادند که راست است آنچه در باره شما زنان میگویند (که زنان بی وفا و فراموش کارند) چه تو چون خود از مرگ جستی خویشاوندان خود را که آن کناهکار دشمن یزدان (اردشیر) بناحق کشت فراموش کردی تو مهر و دوستی این دو برادر مستمند را که چگونه آزار و سختی و بیم و ترس و بی احترامی در غرات و شهر کابل میدینند و گرفتارند و آن دو برادر بد بخت را که آن خائن به بند زندان انداخته بادفراه میدهد و مرگ از خدا بدعا میخواهند همگی از یاد بردی [۱] از آن جمله در تاریخ الحکامای شهر زوری نقل از ابومعشر بلخی میکند که

رستاق جی (اصفهان) محل کتابخانه مهمی بوده است و سلاطین عجم کتابهای نفیس در آن سر زمین دفن کرده اند و چندی قبل از زمان ما قسمتی از آنجا خراب شده و کتابهای نفیسی که روی پوست نوز نوشته بوده اند بزبان فارسی قدیم پیدا شده است در علوم متفرقه مخصوصاً نجوم و هیئت و جرجی زیدان (تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۱۴۰) بعد از ذکر کتابخانه استخر مینویسد « و لیس ذلک کل ما کان عند الفرس من کتب العلم فقد عثروا فی اوائل القرن الرابع للهجره علی نخابی فی رستاق جی

اولین کتابخانه مهم ایرانیان کتابخانه عهد هخامنشی است که در غلبه اسکندر مقدونی از میان رفته و بامراو قسمت عمده از مولفات علمی و ادبی ایرانیان بیونانی نقل و اصل نسخ فارسی محو شده است. — از مولفات این دوره چیزی که اثری از آن باقی است قسمتی از کتاب (اوستا) است. — در نهضت علمی دوره ساسانی مجدداً ایرانیان دارای کتابخانه‌های مهم و مولفات بسیار در هر قسمتی از علوم و آداب شده‌اند که در عصر خود شهره آفاق بوده و قسمتی از آنها بملل دیگر رسیده است — مخصوصاً مسلمانان از مولفات این دوره بهره کافی برده‌اند. — قسمت عمده از مولفات ایرانیان این عهد بعد از اسلام بلمره از بین رفته و قسمتی هم بعربی ترجمه و یکی از مقدمات نهضت علمی عالمگیر اسلامی شده است.

کتابی که بالنسبه اسم باازی از آن باقی و منسوب بدوره ساسانی

بقیه از صفحه قبل

بفارس هی عبارة عن ازج معقود بالحجاره فوجدوا هناك کتبا کثیره مکتوبه فی الحاء التوز وفيها اصناف من علوم الاوائل باللغة الفارسیه القديمه (البهايه) — وبعد از آن مینویسد « و عثروا نحو ذلك الزمن ایضاً علی ازج آخرانهار فانکشف عن کتب کثیره لم یهند احد الي قرائتها » وبعد از آن نیز مینویسد « قال ابن الندیم والذی راتبه انا بالشاهده ان اباالفضل بن العبد انفذ الي هنا فی سنه نیف واربعمین وثلثمائه کتبا متقطعه اصیبت باصفهان فی سور المدینه فی صنایع ». — و باید دانست که خبلی از مولفات ایرانیان نیز بکتابخانه اسکندریه نقل شده است که در عصر خود اولین کتابخانه مهم دنیا بوده است.

است بدو دسته: تقسیم میشود: یکی کتب مذهبی مشتمل بر ترجمه‌ها و تفاسیر اوستا و کتب که راجع به عقاید و امور مذهبی است - دیگر کتب غیر مذهبی مشتمل بر انواع علوم و ادبیات از قبیل: نجوم و ریاضیات و تاریخ طب و بیطاری و مسائل سیاسی و فنون جنگی و نظامی و قصص رزمی و بزمی و حکمت علمی و اخلاقی و فن موسیقی و غیره. - و از این مولفات آنچه به عربی نقل شده پاره‌ها را ترجمه با اصل یا هر دو باقیمانده است و دسته را اصل و ترجمه از میان رفته است. - صاحب الفهرست بالغ بر هفتاد کتاب مذهبی و غیر مذهبی را اسم میبرد که از فارسی پهلوی به عربی ترجمه شده و بقول او در قرن چهارم هجری اصل و ترجمه آنها در دست بوده است [۱] - جرجی زبیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج ۳ ص ۱۵۴) در حدود بیست کتاب تاریخی و ادبی اسم میبرد که از فارسی پهلوی به عربی نقل شده است و بعد از آن مینویسد «شکی نیست که غیر از آنها کتب دیگر تاریخی و ادبی و مذهبی نیز از فارسی به عربی نقل شده است» و در جای دیگر میگوید چنانکه اعتماد مسلمین در موقع جلب و ترجمه کتب از مابین ملل عالم در خصوص فلسفه و منطق بیونانیان و در طب و ریاضیات بهندیها بوده است؛ در نجوم و سیر و آداب و حکم و تاریخ و موسیقی نیز تمام اعتمادشان بایرانیها بوده است و هر چیزی را از ملتی اقتباس میکردند که در نهایت مهارت و حدّا کمل آنرا واجد بوده است.

[۱] کلام ابن ندیم در تاریخ مشیر الدوله نیز نقل شده است.

خلاصه : نظر باینکه در مباحث آئیه نیز محتاج خواهیم شد در اینجا اسامی بعض کتب و مؤلفات منسوب بایرانیان قبل از اسلام را بامترجم آنها بعد از اسلام (اگر معلوم باشد) تعداد میکنیم : ۱ - خدای نامه (خونای نامک) راجع بتاریخ سلاطین ایران که بقول بعضی در زمان زردجرد شهریار جمع آوری و تألیف شده است [۱] عبد الله بن مقفع در قرن دوم هجری بعبری ترجمه کرده و در (۳۴۶ هـ) بتوسط چهار نفر زردشتی از هرات و سیستان و غیره برای حاکم طوس ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بفارسی ترجمه شده است و اغلب محققین نوشته اند که ماخذ مهم فردوسی و دقیقی همین کتاب بوده است [۲] ۲ - کلیله

و دمنه - ابن مقفع بعبری نقل کرده و ترجمه او باقی است [۳]

[۱] آقای اقبال آشتیانی نقل از تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملک فروغی کرده اند که در زمان زردکرد سوم دانشور دهقان (دهقان بزمی مورخ) که از بزرگان مداین بود بامر پادشاه مامور جمع آوری و تدوین تاریخ و وقایع سلاطین معجم گشت و دانشور دهقان کتاب خوبی تدوین کرد و چنین بنظر میآید که این کتاب (باستان نامه) نام داشته و اصل ماخذ فردوسی همان باستان نامه است .

[۲] در خصوص ماخذ شاهنامه فردوسی و دقیقی و شرح شاهنامه ابو منصور و شرح احوال او رجوع شود بسطورات آقای نقی زاده در مجله کلاه .

[۳] بی فائده نیست که تاریخ این کتاب را که از مهمترین کتب قدیمه سیاسی و اخلاقی است در اینجا بنویسیم ؛ واضح این کتاب حکیم هندی است موسوم به (بیدیا)

بقیه از صفحه قبل

و آنرا برای (دابشلیم) نوشته است و دابشلیم بعد از اسکندر متولی امور هندوستان شده و دست تعدی دراز کرده است از اینجهت آن حکیم این کتاب را در بیست و اندی قرن پیش بزبان بهابم و طیور برای تنبیه پادشاه نوشته است - اصل این کتاب بلغت سانسکریت در ۱۲ باب نوشته شده و بعد از آن بلغت تبت و بعد از آن بسریانی و در حدود قرن ششم میلادی بدست برزویه حکیم ایران بفارسی پهلوی نقل شده است - از روی ترجمه برزویه يك ترجمه سریانی در زمان انوشیروان شده که اکنون در دیری نصار از دیک حلب آنرا یافته اند و این مقفَع در قرن دوم هجری اصل کتاب را از پهلوی بعربی نقل کرده است - بعد از ترجمه ابن مقفَع این کتاب بدست فضلا و دانشمندان افتاده و بتدریس و تدریس آن مشغول گشته اند و برخی آنرا نظم بسته و برخی دو باره آنرا نقل و تألیف کرده اند و بعضی نیز کتابی بهمان سبک از خود تألیف کرده اند - ولی قطع نظر از آن ترجمه سریانی که بتازکی پیدا شده است و در زمان انوشیروان صورت گرفته فقط ترجمه که صحیحاً باقی مانده و بدست ملل عالم افتاده است همان ترجمه ابن مقفَع است و اصل پهلوی و هندی آن نیز از بین رفته و تقریباً تمام ملل عالم از قبیل سریانی و یونانی و ایتالیائی و فارسی و ترکی و عبری و لاتینی و انگلیسی و روسی و اسپانیولی و غیره تماماً این کتاب را از روی ترجمه ابن مقفَع بلغات خودشان نقل کرده اند - و بتوالی از مان صدر و ذیل هائی بر این کتاب افزوده شده تا اینکه ابوالش بالغ بر (۲۱) شده است اصل هندی آن ۱۲ باب بوده و سه باب قبل از اسلام فارسیها

بقیه حاشیه قبل

بر آن افزوده‌اند و شش باب دیگر نیز قبل از ترجمه عربی ابن مقفع معروف نبوده است و ممکن است خود ابن مقفع از خود یا از روی مأخذ فارسی بر آن افزوده باشد و اکنون در نسخ مطبوعه بعضی از این فصول و ابواب موجود نیست. - از اشخاصی که این کتاب را به عربی نظم بسته (ابوسهل فضل بن نو بخت فارسی) است که برای یحیی بن خالد برمکی وزیر مهدی و رشید عباسی بنظم آورده و دیگر (عبدالله بن هلال اهوازی) است در زمان خلافت مهدی (۱۶۵ هـ) و دیگر (ابان بن عبد الحمید) از شعرای موالی است که با اشاره بر امکه آنرا برشته نظم کسیده و دو شعرش باقی است (هذا کتاب ادب و محنه وهو الذي يدعي كليله دمنه فيه احتیالات و فيه رشد و هو کتاب وضعته الهند) و دیگر (علی بن داود) کاتب زبیده زوجه هرون الرشید و دیگر (ابن هباربه متوفی ۵۰۴ هـ) و دیگر (ابن ممانی مصري متوفی ۶۰۶ هـ) و دیگر (عبد المؤمن بن حسن) در قرن هفتم هجری و نظم او احتمالی است ولی در این زمینه قطعاً چیزی نوشته است و دیگر (جلال الدین نقاش) در قرن نهم هجری - و (سهل بن هارون) نیز کتابی بسبک کلیل و دمنه نوشته است و این شخص فارسی الاصل و از خدمه مامون بوده است. - از آنچه ذکر شد تنها همان نظم (ابن هباربه) باقی و طبع شده است و نسخه خطی از (جلال الدین نقاش) در کتابخانه بیروت و موزه بریتانیا موجود است. - آنچه ذکر کردیم از نظم و نثر عربی هر چند نویسندگان آنها اغلب فارسی بوده‌اند ولی بزبان فارسی نبوده است - نظم کلیل و دمنه بزبان

X

۳- آئین نامه ۴- مزدك (مزدك نامه) ۵- ماج در سیرت انوشیروان ۶-
 الادب الكبير ۷- الادب الصغير ۸- الیتیمه : و این شش کتاب نیز از
 ترجمه های ابن مقفع است و موضوع آنها تاریخ و ادبیات و اخلاق
 است . ۹- سیر ملوك العجم : در تاریخ و آداب ملوك عجم - و
 این کتاب متعدد بوده است ؛ یکی را ابن مقفع ترجمه کرده و یکی را
 (زادوبه بن شاهویه اصفهانی) و دیگری را (محمد بن بهرام مطیار
 اصفهانی) ۱۰- رستم و اسفندیار ۱۱- بهرام شوس : و این دو
 کتاب ادبی را (جبلة بن سالم) از پهلوی عبری ترجمه کرده است ۱۲- هزار
 افسانه (عربی ترجمه شده و موسوم بالف لبیل و لیلله است) در خصوص کتابی که
 فعلاً در دست است تحقیقات بسیار و عقاید مختلفی اظهار شده است - بطور اختصار
 کتاب کنونی بتدریج درست شده و کاریکنفر در یک زمان نیست ولی مابۀ اصلی آن
 بطور قطع ایرانی فقط یا ایرانی و هندی است ۱۳- شهرزاد و آپرین ۱۴- دارا
 و بت و زرین ۱۵- بهرام و نرسی ۱۶- هزار داستان ۱۷- خرس و روباه ۱۸-
 سندباد (مانند کلیله و دمنه اصلاً از هندی بیهلوی بوده است) ۱۹- افسانه

بقیه حاشیه قبل فارسی در زمان امیر نصیر بن احمد سامانی بتوسط رودکی شاعر
 معروف صورت گرفته و جسته جسته اشعارش باقی است - و در زمان ابوالمظفر
 بهرامشاه بن منصور غزنوی از زوی ترجمه ابن مقفع ابوالمعالی نصرالله
 بن محمد بن عبد الحمید منشی آنرا بفارسی ترجمه کرده و بعد از آن مولی
 حسین بن علی واعظ کاشفی برای امیر شیخ احمد معروف بسهیلی از امرای
 سلطان حسین ابقرا نقل ابوالمعالی را ملخص و ساده کرده است معروف
 به (انوار سهیلی) و این دو نثر فارسی باقی و مکرر بطبع رسیده است

گشت و گذار ۲۰ - مشک زمانه و شاه زمان ۲۱ - بیدان دخت ۲۲ -
 بهرام دخت ۲۳ - کتاب کاروند ۲۴ - انوشیروان ۲۵ - کتاب الفال . -
 از کتاب هزار افسانه تا اینجا عموماً راجع بموضوعات و قصص اخلاقی
 و ادبی است که به عربی نقل شده و مترجم آنها کاملاً معلوم نیست
 ۲۶ - زیج شهریار یا (زیج شاه) و بلغت پهلوی (زیك شتر اياز)
 (Zik de chatroayr) در خصوص اوساط کواکب و جداول
 نجومی که مطابق سال اول جلوس بزرگد سوم تنظیم شده است (۱۶
 ژوئن ۱۶۳۲ م و ۲۱ ربیع الاول ۱۱ هجری قمری) و آنرا (ابوالحسن
 علی بن زیاد تمیمی) از پهلوی به عربی ترجمه کرده است ۲۷ - اختیار
 نامه در سیرت فرس که (اسحق بن یزید) آنرا از فارسی به عربی نقل
 کرده است ۲۸ - کارنامه اردشیر (کارنامه ارتِ خَشیرِ یاپکان) از
 کتب ادبی که به عربی نقل شده و ناقل آن معلوم نیست ۲۹ - یادگار
 زریران (بات کارُ زریران) یا (شاهنامه کشتاسب یا پهلوی) ۳۰ -
 فرهنگ پهلوی : کارنامه اردشیر بقول بعضی در قرن ششم میلادی نوشته
 شده و کتاب (یادگار زریران) بروایتی در پانصد میلادی نوشته شده
 است و اصل پهلوی این دو کتاب با کتاب (فرهنگ پهلوی) در قرن
 نوزدهم میلادی بهمت م تشریفین اروپائی بزبور طبع آراسته شده است
 ۳۱ - وصیت نامه اردشیر بشاپور ۳۲ - وصیت نامه انوشیروان
 بهرمز و جواب او ۳۳ - نامه انوشیروان بهمرزبان و جواب او ۳۴ -
 کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر ۳۵ - کتاب چیزهائیکه

بحکم اردشیر استخراج شده راجع به آنچه در سیاست و مملکت داری نوشته اند ۳۶ - وصیت نامه انوشیروان باهل بیت خود ۳۷ - نامه ن سر [۱]. - این چند کتاب (از وصیت نامه اردشیر بشاپور نامه ن سر) عموماً راجع بمسائل سیاسی و مملکت داری است که عبری نقل شده و ناقل آنها تماماً معلوم نیست ولی از آنجمله (نامه ن سر) را ابن مقفع ترجمه کرده و در قرن ششم هجری ابن اسفندیار ترجمه عربی را بزبان فارسی نقل کرده و درمدخل کتاب تاریخ طبرستان کنجانیده و اکنون این کتاب در موزه هند لندن است [۲]. -

۳۸ - قصه ویس و رامین ۳۹ - قصه خسرو و شیرین و فرهاد ۴۰ - قصه زال و رودابه ۴۱ - قصه بیدرن و منیره ۴۲ - قصه وامق و عذرا . - از قبیل ابن پنج فقره حکایات رزمی و بزمی دیگر نیز داریم که اصل آنها پهلوی بوده و بعد از اسلام بزبان فارسی امروزی (مانند ویس و رامین فخرالدین اسعد گرکائی) یا عبری نقل شده است ۴۳ - کتابی که بابوزرجمهر نسبت داده اند موسوم به (ایریدج) که گویا معرب (ویربذک) بمعنی گزیده باشد و این کتاب در احکام نجوم بوده و در قرون اولیه اسلام در دست بوده است ۴۴ - ظفرنامه منسوب بابوزرجمهر که آزا ابوعلی سینا بامر نوح سامانی ار پهلوی بفارسی اسلامی نقل کرده است ۴۵ - کتاب بزرجمهر فی مسائل الزیج که در دوره صفویه در مدارس اصفهان میخوانده اند

[۱] تاریخ ایران مشیرالدوله . [۲] تاریخ ایران مشیرالدوله .

۴۶ - فصول بزرجمهر که ابوبکر خوارزمی در یکی از رسایل خود آنرا ذکر کرده است [۱].

خیلی از کتابهایی که ذکر کردیم اسم اصلی فارسی آنها معلوم نیست اصل و ترجمه بسیاری از این رفته است. بعقیده نگارنده چیزهایی راجع بمسائل اخلاقی و سیاسی و تاریخی گاهی در کتب ادبی و تاریخی یافت میشود از قبیل شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (راجع بوصایای اردشیر بابکان) و کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه که از بقایای ترجمه های این کتابهاست که در قرون اولای اسلام بدست مسلمین بوده است - و غیر از اینها نیز کتب دیگر در تواریخ مذکور و از پهلوی نقل بعربی یا فارسی اسلامی و غیره شده است که تعداد تمام آنها بر اطاله کلام می افزاید.

علاوه بر کتبی که اسم برده شد کتب پهلوی دیگری نیز اکنون در دست است که تألیف قسمتی از آنها قطعاً مربوط ببعد از اسلام است و در مورد بعضی اختلاف است - و است از مستشرقین اروپا بغیر از کتاب اوستا تمام کتب پهلوی که اکنون در دست است مربوط ببعد از دوره ساسانی میدانند [۲].

[۱] آقای میرزا محمد علیخان تربیت در مجله کنجینه معارف در ضمن شرح حال بزرجمهر این چند کتاب را از او نام برده اند بملاوه رساله دیگر در استخراج طالع بیماران نقل از (بارون بر وزن).

[۲] آقای مشیرالدوله در تاریخ ایران و آقای آشتیانی از قول بعض مستشرقین (یوست) نقل کرده اند که ادبیات و کتب پهلوی را سه قسمت کرده است - ۱ ترجمه

بقیه از صفحه قبل

ها و تفاسیر اوستا که (۲۷) رساله و (۱۴۱۰۰۰) کلمه است ۲ - کتب راجع بمسائل وامور مذهبی که (۵۵) جلد و (۴۴۶۰۰۰) کلمه است - کتب مشهوره این طبقه از اینقرار است ۱ - دین کرت (کار دین) راجع بتاریخ و ادبیات و سن زردشتی که در قرن سوم هجری (۹ م) تدوین شده ۲ - بُندَهَشَن (اساس دهنده) که در قرن پنجم هجری (۱۱ م) تألیف شده است ۳ - دانستان دینیک (عقاید مذهبی) که مانوش چها (منوچهر) پسر پوران مؤید بزرگ پارس و کرمان در اواخر قرن نهم میلادی (۵۳) تدوین کرده است ۴ - دینای می نبوک خرد (عقاید روح دانش و خرد) که ۶۲ سؤال راجع بدین زردشت را جواب میدهد ۵ - ارتاویرافنامک راجع بهرج و مراحی که در مذهب زردشت بعد از استبلای یونانیها پدید آمد و رونقی که در زمان ساسانیان گرفت و عقاید راجع بهوت و حشر و صراط و حور که عقاید مسلمین بی شباهت نیست و گریا مابین قرن سوم و هفتم هجری (۹ و ۱۴ م) نوشته شده است ۶ - شگند گومانیک وی جار (یعنی بیانات برطرف کننده شبهات) در دفاع از مذهب زردشت در مقابل مذاهب دیگر.

۳ - کتب پهلوی در مطالب غیر مذهبی که عده آنها ۱۱ جلد و مرکب از (۴۱۰۰۰) کلمه است از جمله کتب مشهوره این طبقه است ۱ - کارنامه اردشیر که نقول بعضی در قرن ششم میلادی نوشته شده و دست بقرون بعد مربوط میدارد ۲ - یاد کار زریران که بعضی مربوط بسنه پانصد میلادی میدانند ۳ - درخت آسور ۴ - خسرو کواتان و غلام پیشخدمت او ۵ - مدون قوانین اجتماعی پارسها در زمان ساسانیان ۶ - شطرنج نامه ۷ - اسلوب نامه نویسی ۸ - ترتیبات فرار داد ازدواج ۹ - عجائب مملکت سگستان ۱۰ - فرهنگ پهلوی .



در بابان این مبحث لازم است این نکته را بسمع قارئین برسانیم که عمده مأخذ ما در اسامی کتب تصریحات مورخین بعد از اسلام از قبیل ابن ندیم و ابن القفطی و صاحب کتاب البارع فی احکام النجوم (ابوالحسن علی بن ابی الرجال از مشاهیر قرن پنجم هجری) و جرجی زبدان و امثال آنهاست - و ممکن است بعض ازین مولفات را هر کدام با سنی ذکر کرده باشند و الله العالم .

صنایع و کتیبه ها و ابنیه مشهور دوره ساسانی

جزای حسن عمل بین که روز کار هنوز خراب می نکنند بارگاه کبری را برای تکمیل مطالب لازم است شمه مختصری از صنایع و آثار و ابنیه باقیمانده این دوره سخن بگوئیم : از روی آثار باقیه و شواهد تاریخی بخوبی واضح میشود که ایرانیان ایندوره در فنون جمیله و صنایع مستظرفه از قبیل : نقاشی و موسیقی و معماری و حجاری و اسلحه سازی و پارچه بافی و قالی بافی و غیره مهارت بسزائی داشته اند - اما در خصوص (موسیقی) و اهمیت و اعتبار آن در دوره ساسانی پیش ازین سخن راندیم - و اما نقاشی نیز در این عهد ترقی کامل داشته و وجود (مانی) و پیروانش اهمیت این صنعت را در آن دوره ثابت میکنند - و هر چند ایرانیان در زمان مانی نقاشی را از چین اقتباس کرده اند ولیکن تصرفات خودشان باندازه آنرا تکمیل کرده که

چینی‌ها از آنها اقتباس کرده‌اند و بقول بعضی نفوذ ایرانی در بعضی از نقاشیهای چینی بنظر اهل فن کاملاً محسوس است و در حفاریات تورفان ترکستان چین نقاشیها پیدا شده که معلوم است آنها را چینی‌ها از روی نقاشیها که ایرانیان بچین برده‌اند کشیده‌اند و تماماً صورتهای ایرانی است و پیروان مانی را نشان میدهد و این آثار اکنون در برلن است [۱] اما معماری و حجاری و مجسمه‌سازی و نقاری و امثال آنها: از قدیم الایام ایرانیها در این دسته از صنایع دست‌داشته‌اند و تسلط اشکانیان همانطور که علوم و آداب ایرانی را بطاق‌نسیان انداخت رونق این صنایع را نیز برد و در عهد آنها از اهمیت افتاد - ایرانیان دوره ساسانی علاوه بر ایجاد علمی و ادبی محتاج بتجدد صنعتی هم بودند و از این جهت ارباب صنایع را تشویق کرده بکمک خارج و داخل صنعت را نیز مانند علم و ادب زنده کردند و مخصوصاً معماری و حجاری و امثال آنها در آن عهد رونقی تازه یافت بطوریکه در ردیف تشکیلات دیگر رئیس یا وزیر مخصوصی بنام (کرک بند) داشته است [۲]. - و هرچند در این قسمت

[۱] تاریخ ایران مشیرالدوله ص ۲۷۷ [۲] تاریخ ساسانی - طبقات و رؤسای دیگر هر کدام اسمی داشته‌اند مانند (وزرک فرماذار) یعنی وزیر اعظم و (مؤبدان مؤبد) رئیس روحانین و (ایران دبیر بند) یعنی سر دبیر شاه و (ایران سپهبد) یعنی سپهسالار و (واس تری بوشان بند) رئیس طبقه برزگران و (هتخشان بند) رئیس طبقه تجار و اصناف و (می بند) یعنی شربت دار و (آثروان) یعنی روحانین و (آرتشاران) جنگیها و (دبیران) مستخدمین دولتی و (واستری بوشان و هتخشان) زارعین و کسبه و همچنین طبقات و رؤسای (دیگر تاریخ مشیرالدوله و تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی)

اقتباسی از ملل دیگر مانند رومیها و یونانیها و غیر از آنها شده باشد قطعاً تکمیلش بدست خود ایرانیها صورت گرفته و مابیه طبیعی آنها این صنایع را در آن عصر بسرحد کمال رسانیده است. - چیزیکه باید دانست این است که صنایع مزبوره در آن دوره از آغاز تا انجام بر یک منوال و یک حال نبوده بلکه گاهی تنزل و گاهی ترقی داشته است چنانکه بعد از شاپور بن اردشیر بالنسبه تنزلی در این صنایع محسوس است و حجاریهای بهرام دوم و سوم و نرسی خیلی پست تر از شاپور است و بعد از آن حجاریهای زمان انوشیروان (در شهر شاپور) فی الجمله عقب رفته و بعد از آن در زمان خسرو پرویز ترقی فاحشی پیدا کرده است [۱].

بالجمله: سلاطین ساسانی همت بر آبادانی مملکت گذاشتند و شهرها و عمارات عالی بنا کردند چنانکه بنای (شهر شاپور) نزدیک کازرون فارس که فعلاً خرابه از آثارش باقی است و همچنین (نیشاپور) در خراسان و (جندی شاپور) در خوزستان منسوب بشاپور اول است و کازرون فارس و (گنجه) قفقازیه از بناهای قباد اول است (گویند باندازه قباد کمتر کسی شهر در ایران بنا کرده است) - و مرحوم ذکاء الملك (میرزا محمد حسین فروغی) در تاریخ ساسانیان می نویسد که انوشیروان بعد از اینکه شهرهای شام را گرفت و بتسخیر مستملکات قیصر پرداخت از آن نواحی انواع سنگهای مرمر و فسيفسا [۲]

[۱] تاریخ ساسانیان مرحوم ذکاء الملك فروغی [۲] فسيفسا بعضی نوشته اند که

ترکیبی از شیشه و سنگ برنگهای مختلف باصفا و خوش نما و شفاف است که در فرش

ب عراق حمل کرد و از مصالح حزبورده شهری از روی نقشه انطاکیه و سایر بلاد شام نزدیک مدائن بساخت و آنرا (رومیّه) نامید و گفته مسعودی را نقل میکند که دیوار این شهر که قلعه آن باشد هنوز باقی و برپاست اما خود شهر خراب شده و در جای دیگر مینویسد که اردشیر هشت شهر بنا کرد [۱]. - باری از یاد کارهای با عظمت این عصر بکعبه حجاری و آثار مخروبه قصور و عمارات عالیه در ایران و غیر ایران باقی مانده است که بر مهارت ایرانیان در این صنایع و ابهت و شوکت عهد ساسانی دلائل متقن بید چون و چرا و شواهد محکم پابرجائی است و هیچ ایرانی بل انسانی با حس غیرتمندی نیست که از تماشای این کاخهای

بقیه از صفحه قبل

کردن زمین و مبان ابنیه بکار برده اند و در کتاب لغت (المنجد) است که سیفایا سیفیه عبارت از قطعات الوان از رخام و غیره است که بواسطه ترکیب و تألیف آنها صور و اشکال مختلفه میسازند [۱] اسامی هشت شهر را در تاریخ ساسانی اینطور نوشته : (شهر خط) در بحرین و (شهر بهر سیر) مقابل مداین که اصل اسم آن (اردشیر) بوده و بهر سیر مرتب آن است و (اردشیر خره) که شهر جور یا فیروز آباد باشد و اسم اصلی (شهر جور) شهر گور بوده و در زمان عضد الدوله دیلمی به (فیروز آباد) موسوم شده است و (شهر بردشیر) در کرمان که در اصل (براردسیر) بوده و شهر (بهمن اردشیر) در حوالی بصره در کنار دجله که اهالی بصره آنرا (بهمن شیر) و (فرات مپسان) نیز گویند و شهر (رامهرمز و سوق الاهواز) بخوزستان و شهری که در حوالی موصل فعلاً به (ریشهر) معروف است و بزعم بعضی در اصل (راو اردشیر) بوده است .

منبع شکفت خیز و مناظر عبرت انگیز سر انگشت حسرت نخاید و هر قصر شامخی را در نوبه خود ایوان مداین ندانسته (هان ایدل عبرت بین الخ) و (این کسری خیر الملوك الخ) نخواند [۱]:

در غم این ناخاف اولاد جم بیستون راشد ز حسرت پشت خم (مؤلف)
 خلاصه: آثار مشهوری که راجع بصنایع مزبور از دوره ساسانی
 یما رسیده است بقرار ذیل است ۱ - چهار طاق سروستان (نزدیک
 دهی موسوم به ئیلان در سمت شرقی شیراز) بعضی احتمال داده اند
 که آنشکده بوده است مربوط بعهد هخامنشی ولی بعقیده محققین بنای
 آنجا مربوط بدوره ساسانی است و بعضی نوشته اند که این بنا در قرن
 چهارم میلادی زمان شاپور ذوالاکتاف ساخته شده است ۲ - در
 فیروز آباد (تقریباً هجده فرسخی شیراز در راه دارابگرد) آثار مخروبه
 طاقها و دیوارهای عمارت مهمی در آنجا هست و بعلاوه آثار طاق و
 رواق و مناره (بقول آثار العجم ارتفاع مناره از ۳۲ ذرع بیشتر است)
 در آنجا دیده میشود و در محل موسوم به (تنگاب) بهمان نواحی چند
 مجلس حجاری شده است از جمله مجلس جنک بااهمیتی است - مرحوم فروغی
 در تاریخ ساسانیان مینویسد از آثار اردشیر بالکان در فیروز آباد مجلس

[۱] هان ایدل عبرت از دیده نظرکن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان؛

قصیده معروف خاقانی است و (این کسری خیر الملوك) اشاره باشعار عدی بن زید
 عبادی است: این کسری خیر الملوك انوشروان ام ابن قبله ساور لم یهبه رب المنون
 فولی ال ملك عند فبابه مهجور حین ولوا کانهم ورق جف تدری به الصبا والتبور

حجاری شده است شبیه به حجاری نقش رسم ۳ -- تخت خسرو یا (طاق کسری) بارگاه انوشیروان و از آثار با عظمت آن پادشاه ذیشان است که در طیسفون نزدیکی دجله واقع و بامراو در (۵۵۰ م) بنا شده است و بقیه که از این بنا موجود و بعدس بعضی ربع اصل عمارت است عبارت میباشد از يك تالار مسقف بطاق بزرگ با چند شاه نشین و بقراری که نوشته اند طاقها و دیوارهای درونی تالار با لوحه های سیمین و زرین منبت کاری بوده و تخت سلطنت در نه آن پشت پرده قرار داشته است [۱] و الحق وضع بنا و طراحی این عمارت بسی شایسته تحسین و

[۱] تاریخ مشیر الدوله — باید دانستکه بعض مورخین تصریح کرده اند که ایوان کسری بدو محل اطلاق میشود یکی شهری که شاپور در شرقی مداین مقابل طیسفون ساخته و بعد از طیسفون که در غربی مداین است آنجا مقر سلطنت گشته و دیگر طاق مرتفعی که در طیسفون ساخته شده و اکنون آثارش بریاست و برخی بنای این طاق را بانوشیروان نسبت داده اند و بعضی نوشته اند که پرویز بن هرمز شهری را که شاپور در مقابل طیسفون ساخته بود تکمیل و تزئین کرده است - علی ای حال مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان یکجا در مساحت طاق و ایوان مینویسد که ۲۴ ذرع عرض و ۲۸ ذرع ارتفاع و ۳۸ ذرع طول دارد و در یکجا مینویسد که در سفر ناصر الدین شاه بعثت بدقت مساحت کردند اینطور شد : طول فرش انداز ایوان ۴۸ ذرع است و قطر پایه دیوار دست راست هفت ذرع و یک چارک و قطر پایه درگاه سمت شط چهار ذرع و نیم و قطر پایه درگاه دست چپ ۷ ذرع و یک چارک و عرض دهنه طاق ۳۴ ذرع و نیم و ارتفاع طاق ۳۲ ذرع و دهنه پایه طاق از ابتدا تا انتها سمت شمال ۹ ذرع و طول درگاه سمت شمال ۹ ذرع و عرض هر درگاهی سمت شمال ۴ ذرع ص ۷۹ ج ۱ — هده صحت و سقم بر عهده مرحوم مواف است . — در موقع دیگر شرح دیگری راجع باین موضوع می نگاریم .

مستحق آفرین است ۴ - طاق بستان (باطاق و ستام و تخت بستان)
 نزدیک کرمانشاهان از ابدیه خیلی با اهمیت و ظرافت است و بسی دقیق
 و شیرینکاریهای صنعتی در آنجا بکار برده شده است و چند مجلس حجاری
 شده در آنجا هست : ۱ - دو صورت شبیه بیکدیگر و در طرف هر یک
 لوحه کتیبه است و مطابق حدسی که از عبارات کتیبه ها زده شده
 است یکی شاپوردوم (مدت سلطنت ۳۱۰ - ۳۷۹ م) و دیگر شاپور
 سوم است (مدت سلطنت ۳۸۲ - ۳۸۸ م) برخی بانی اصل این
 حجاری را شاپور سوم گفته اند و بعضی بانی یکی را شاپور دوم و
 و دیگری را شاپور سوم [۱] ب - سه صورت حجاری که دو نفر آنها
 روی جسدی ایستاده اند و کتیبه ندارد و برخی از روی حدس گفته اند
 که صورت تاج بخشی اردشیر اول است بشاپور ج - صورت سوار مسلحی
 که محتمل است خسرو پرویز باشد د - سه صورت بی کتیبه که به حدس
 بعضی وسطی خسرو پرویز و طرف چپ قیصر روم (مریس) و طرف
 راست زوجه خسرو شیرین سریانی است ه - دو مجلس شکارگاه خیلی
 عالی که یکی بیش از ۷۵ صورت انسان و قریب ۱۵۰ صورت حیوان
 و دیگری قریب ۷۰ صورت انسان و قریب صد صورت حیوان دارد و
 حیوانات دو مجلس از قبیل آهو و گراز و کور و اسب و فیل و شتر

[۱] قول بانکه بانی این حجاری اصلا شاپور سوم است صاحب تاریخ ساسان.

بنان ترجیح داده و در تاریخ مشیرالدوله در این خصوص اسمی از شاپور سوم برده نشده
 است و در آثار ابنیه و کتیبه ها فقط اسم شاپور دوم را می برد

و غیره هستند و الحق این دو مجلس خیلی تماشائی است. - خیلی از
 زینبات طاق و ستام از آثار خسرو پرویز است (مدت سلطنت ۵۹۰
 - ۶۲۷ م) ۵ - در نقش رستم زدیك تخت جمشید مجالس حجاری
 شد چندی از دوره ساسانی است ۱ - مجلس شاپور که شهریار ایران
 شاپور در حالت سواری است و دو نفر رومی پیاده با حالت انکسار در جلو اسب
 او هستند و شاه دست یکی را گرفته و امپراطور روم (والرین) بزانو
 در آمده است و این مجلس کتیبه دارد و نشان میدهد که شاپور والرین را
 اسیر و (سیربادیس) را امپراطور روم نموده است و این حجاری از
 آثار شاپور و عظمت دربار با اقتدار آن شهریار را نمودار میکند
 ب - از آثار اردشیر اول صورت دو نفر سوار که هر یک را زیر پای
 اسب جسدی افتاده است و یک نفر تاج میدهد و دیگری میکرد - گویند
 این دو سوار یکی اهورمزدا و دیگر اردشیر و زیر پای اسب اردشیر
 اردوان آخرین شاه اشکانی و زیر سم اسب اهورمزدا مجسمه اهریمن
 است ج - صورت پادشاهی است ایستاده و چند نفر اطراف او هستند
 و گویا پادشاه بهرام دوم و مابقی ملازمین او هستند د - صورت دو
 نفر سوار بانیزه در جنگند و سوار دیگر در عقب سر یکی عالمی در دست
 دارد - برخی گویند مربوط بهرام چهارم و بعضی گویند صورت جنگ
 بهرام پنجم با خان هیاطله است ۶ - در شاپور پنج فرسخی کازرون
 چند فقره حجاری تاریخی است ۱ - صورت شاپور اول سوار و زیر سم
 اسبش بکنفر لکد مال میشود و جلو اسب شهریار سه نفر پیاده از

آنجمله یکی باحالت عجز بزانو درآمده و پادشاه دست یکنفر شخص منقاد را گرفته و غیر از آنها در عقب سر شهریار دوزده سوار و در سمت جلو چندین نفر پیاده با اسلحه حجاری شده است و این مجلس حال مغلوبیت و اسارت والرین و برقرار کردن شاپور سیر بادیس را بامپراطوری روم و مجبور شدن والرین بقبول و تکریم امپراطور جدید مجسم میسارد ب - صورت دو نفر سوار که یکی تاج میدهد و دیگری میگیرد و مجلس تاج بخشی هر مز است بهرام اول [۱] ج - صورت دو سوار که زیر سم اسب یکنفر جسدی پایمال میشود و مابین دو سوار شخصی بزانو درآمده و اظهار عجز و تواضع میکند و برخی گفته اند که دو سوار یکی شاپور اول و دیگر اهورمزدا و شخصی که زانو درآمده والرین است د - مجلس باشکوهی که بدو قسمت می شود - در قسمت بالا پادشاهی در وسط بر روی کرسی نشسته و در طرف چپ شش نفر با کمال ادب و توقیر ایستاده اند و در طرف راست هفت نفر با حالت تواضع انکشتها در مقابل بینی برده اند و قسمت پائین نیز بدو قسمت میشود - در یک قسمت چند نفر اسیروار دست بسته یا دست بسینه ایستاده اند و اسبی بازین در آنجاست و در قسمت دیگر در جلو یک نفر جلاد وار دوسر بریده در دست دارد و چند نفر دیگر ایستاده اند - این مجلس کتیبه ندارد و بقرار آنچه بمضی نوشته اند این مجلس از آثار انوشیروان و نمایش بارگاه و فتح اوست [۲] ۷۰ - در نقش رجب

[۱] صاحب آثار العجم این شاه را (نرسی) گفته است [۲] این احتمال از

با (نقش قهرمان) سه مجلس حجاری شده خوب است ۱ - مجلس تاج بخشی اردشیر اول بشاپور اول ب - صورت دو نفر سوار مجلل ج - مجلس شاپور اول با ده نفر از ملتزمین رکابش ۸ - قصر شیرین که خرابهائی از آن باقی است و عمارتهای متعدد داشته است که با کج سفید کرده و با آجر تراش ساخته بودند ۹ - طاق ایوان آثار مخروبه عمارتی است نزدیک شوش در کنار کرخه و از قرار معلوم از ابدیه سلطنتی بوده است ۱۰ - سد شوشتر معروف به (شادروان) و اهالی آنجا آنرا (سد فیصری) گویند و این سد بر رود کارون با سنگهای حجاری شده و آهن و ساروج ساخته شده و بنظر صنعتی خیلی با اهمیت است [۱] ۱۱ - قصر شیتا در نواحی شامات و این عمارت از حیث حجاری و تزئینات عالی خیلی ذی قیمت و مهم است و با مر خسرو پرویز مابین ۶۱۴ و ۶۲۷ م

بقیه از صفحه قبل

مؤلف تاریخ ساسانیان است - جناب مشیر الدوله دو مجلس دیگر را نیز در همین حوالی ذکر میکند در یکی باز فتح شاپور را نسبت بوالربن نشان میدهد و در دیگری بهرام دوم و رئیس اردوی او را که نسبت بدشمن فاتح بوده نشان می دهد و تصور میکنند که این مجلس راجع بمطیع شدن سیستان است (ص ۲۷۵) [۱] پلهای دزفول و شوشتر بنا بر ضبط تاریخ مشیر الدوله ۳۸۰ ذرع طول و ۷ ذرع ونیم و عرض داشته و در تاریخ ساسانیان می نویسد "عرض سد ۲۰ پا و طولش کمتر از هزار و دویست پا نیست".

بنا شده است [۱]. - از آثار (مجسمه سازی) ایندوره چیز مهمی که باقیمانده (مجسمه شاپور) است واقع در يك غار طبیعی نزدیکی شهر شاپور (محمتمل است که در اینجا دخمه شاپور باشد) و این مجسمه بسی مهیب و در عالم صنعت قابل توجه است - ارتفاع مجسمه را در تاریخ ساسانی قریب شش ذرع (۶ متر و ۷ سانتی متر) نوشته و صاحب آثار العجم گوید هفت ذرع تمام است .

آثار مذکوره غیر از حجاری و معماری و نقاری بر وجود صنایع دیگران دوره نیز دلالت دارد از قبیل اسلحه سازی (سپر و نیزه و تیر و جوشن و خود و شمشیر و ترکش و غیره) و پارچه بافی و کشتی سازی و نظایر آنها - زیر انواع اسلحه معمول در آن عصر با اشخاصی که مسلح حجاری شده اند دیده میشود و بعلاوه لباسها و پارچه های فاخری در بر صورتها هست که کاشف از ترقی آن صنایع است و در مجلس شکارگاه طاق بستان صورت کشتیها در سنک منقور است. - و صنعت (قالی بافی) ایرانیان را از (بهارستان کسری) که فرش زربفت مرصع بارگاه کسری بوده و در زمان عمر بدست فائزین عرب افتاده است میتوان دریافت و بقرار منقول آن فرش را قالی بافان طیسفون با ابریشمهای زربفت و کلابتون بافته و متن و حاشیه آن بجواهر الوان و زمردهای پر قیمت مرصع

[۱] غیر از این یازده فقره آثاری که نوشتیم آثار ابنه و حجاریهای دیگری را نیز منسوب باین دوره نوشته اند از آن جمله : نقش داراب در دارا بجرد طرف جنوب شرقی فارسی که مجلس بااهمیتی حجاری شده است و آن عبارت است از صورت

و بنقشه باغ و بستان و سبزه و گل جواهر رنگا رنگ در آن تعبیه شده بوده است و مطابق هر رنگی کوهری انتخاب و در میان تار و پود قالی بنخ کشیده بودند و بقول بعضی طول آن ۳۰۰ ذراع و عرضش ۶۰ ذراع و قول برخی طوایش ۱۰۰ ذراع و عرضش ۷۰ ذراع بوده و اهمیت آن فرش بحدّی است که موضوع داستانها و افسانه ها گشته و آنچه بتحقیق معلوم است این است که بارگاه کسری قالی جواهر نشان بر قیمتی داشته و بدست مسلمین افتاده است [۱].

خیر از حجاریها و ابدیه قدیمه آثار دیگری از صنایع عهد ساسانی کشف شده است که جالب هفت میباشد از آن جمله چند فقره است که مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان ذکر کرده: یکی ظرفی است گلدان مانند از آثار ظریفه عهد فیروز بن یزدجرد که روی آن صورت پادشاه

نقشه از حاشیه صفحه قبل

شاپور در حالت سواری و والرین زیر دست و پای اسب شاه افتاده و شاپور (سیر بادیس را) بسمت امپراطوری رومها معرفی میکند ۱۷ نفر مستحفظین ایرانی هفت شاه پیاده ایستاده اند و در مقابل صورت ۲۵ نفر رومی حجاری شده است که امپراطور جدید را می پذیرند (تاریخ ساسانی ص ۱۳۹) — و دیگر حجاری که در سلماس مغرب دریاچه ارومیه نوشته اند و ممکن است که بانی آن شاپور بن اردشیر باشد و آن مجلس انقیاد ارامنه را نشان میدهد و صورت اردشیر و شاپور در آنجا حجاری شده است ص ۱۳۲ ج ۱ تاریخ ساسانیان مرحوم فروغی.

[۱] نوشته اند که این فرش با هر عمر قطعه قطعه و ما بین مسلمین تقسیم شد و صاحب تاریخ ساسانی اندازه این فرش را ۶۰ ذراع در ۶۰ ذراع ضبط کرده

بقیه حاشیه از صفحه قبل

است . راجع بابوان کسری و قالی زرفت آنجا شرحی نوشته اند که خلاصه بعضی قسمتهای آن از اینقرار است : شهر تیسفون یا کتسیفن یا مداین در زمان اشک سیزدهم (۷۵—۳۷ ق م) پایتخت ایران شد و روز بروز اهمیت پیدا کرد و احوالی بر آن عارض شد تا اینکه انوشیروان در سال ۱۹ پادشاهی خود در میان این شهر کاخ رفیعی بنام (کاخ سپید) ساخت و ابوان مداین خرابه همان بنای عالی است — در ساحل رود دجله میدان وسیعی بود و در انتهای میدان طاق رفیعی که ۲۶ متر عرض و ۴۸ متر ارتفاع و ۹۱ متر کشیدگی داشت و در دو طرف طاق چهار طالار بزرگ ساخته شده بود که هر یک ۲۳ متر طول و ۶ متر عرض داشت و زیر طاق بزرگ رواقی باسم (ایادنا) تختگاه و بارگاهی بود که ۳۵ متر و ۲۰ سانتی متر ارتفاع داشت و طاق بارگاه هلالی و نمایی بیرونی قصر ۹۳ متر دامنه داشت و در اطراف طاق بزرگ ۱۵۰ روزنه مدور از ۱۲ تا ۱۵ متر دوره برای روشن کردن بارگاه باز کرده بودند و دیوارهای بارگاه از پارچه های فاخر و در بعضی جاها از کاشیهای الوان یا سیم و زر مستور بود و بعضی طاقناها و ستونها پوشیده از ورق های نازک مس بطلا و نقره اندوده بود و فرش بارگاه قالی بزرگی بود دارای ۳۵۷ متر طول در ۷۲ متر عرض و در انتهای بارگاه دری بدایع عمارت سلطنتی باز میشد و در مجاورت آن در تخت پادشاه را گذاشته بودند و بالای تخت تاج ساسانیان با زنجیر طلا بسقف آویخته بود و این تاج از زرناب و باسروارید و یاقوت و زمردهای درشت گرانها مرصع گشته ۹۱ کلو گرم وزن داشت . نقل از مجله طهران مصور و صحت و سقم این مطالب بعهدۀ نویسنده است مخصوصاً در تعیین دقیق مقادیر و مساحتها .



و نقش شکار گاهی رسم شده است و دیگر جام مرصعی بسیار ظریف و مرغوب که مربوط به عهد انوشیروان است [۱]. - و از جمله صنایع این عصر که خالی از ظرافت نیست (مسکوکات) طلا و نقره و مس خالص و مس مخلوط بابرنج است که بعد از انقراض ساسانیان نیز مدتی در ایران و بعضی ممالک دیگر رائج بوده است [۲]. - خلاصه کلام اینده در دوره ساسانی صنایع ترقی و رونق داشته و بر فرض اینکه در کلیه آنها اقدس بادستی از خارج درکار باشد قطعی است که تکمیل بواسطه خود ایرانیها پیدا کرده است.

کتیبه های دوره ساسانی

الواح مکتوبه که از این دوره باقیمانده است از قبیل کتیبه های حجاری شده و اشیاء کتیبه دار مانند مهر و سکه هائی که تا کنون در جاهای مختلف کشف شده بسیار است ولی از همه مهمتر همان الواح

[۱] ظرف گلدان مانند فیروز را مینویسند که از روسیه آمده و ارتفاع آن ۳۱ سانتی متر (فریب پنج گره) میباشد - و در خصوص جام انوشیروان مینویسد که « آن جام عبارت از قطعات یا قرصهای کوچک شیشه الوان میباشد که با طلا بهم وصل شده فقر یا تک آن جام بلور است و صورت پادشاه را روی آن نقش کرده اند » ص ۲۱۷ ج ۲ .

[۲] پول نقره را بقول بعضی در خم و بقول بعضی (زوز) یا کرشه و پول مسین را (مما) که اصلاً لغت سامی است مینامیده اند ص ۲۴۹ تاریخ پیرنیا .

حجاری شده میباشد و مابین این کتیبه ها آنچه مشهور است بقرار ذیل است : ۱ - کتیبه حاجی آباد از شاپور اول که بدو شیوه پهلوی نوشته شده است - این کتیبه هنوز بطور کامل خوانده نشده - بعضی نوشته اند که این کتیبه مرکب از ۱۱۵ کلمه و ترجمه قسمتی از آن این است [۱] « این است فرمان من شاپور پرستندهٔ مزدا ملکونی مقام پادشاه پادشاهان ایران و غیر ایران که نسب بخدای آسمان میرساند پسر آرتاخشانر (اردشیر) مزدایرست لاهوتی جاه پادشاه پادشاهان ایران خداوندی نسب نیرهٔ پاپک شاه ملکونی جاه » ۲ - در نقش رستم از جمله الواح معروفه دو کتیبهٔ مشهور متعلق بدورهٔ ساسانیان است . یکی از اردشیر بابکان که با دو قسم پهلوی اشکانی و ساسانی بضمیمهٔ ترجمهٔ یونانی نوشته شده است و سابقاً در ضمن نمونهٔ نثر این دوره آنرا

[۱] آقای آشتیانی در مجلهٔ دانشکده (ص ۱۳۳) این ترجمه را از فریدریخ اموار (Friedrich müler) نقل کرده و ضمناً نوشته اند که ترجمهٔ پنج شش سطر ولی آن معین است اما چنان مداول آن قطعاتی که خوانده شد يك مسئلهٔ غیر عادی است فهم تمام آن خالی از اشکال نیست - و جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران مینویسد « این کتیبه راجع به تبری است که شاپور در حضور شهر داران و ویس یوران و از ادان انداخته » و مراد ایشان از شهر داران همان (شترتاران) است که حکام بزرگ و فرمانفرمایان ایالتی بوده اند و ویس یوران (ویس یوهران) است که بچند خانوادهٔ مهم اطلاق میشده و از ادان (آزانان) است که لقب نجای ایرانی مملکت بوده است .

ذکر کردیم - و دیگر از شاپور اول [۱] ۳ - در نقش رجب [۲] ۴ - در طاق بستان آنجا که دو صورت مشابه سوار حجاری شده است دو لوحه کتیبه در دو طرف راست و چپ نوشته شده است - مرحوم ذکاء الملك فروغی در جلد دوم تاریخ ساسانیان عبارات این دو لوحه را با ترجمه ذکر کرده است - ما عین عبارات آن کتاب را در اینجا نقل نموده صحت روایت و ترجمه را محول بعهدۀ مرحوم مولف میسازیم - می نویسد « عبارت آنخطوط از اینقرار است در یکطرف (پانکلی زانی ماز

[۱] مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان عبارت پهلوی این کتیبه را با ترجمه این طور مینویسد « پانکارزانی مزدین باک شاپوری مالکان مالکا اران و انیران مینوچتری مین یزتان باری مازدین باک ارتاهشتر مالکان مالکا اران مینوچتری مین یزتان نایی باک پایاکی مالکا » یعنی این صورت شاپور ملکوتی است که اور مزدرا میپرستد و پادشاه پادشاهان ایران و غیر ایران میباشد از آسمان هبوط نموده از نسل خداوندان است پسر اردشیر ملکوتی اورمزد پرست پادشاه پادشاهان ایران که از آسمان فرود آمده و نسب بخداوندان میرساند و نوادۀ بابک شاه ملکوتی میباشد - جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران دو کتیبه از نقش رستم نام میبرند یکی از اردشیر و دیگر از شاپور و راجع بکتیبه دوم این عبارت را فقط مینویسند « از شاپور اول در زبان یونانی که خود را معرفی می کند » .

[۲] صاحب آثار العجم ترجمه خط پهلوی نقش رجب را اینطور می نویسد « این است صورت اورمزد پرست خداوندگار شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران حاکم از جانب خدا پسر اورمزد پرست خداوندگار اردشیر شاهنشاه ایران حاکم از جانب خدا پسر خداوندگار بابک شاه » .

دیسن شاهیاشاپوری ملکان ملکان ابلان و انیلان مینوچیتلی مین
 یزدان باری مازدیسن شاهی اهرمازدی ملکان ملکا ایلان و انیلان مینو
 چیتلی مین یزدان ناپی شاهی ارشهی ملکان ملکا) - در طرف دیگر
 (پانکلی مازدیسن شاهی اشاپوری ملکان ملکا ایلان و انیلان مینو
 چیتلی مین یزدان باری مازدیسن شاهی اشاپوری ملکان ملکا ایلان
 و انیلان مینو چیتلی مین یزدان ناپی شاهی اهرمازدی ملکان ملکا)
 معنی عبارت اول این است: این صورت شاپور پادشاه اورمزدپرست شاه شاهان
 ایران و توران فرود آمده از آسمان از نرّاد خداوندان نواده شاه
 نارسس (نرسی) شاه شاهان است - معنی عبارت ثانی هم همان است
 جز اینکه اسامی فرق دارد و لفظ زانی که اسم اشاره است در آن نیست،
 ۵ - در پایکولی [۱] - و غیر از اینها کتیبه ها والواح زیاد دیگر نیز
 کشف شده است که از تعداد آنها صرف نظر میشود [۲].

[۱] جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران راجع باین کتیبه مینویسد
 «در پایکولی مابین قصر شیرین و سلیمانیه در کوهی کتیبه مفصل است از
 نرسی ساسانی که بپهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده اینجا نرسی شرح
 میدهد که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورده بسلطنت رسید
 این کتیبه مفصل ترین کتیبه های ساسانی است و اطلاعاتی راجع بحدود
 ایران آن زمان میدهد [۲] غیر از کتیبه های حجاری اشیاء کتیبه دار
 زیاد است مثلاً مهری از بهرام چهارم قبل از جلوس بتخت سلطنت بدست
 آمده و عبارت نقش آن این است (و اراهران کرمان ملکا باری ماز

مفتاح قرائت کتیبه های ساسانی (کتیبه نقش رجب) است که ترجمه یونانی دارد - اول از روی ترجمه یونانی خط پهلوی همان کتیبه قرائت شده و سپس بقرینه آن کتیبه سایر کتیبه های پهلوی و بقرینه کتیبه های پهلوی کتیبه های عهد هخامنشی خوانده شده است . - اول کسی که بخواندن و ترجمه کتیبه های پهلوی پی برده مستشرق معروف قرن هجدهم میلادی سیلوستر دوساسی (Sylvestre de sacy) فرانسوی است و بعد از آن مستشرقین و متبعین دیگر در این راه بذل مساعی نموده تا حدی که میسور شده کشف مطالب نموده اند [۱] .

بقیه از حاشیه صفحه قبل

دیزن بك شاهپوری ملکان ملکا ایران و ایران مینوچیتری مین یزدان (و عبارت سکه شاپور این است (مازدیسن باك شاهپوری مالکان مالکا اران مینوچیتری مین یزدان) و عبارت یکی از سکه های اردشیر این است (مازدیزن باری ارتاخستر ملکان ملکا ایران مینوچیتری مین یزدان) تاریخ ساسانیان - - و معانی آنها بقرینه سایر الواح واضح میشود زیرا اغلب بك نواخت است [۱] از جمله کسانی که در این راه قدیماً یا جدیداً تتبع کرده و زحمت کشیده اند این اشخاص هستند : اوزلی (Auseley) ، تیشسن ، (Tychsen) ، وست (Vest) ، آندراس (Andreas) ، نوئلده که (Nöldeke) ، دارمستر (Darmesteter) ، سالمان (Salemann) و یکی هم هاوک (Haug) که در خصوص زبان پهلوی کتبی تألیف کرده و در این راه زحماتی متحمل شده است مأخوذ از دانشکده

حکما و دانشمندان و موسیقی دانان و صنعتگران ایرانی قبل از اسلام

مع الاسف در این زمینه اطلاعات مشبعی در دست نداریم - فقط يك عده اسمی محض و بندرت با احوال غیر منضبط در کتب متفرقه برای ما باقی مانده است و این دسته از اسمی حکم چند نفر از قلم افتاده فراری آواره را دارد که متکراً و بطور ناشناخت در خفایا و زوایای تاریک تاریخ پنهان گشته و از چنگال حوادث و تغییرات ایام خود را رهانیده برای اینکه قاصدی از احوال آندوره باشد بطور مرموز مختصر اخباری بمارسانیده است و ما خود باید صد حدیث مفصل از يك مجمل بخوانیم. - بدیهی است که این احوال و اسمی که اکنون از روزنه های تاریخی خود را بمانشان میدهند بدین اینکه موافق هر دوره تغییر لباس و صورت داده باشند نتوانسته اند خود را حفظ کرده بمارسانند - این است که در اطراف هر کدام از آنها حشو و زوائد و پیرایه های داستانی بسیار و در این میانه اصابه واقع و حقیقت برای شخص محقق بسی دشوار است - و ما خود باید هر چیزی را بدون تأمل وافی و تدبر کافی قبول نکرده تحقیق کنیم و صحیح را از سقیم و مجعول را از لب واقع تمیز بدهیم؛ اینک بطور فهرست اسمی چند نفر از مشاهیر را ذکر نموده تشخیص حقایق را بنظر نقادان بصیر محول میسازیم:

۱ - انوشیروان عادل که بنا بر ضبط جمعی از مورخین از ۵۳۱ م - ۵۷۹ م سلطنت و ۷۴ سال زندگانی کرده است و حسن رفتار و کردارش در تواریخ مسطور و در افواه مشهور است

زنده است نام فرخ انوشیروان بعدل که چه بسی گذشت که انوشیروان ناماند چنانکه سابقاً ذکر شد و عدّه از مورخین نوشته اند علاوه بر مقام پادشاهی فضیلت علمی نیز داشته و خود شخصاً در سئ مسائل و معضلات علمی در مجالس علمی حاضر میشده و با آنها شرکت میکرده است و حکمای یونانی که در دربار او حاضر و مصاحبین او بوده اند اعتراف بمهارت علمی او داشته اند - راجع بترویج علوم و آدایش پیش از بن شمه نگاشته شد ۲ - بزرگمهر (بوزرجمهر) بن سوخرا (لقب سوخرا بختگان بوده است) از مشاهیر حکما و دانشمندان عهد ساسانی و از معارف رجال قرن ششم میلادی است - هرچند هویت تاریخی او در نظر بعضی هنوز مجهول است ولی قطعاً شخص دانشمندی باین نام در آن ایام بوده است - بزرگمهر بنا بر قول بعضی مروی نژاد یوه و در حقایق احوال او عقاید و عبارات مورخین مختلف است - مشهور این است که در ابتدا معلّم هرمز پسر انوشیروان بوده و بواسطه لیاقت و کفایت بمرتبه وزارت رسیده و در اواخر عمر در مرو عزت اختیار و یکماه بعد از فوت انوشیروان وفات کرده است (پس از سه بیک ماه بوزرجمهر بپوشید در پرده خاک چهر فردوسی) و مطابق نقل مروج الذهب مسعودی در سال ۶۰۳ م بامر خسرو پرویز بقتل رسیده و بنا بر قولی

در زمان هرمز چهارم در سال (۵۹۰ م) وفات کرده و بعقیده برخی بدست انوشیروان کشته شده است. - بهر حال ابن مرد علاوه بر لیاقت و هوش ذاتی که در تدبیر امور مملکت داری داشته در علوم نظری و حکمت اخلاقی و نجوم و هیئت و علم تعبیر خواب از معارف عصر خود بوده است و کتب ادبی و تاریخی مملو از نقل کلمات حکیمانه و مطالب علمی عالی اوست مانند: مروج الذهب مسعودی و جوامع الحکایات عوفی و تاریخ بیهقی و کشکول شیخ بهائی؛ و مخصوصاً فردوسی قریب هزار و پانصد بیت در شاهنامه راجع باحوال و کلمات او گفته است که الحق خواندنی و یاد گرفتنی است و از آن جمله است: ز کیتی دو چیز است جاوید و بس دگر هر چه باشد نماید بکس سخن گفتن نغز و کردار نیک بماند جهان تا جهان است ریک ز خورشید و از آب و از باد و خاک نکرده تبه نام و گفتار پاک - از جمله آثاری که منسوب به (بزرگمهر) است ب برزویه طبیب می باشد که با مرانوشیروان و خواهش برزویه ملحق ب کتاب کلیله و دمنه کرده است و دیگر کتاب (ایریدج) در نجوم که گویا ترجمه کتاب (الموالید) و الیس بوده است و با احتمال بعضی معرب لفظ (وبرینک) پهلوی است که بمعنی کزیده و منتخب میباشد و دیگر (فصول بزرجمهر) و دیگر (کتاب بزرجمهر در مسائل زیج) و دیگر رساله در طالع یدماران و دیگر کتاب (ظفر نامه) که ابوعلی سینا آنرا با مر نوح سامانی از پهلوی فارسی نقل کرده است [۱]. -

[۱] مأخذ بعضی قسمتهای ترجمه حال بزرگمهر مجله کنجینه معارف نوشته آقا میرزا محمد علیخان تربیت است.

حسد بقتل رسانید - و ثعالبی در (غرر اخبار) نوشته که (سر جیس) مغنی ارای رقابت در صنعت او را مسموم ساخت - و فردوسی میگوید که بعد از کشته شدن خسرو پرویز (باربد) مغنی سر انگشتان خود را مثله کرده بر سر جنازه وی ناله و ندبه میکرد [۱] : - بهر حال شخص موسیقی دان ایرانی معروفی باین نام نزد خسرو پرویز خیلی تقرب داشته و بعقیده جمعی از مورخین اغلب وقایع و حوادث مهم را که هیچکس جرئت اظهار نداشته؛ وی بقالب شعر و ترانه موسیقی ریخته با بهترین اسلوبی کوشزد خسرو میکرده است و ارباب حوائج گاهی بتوسط او عرایض خود را بسمع پادشاه میرسانیده اند - از جمله قضایا فون مرکب مخصوص محبوب پادشاه اسب (شبدیز) است که باربد بانغمه دلکش مخصوصی بخسرو فهمانیده است (محمتمل است که لحن معروف (شبدیز) راجع بهمین قصه باشد [۲] . ۵ - بامشاد (بامشاد) : (بلبل باغی به باغ دوش نوائی بزد خوبتر از باربد نغز تر از بامشاد منوچهری) بقول معروف از موسیقی دان و رامشکران زبردست عهد ساسانی بوده و

[۱] مجله کنجینه معارف مقالهای آفای آقا میرزا محمدعلیخان تربت و ماخذ پاره

از قسمتهای این شرح حال هم مسطورات ایشان در آن مجله است .

[۲] خالد بن فیاض شاعر عرب که در قرن اول و اوائل قرن دوم هجری میزیسته

این قضیه را بنظم در آورده است - سابق دو بیت از او نقل شد و چند بیت دیگرش

این است؛ و رنم البهلبد الاوتار فنتبهت من سحر راحته البسری شایب فقال مات؟ فتالوا؛

انت فمت به فاصبح الحنث عنه و هو مجذوب لولا البهلبد والّا وتار تندبه لم یستطع نمی

شبدیز المرزب .

زمان او را عصر خسرو پرویز نوشته اند ۶ - - رامین : باختلاف املاء
 او را (رام) و (رامی) نوشته اند (حاسدم خراهد که شعر او بود
 تنها و بس باز نشناسد کسی بربط ز چنک رامین منوچهری) بقول
 مشهور از چنک زنهای مشهور عهد خسرو پرویز و خود مخترع چنکی
 بوده است [۱] ۷ - نکبسا : نظامی فرماید (نکبسا نام مردی بود
 چنکی) ندیم خاص خسرو بیدرنگی (ازو خوشکوتری درلحن آواز)
 ندید این چنک پشت ارغنون ساز (چنان میساخت الحانهای موزون
 که زهره چرخ میزد کرد کردون) - نظر بانکه بعضی او را ابراز
 نوشته اند در اینجا نام او آورده شد و گرنه برخی از محققین اصلاً
 آنرا یونانی دانسته اند . - مناسب است اینجا گوشزد قارئین کنیم
 که در کتب ادبی و تاریخی ما چند اسم از موسیقی دانان عهد ساسانی
 مشهور است که در سازندگی و نوازندگی ضرب المثل هستند: نکبسا
 که چنک زن معروف بوده و ابیات نظامی را درباره او خواندند
 و دیگر (سکبسا) که با احتمال قوی املائی دیگر همان نکبسا است و دیگر
 (سرکش) و یکی هم (سرکب) - فرخی در مدح امیر محمد غزنوی گوید:
 (دائم از مطربان خویش بلزم) (غزل شاعران خویش طلب) شاعرانت چو
 رودکی و شهید) (مطربانت چو سرکش و سرکب). از ظاهر کلمات ادبا

[۱] بعضی رامی با رامین را از موسیقی دانان این عهد شمرده و این بیت فخرالدین

اسعد کرکائی را آورده اند: (چو رامین هر گهی بنواختی چنک) (ز خوشی بر سر آب
 آمدی سنگ) و محتمل است که رامین نیز یکی از املاهای رامین باشد .

در بعض کتب ادب عربی نوشته شده است (قبیل لبزرجمهر بم ادراکت ما
 ادراکت فقال بیدور کبکور الغراب و حرص کحرص الخنزیر و تملق
 کتملق الکلب و صبر کصبر الحمار) و بعضی بجای (تملق کتملق
 الکلب) سعی کسعی الذئب نوشته اند ۳ - برزویه طبیب در هوش و
 ذکاوت مقام ارجمندی داشته و بتوسط او کتاب کلیله و دمنه و بعض
 آثار دیگر از هندوستان بایران آمده - برزویه نزد انوشیروان خیلی
 تقرب و سمت حکیمباشی داشته است و در سال ۵۳۲ م زنده بوده و
 خصوصیات احوال و تاریخ تولد و وفاتش بتحقیق معلوم نیست ۴ - باربد:
 از بربط نوازان و سرود سازان معروف عصر ساسانی و دوره خسرو
 پرویز است (۵۹۰ - ۶۲۷ م) و ذرفن موسیقی مهارت کامل داشته
 و در کتب ادبی و تاریخی مانند شاهنامه فردوسی ، خسرو و شیرین نظامی
 اغانی ابوالفرج اصفهانی ، المحاسن و الاضداد جاحظ ، کتاب البلدان
 ابن الفقیه [۱] و غیره حکایاتی در این باب از او منقول است - فردوسی
 در مناظره او نام موسیقی دان مشهور آن عهد موسوم به (سیرکش) و
 مغلوبیت سرکش گوید (بشد باربد شاه را مشکران یکی نمداری شد
 از مهتران) و نظامی در خسرو و شیرین گوید (در آمد باربد چون
 بلبل مست گرفته بربطی چون آب در دست) - اسم این موسیقی دان

[۲] ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف به (ابن الفقیه)

از ادبای اواخر قرن سوم هجری و صاحب کتاب جغرافیای معروف به (مختصر البلدان)
 است که بعد از فوت معتضد عباسی (۲۷۹ هـ) تألیف شده است (جرجی زیدان)

معروف در کتب تاریخ و ادب فارسی و عرب با ملاحی مختلف ضبط شده است: باربد، باربند، فہلبند، فہربند، بہربند، بہلبند، فلهوژ، فہلوژ - مستشرق معروف آلمانی (نوئلد که) معتقد است که این اسم پهلوی و اصلش (پہرَبَت) با (پہلبت) بوده است [۱] - باربد مطابق نقل ادباء و مورخین مخترع خیلی از الحان و ترانہای موسیقی مانند نوای خسروانی بوده و مسعودی او را مخترع (طرق الملوک) که هفت نغمه و ایقاع مخصوص است دانسته [۲] و حمد الله مستوفی در تاریخ گرفته مینویسد که باربد برای ۳۶۰ روز سال (عدّه روزهای سال فارسیان قدیم بی خمسہ مسترقه) ۳۶۰ نوای موسیقی برای بزم خسرو ساخته و هر روز یکی را میسروده است. - در اینکه باربد اهل کجا بوده باختلاف ذکر شده است: جمعی او را اصلاً (جهرمی) نوشته اند و از جمله صاحب المعجم است (ص ۱۷۰ طبع برون) - و برخی از قبیل جاحظ در ضمن شرح حال مختصری که از او در کتاب (المحاسن و الاضداد) نوشته او را (مروزی) گفته اند. - در خصوص وفات او نیز عبارات و عقاید ادبا و مورخین مختلف است: ابن قتیبه در کتاب (عیون الاخبار) نوشته که یوسف مغنی شاگرد خود باربد را از روی

[۱] مجله صکاوه

[۲] هفت نغمه معروف (طرق الملوک) را مسعودی در مروج الذهب ابنطور

نوشته است: اسکاف، سہار، امرس، مازاروستان، سایداد، سسم، حوهران و برای هر کدام از آنها تعریفی نوشته است - رجوع شود بکتاب مذکور.

چنین بر میآید که اسامی چند نفرست ولی بعض اهل تحقیق نوشته‌اند «سرکش باغلب احتمال همان (نکیسا) یاسکیسات و ارمطرب و خواننده یونانی بوده که اسم اصلی او سرگیوس (Sergius) بوده و تلفظ ایرانی آن «سرکیس» شده و شاید «سرگیش» و «سرکش» املاهای سریانی آن باشد. سرکب نیز اگر غیر از سرکش باشد باز اسم یونانی است» [۱] و ازین عبارت استفاده این احتمال میشود که تمام اسم بک نفر مغنی و سازنده یونانی باشد - ما این ترجمه را نیز به (والله العالم) ختم میکنیم ۸ - آزادوار چنکی : از معاریف نسوان موسیقی دان دوره بهرام گور بوده است ۹ - کوسان نوا کر : از نئی زنهای مشهور ایرانیان قدیم بوده و فخر کرگانی در مثنوی ویس و رامین اسم او را ذکر کرده است [۲] ۱۰ - مانی نقاش پسر (فوتق بابک) از اهل یکی دهات بابل موسوم به (مردی نو) مخترع مذهبی مرکب از مذاهب مختلفه زردشتی و مسیحی و یهودی و امثال آنها بوده است - بقرار آنچه نوشته‌اند در ۴۵ سالگی در موقع جلوس شاپور اول مذهب خود را آشکار کرده و بالاخره از بیم شاهنشاه از ایران گریخته بچین و تانار رفته و مجدداً در زمان هرمز بن شاپور «۲۷۱ - ۲۷۲ م» بایران آمده بنا بر قولی بدست او و بنا بقولی بدست بهرام اول «۲۷۲ - ۲۷۵ م» بقتل رسیده است - چیزی که از مانی قابل اهمیت است

[۱] مجله کاوه شماره ۵ ص ۱۶ سال دوم دوره جدید

[۲] شماره ۸ مجله کنجینه معارف آقای تربیت .

نقاشی او میباشد که نقاشان آن عصر را متحیر ساخته و بعدی در این صنعت مهارت داشته که بعقیده برخی آنرا معجزه خویش قرار داده و برای اثبات این دعوی کتاب نقاشی بنام ارتنک یا ارتنک ساخته به ده است و بوجود او نقاشی در ایران رونق تازه گرفته چنانکه تصرفات او و ایرانیان دیگر در نقاشیهای ملل دیگر از قبیل چینی ها نیز موثر شده است و بالاخره ایرانیان شاگردان بهتر از استاد شده اند. - مانی قوه ابتکار داشته و خالی از فضیلت علمی هم نبوده است چنانکه خود از روی خط آرامی خطی اختراع کرده (در اقسام خط فارسی ذکر شد) و راجع بمذهب خود چند کتاب تألیف کرده است از آن جمله کتابی است که بنا بر نوشته ابوریحان بیرونی موسوم به « شاپورکان » بوده و محتمل است که این همان کتابی باشد که گویند برای شاپور بزبان پهلوی نوشته بوده است ۱۱ - مزدک پسر بامداد : برخی او را نیشابوری و بعضی او را از اهالی فریدن اصفهان دانسته اند [۱] و بعضی اراکلی حوالی تخت جمشیدش گفته اند بتبع برخی که او را در زمره حکما و دانشمندان حساب کرده اند و جزء فلاسفه اش شمرده اند متعرض ذکر آن در این فصل شدیم. - مزدک مخترع آئین و کیش تازه بوده [۲] و در زمان قباد اول (مدت

[۱] آئینه اسکندری میبرد که (دهی موسوم بمزدکیان در نزدیک فریدن اصفهان،

موجود است که مولد و موطن مزدک است) بعضی وجه تسمیه بلوک معروف به (میزدج) در نواحی چهار محل اصفهان را همان مولد مزدک دانسته اند .

[۲] مذهب معروف به (اباحه و اشتراک) باو منسوب است و شهر ستانی در

سلطنت در دفعه اولی ۴۸۷-۴۹۸ و در دفعه دوم ۵۰۱-۵۳۱) یک-نوع شورش مذهبی ایجاد کرده است و در بدو امر قباد با بحقیقت یا برای پیشرفت سیاست خود با و گرویده و از این جهت بفتوای موبدان و روحانیین در حدود سال ۴۹۸ از سلطنت خلع و برادرش کاماسپ (جاماسب) بجای او برقرار گشته است - در حدود سال ۵۰۱ مجدداً قباد تخت پادشاهی را متصرف و این مرتبه روش خود را تغییر و روی بیطرفی نشان داده است - تا اینکه اواخر سلطنت او مزدکیان و را مجبور میکرده اند که خود استعفا و تخت سلطنت را بیکی از پسرانش (کیوس) نام [۱] که وعده تزویج این آئین را بآنها داده بوده است تفویض نماید - قباد بحیله اجرایی این مراسم مزدکیان را بچشمی دعوت کرده و بدستیاری خسرو انوشیروان تمام آنها را بقتل رسانیده است - برخی نوشته اند که در این قتل عام تنها شخص مزدک فرار کرده است و بعضی نوشته اند که او هم کشته و بدار آویخته شده است و جمعی از مورخین عرب اصل واقعه قتل عام مزدکیها را بعد از وفات قباد

بقیه حاشیه صفحه قبل

ملل و نحل مینویسد که مذهب او خیلی نزدیک بمذهب مانی است - صاحب آئینه اسکندری مینویسد د مذهب مزدک بعینه اعتقاد نهیلیستها néhliste و انارشیهستهای anarchiste طالب هرج و مرج اروپا است .

[۱] لقب او را فتناسوارسا نوشته اند که بعقیده بعضی تصحیف پندشخوار شاه است بمناسبت پندشخوار که نام سلسله کوهی است از جبال البرز .

در اوائل سلطنت انوشیروان (۵۳۱ یا ۵۳۲ م) نوشته اند - بعضی
 نوشته اند که مزدکیان قباد را بکشتن سوخرا باز داشته بودند و از این
 جهت (زرمهر) پسر سوخرا خروج کرد و مزدک را با بسیاری از
 پیروان او کشت . - باری در خصوص مزدک و قتل عام مزدکیان اقوال
 بسیار است و آنچه فعلاً زدمجمعی از محققین مقبول است این است که
 این واقعه در حیات قباد و بدستباری انوشیروان در ۵۲۹ یا ۵۲۸ م
 اتفاق افتاده است و بعضی محل این واقعه را در نزدیکی طیسفون مابین
 رود نهر روان و جازر (دهی است در نواحی نهر روان در نزدیکی مدائن)
 نوشته اند . - از جمله تألیفاتی که منسوب بمزدک است کتاب (مزدک
 نامه) است (گویا بسبک کلیله و دمنه بوده است) که ابن مقفع آنرا
 از پهلوی به عربی ترجمه کرده و با احتمال بعضی آنرا در قرن دوم هجری
 ابان لاحقی (ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفیر) بنظم در آورده است
 - و بعضی فرهنگ نویسندگان کتابی بنام (دیسناو) که برخی آنرا (ویسناد) یا
 (دیسناد) ضبط کرده اند نسبت بمزدک داده اند که برای اثبات مذهب خود نوشته
 ولی در خصوص این کتاب هنوز ماخذ صحیحی بدست نیامده است . -
 نگفته نماند که قتل عام مزدکیان بالمرّه رفع این فتنه و غائله را نکرده
 بلکه تا حدود ۳۰۰ هجری هر وقت بنامی مثل خرم دینی (منسوب
 به خرمه نام دختر فاده که زن مزدک بوده و از مداین کربنخته و درری
 ظهور کرده است) و غیره در ابران خروج کرده و مزاحم خلفای عباسی

بوده اند تا اینکه بالاخره بکلی محو و معدوم شده اند [۱] ۱۲ - بهرام کور (مدت سلطنت ۴۲۰ - ۴۳۸ م) اغلب ادبا و مورخین اسلامی نسبت اشعار عربی و فارسی باو داده اند و سابقاً در ذیل عنوان (شعر در دوره ساسانی) اشاره بعقاید بعضی مؤلفین نسبت باو شد و تحقیقی در خصوص شعر فارسی که باو منسوب است کردیم - همان دو شعر عربی را که از قول محمد عوفی در حواشی سابق نقل کردیم مسعودی بهرام نسبت میدهد در موقعی که برخاقان ترك ظفر یافته است [۲] - و از روی تمام اقوال ادبا و مورخین شاید این حدس درست باشد که بهرام شعری سروده است - باری بهرام نزد نعمان پادشاه حیره در قصر خورنق تربیت یافته و بكمك منذر بن نعمان بتخت سلطنت نشسته است و مطابق نقل جمعی در سال ۴۳۸ م در شکار گاه در باتلاقی فرورفته و وفات یافته است - حکیم نظامی علیه الرحمه کتاب (هفت کنبد) را باسم او نوشته است : (ای نظامی ز کنبدی بگریز که گلش نازک است و خارش تیز)

[۱] خیلی از مؤلفین در کتب تاریخی متعرض احوال و عقاید مزدک شده اند مانند : ملل و نعل شهرستانی ، فهرست ابن ندیم ، بلدان ابن فقیه ، ابو علی مسکویه طبری ، ابن اثیر ، ابوریحان بیرونی و درجمله کاوه بقلم آقای سید محمدعلی جمال زاده راجع باحوال او تحقیقاتی شده است که بسی مورد استفاده ما واقع شد - لازم است اهل تحقیق و تتبع با آنجا رجوع کنید .

[۲] درباره از کلمات این دو شعر روایات مختلف است از جمله : اقول له لما فضضت جموعه الخ بجای فقلت له لما نظرت جنوده الخ .

(باچنان شوکت و علو مقام دیدی آخر چگونه شد بهرام) ۱۳ -
 اردشیر بابکان : در اینکه پادشاه با کفایت باسیاستی بوده شکی نیست -
 برای اثبات مقام دانشمندی او مکتوب اندرزنامه که ابن ابی الحدید
 در شرح نهج البلاغه نقل کرده است (بر فرض صحت) کافی است -
 مرحوم فروغی در تاریخ ساسانیان از قول بعض مورخین نسبت تألیف
 دو کتاب به (اردشیر) داده است : یکی کتاب (کارنامه) که مصنفین
 عرب بنام (کارنامه) نوشته‌اند و دیگر کتاب باسم (شیوه سور) که
 بضبط مولفین نازی نامش (آداب العیش) است در آداب معاشرت و رسم
 و راه خوردن و آشامیدن . - در خصوص کتاب (کارنامه اردشیر)
 گذشت که بروایت بعضی در اواخر قرن ششم میلادی نوشته شده و
 بعقیده بعضی مستشرقین اصلاً مربوط بقرون بعد از دوره ساسانی است
 ۱۴ - آذر بادبن زر ادستان حکیم : در خصوص احوال او اطلاعی
 کامل در دست نیست جز اینکه شمس الدین محمدبن قیس رازی در کتاب المعجم
 (ص ۱۶۹ طبع برون) در ذیل شعر فارسی که نسبت بهرام گور داده‌اند
 (منم ان پیل دمان النخ) مینویسد و در بعض کتب فرس دیده‌ام که
 علماء عصر بهرام هیچ چیز از اخلاق و احوال او مستهجن ندیدند
 الا قول شعر پس چون نوبت پادشاهی بدو رسید و ملک بروی قرار
 گرفت آذر بادبن زر ادستان حکیم پیش وی آمد و در معرض نصیحت
 گفت ای پادشاه بدانکه انشاء شعر از کبار معایب ملوک و دنی
 عادات پادشاهان است ، النخ - بر فرض صحت مقام حکمت و

درایت او از همین نصیحت واضح میشود ۱۵ - فرشادشیر : مولفین عرب او را (فرسادشیر) یا (فرساوشیر) ضبط کرده‌اند و او را از جمله حکما و دانشمندان قبل از اسلام شمرده‌اند ۱۶ - جاماسب حکیم اصل اسم او (گاماسب) بوده و مولفین عرب او را (جاماسب) یا (جاماسف) ضبط کرده‌اند - شخصی باین نام در حکمای عجم مشهور و اقوال و عقاید مخصوصاً در کتب احکام و نجوم و آثار قبری منسوب باو در بلوک خفر فارس معروف است - مطابق نقل مولفین ایرانی و عرب جاماسب حکیم برادر کشتاسب بن لهراسب بوده و نزد زردشت کسب علوم و معارف کرده است و کتابی بنام (جاماسب‌نامه) باو منسوب است که بطور رمز از اخبار آینده در آن کتاب خبر داده است و کلمات بزرگ و نصاب حدیثانه در خلال مسطورات تاریخی و اخلاقی از او نقل کرده‌اند . - ممکن است که این جاماسب همان کس باشد که وزیر (و یشتاسب) پادشاه باختر بوده که بعد از مهاجرت زردشت بان نواحی حمایت از او کرده و در ترویج آئین او کوشیده و دختر زردشت را بزوجیت قبول نموده است .

۱۷ - فرهاد کوهکن - موضوع افسانه شیرین (فرهاد و شیرین) است و مورخین ایرانی او را یکی از حجاران و صنعتگران شیرین کار زمان خسرو پرویز نوشته‌اند . - نظامی فریاید : (که هست اینجا مهندس مردی استاد) (جوانی نام او فرزانه فرهاد) (بوقت هندسه عبرت نهائی) محسطنی دان و اقلیدس کشائی) (به نیشه چون سر صنعت بخارد) (زمین را مرغ بر ماهی

نکار د) (بصنعت سرخ گل را رنگ بندد) (بد آهن نقش چین برسنگ بندد) - بر فرض اینکه فرهاد شخص تاریخی باشد میتوان کلیاتی از احوال او را در ضمن مثنوی خسرو شیرین نظامی بدست آورد و قسمتی از حجاریه‌های بیستون را از شیرین کاریهای او نوشته‌اند (صورتی در بیستون فرهاد مسکین کننده است آفرین بر دست و بازویش چه شیرین کننده است).

زردشت و کتاب اوستا

اشخاصی که اسم برده شد اغلب مربوط به عهد ساسانیان بودند - جای آنستکه این فصل را بشمه از شرح احوال زردشت ختم کنیم - سابقاً در ضمن تاریخ ادبیات دوره قدیم اشاره بتاریخ زندگانی او شد و در اینجا محض تذکار می‌کوئیم :

زردشت یا (زرتشت) یا (زرانشت) یا (زراتوشتر) یا (زرتشتر) و همچنین با املاهای مختلف دیگر؛ همه جا در تواریخ و تذکره‌های حکما و دانشمندان بعنوان مرد حکیم و دانای کامل متعرض اسم و شرح حال او شده‌اند و در میان پارسیان زرتشتی بمقام نبوت معروف بوده و هست - زرتشت مرد حکیم دانشمند برگزیده بوده و تعلیمات اخلاقی و علمی او (از قبیل طب و نجوم و طبیعیات) عموم طبقات خاصه پیروانش را بسیار مفید بوده است مذاهب زرتشت در ایران مخصوصاً در عهد ساسانیان مذهب رسمی و قوانین موضوعه او قوانین رسمی مملکتی بوده است و در این زمان هم جمعی از پیروان این آئین خاصه در هندوستان و بعض بلاد ایران

(مانند یزد و کرمان) وجود دارند .

راجع بزمان زردشت و محل تولد و زبان اوستا و سایر خصوصیات احوالش عقاید مختلفه اظهار شده است - عقیده که اخیراً خیلی طرفدار پیدا کرده این است که ولادتش در قرن هفتم قبل از میلاد و وفاتش در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد بوده است (سابقاً نقل کردیم که در سال ۵۸۳ ق م در هفتاد سالگی در روی پله های معبد بلخ بقتل رسیده است) - مطابق بعض روایات پدرش (پ اورشسب) و بضبط بعضی (پوروشاسپا) از دودمان (اسپیئاما) و مادرش (دوغد) نام و یکی از دخترانش (پروچیت) زوجه جاماسب وزیر کشتاسب بوده است - شهر ستانی در کتاب ملل و نحل اسم پدر و مادر او را نزدیک بنچه نوشتیم نوشته و میگوید (ابو کان من آذربایجان و امه من الری) و قطب لاهیجی در تذکره حکما در این جهت متابعت شهر ستانی را کرده است . - بعضی محل تولد زردشت را (ری) و جمعی از اهل تحقیق آذربایجان (انروپاتن) در حوالی دریاچه ارومیه دانسته اند . - زردشت در ۲۰ سالگی عزلت اختیار کرده و قسمت عمده جوانی خود را بر ریاضت و انزوا گذرانده و در ۳۰ سالگی عقیده اظهار و مذهبی اشکار ساخته و مردم را بکیش خویش دعوت نموده است و ابتدا در وطن خود به تبلیغ و اشاعه مذهب خویش پرداخته و چون روی مساعدتی ندیده است ناچار مجبور بترك وطن و بطرف باختر [۱] رهسپار گشته است و پادشاه باختر موسوم

[۱] باختر یا (باکتریا) عبارت از خوارزم و بخارا و افغانستان و بلوچستان

به (ویشتاسب) یا (کشتاسب) مقدم اورا کرامی داشته و باو ایمان آورده است و جاماسب وزیر کشتاسب نیز از او حمایت کرده و باین سبب در اندک وقتی مذهب زردشت در ایران و توران و هند و آسیای صغیر انتشار یافته و طرفدارانی پیدا کرده است و بالاخره در ضمن یکی از جنگهای سیاسی یا مذهبی ارجاسب شاه تورانی با ویشتاسب شاه و پیروان مذهب جدید و غلبه ارجاسب شاه بر باختر بقول بعضی در ۸۳ ق م کشته شده است [۱].

کتاب مذهبی معروف زردشت همان کتاب [اوستا] است که پیش از این راجع بتقسیمات آن چیزی نوشتیم - اوستائی که در زمان هخامنشی بوده مطابق بعض عقاید بدست اسکندر مقدونی سوخته شده و بعد نسخه از آن از جایی بدست یونانیان افتاده و از قسمتهای علمی آنچه راجع بطب و نجوم بوده است بیونانی ترجمه کرده و بعد آن را باآتش انداخته اند - بلاش اول اشکانی امر بجمع آوری اوستا کرده و در زمان اردشیر اول نین سرنامی که هیربدان هیربد بوده است آنرا مرتب ساخته و پس از

و سرفند و هرات و قندهار و سیستان و کابل و مرکز آن بلخ بوده است و چون در قدیم بلخ را باختر میگفته اند تمام این مملکت بنام باختر معروف شده است .

[۲] جناب مشیرالدوله در تاریخ ایران مینویسد زردشت در اواخر عمر بجنگهایی برای اشاعه مذهب خود پرداخت و وقتی که با مردم هیون در مقام مدافعه جنگ میکرد کشته شد و هیون مردمان تورانی بوده اند و سردار دشمنان (ابرج نشب) یا ارجاسب و قاتل زردشت توری بر آروخش نام داشته است .

آن شاپور اول آنچه را که از اوستا راجع بعلم طب و ستاره شناسی و فلسفه و جغرافیا بر داشته بودند از یونان و هند و سایر جاها جمع کرده باوستا افزود و در زمان شاپور بزرگ اوستا رسمیت پیدا کرد است [۱] - خلاصه کتاب [اوستا] یکی از کتب مهم قدیم پارسیان است که اغلب دستخوش تحریف و تصحیف شده آنچه باقیمانده اندکی از بسیار و مشتی از نمونه خروار است - خصوصیات روحی زردشت را میتوان از بعضی قسمتهای این کتاب اکتشاف کرد والله الموفق .

اوستا که در پهلوی (پستک) یا (اوستاک) و عربیها (وستاق) گویند مطابق روایات پهلوی و مورخین ایرانی و عرب در اصل بیست و یک کتاب بنسک بوده است [۲] مشتمل بر احکام شریعت و اخلاق و نجوم و هیئت و تاریخ و فلسفه و غیره که بروایت طبری و مسعودی آنها را بزروی دوازده هزار پوست گاو نوشته بوده اند و اتمام آنها تألیف یک نفر و راجع بیک زمان و یک زبان نبوده است [۳] و آنچه اکنون در دست است نسبت باصل اوستا خیلی مختصر است .

[۱] عیناً این قسمت از تاریخ مشیر الدوله اقتباس شده است .

[۲] زردشتیان دعائی دارند مشتمل برستایش زردشت که بیست و یک لفظ دارد

و هر لفظی از این دعا را نام یکی از کتابهای اوستای اصل قرار داده اند .

[۳] بعضی از قول یلنی مورخ یونان نقل کرده اند که کتاب زردشت دو میلیون

آیات میشد - و بقول بعضی مجموع ۲۱ نسک اوستا در ضمن ۱۴ قرن (از قرن

۱۲ ق م بعد) بتدریج درست شده است .

سابقاً در ذیل عنوان (زبان زند و سانسکریت) قسمتهای اوستای کنونی را نوشتیم و بارها گفته ایم که از همه مهتر قسمت (گانا) است که منسوب بشخص زردشت و کرانبهاترین یادکار ادبی قدیم ایران است: گانها -- یا سرودهای قدیم اوستا که بزبان سانسکریت (گیتا) گفته میشود عبارت است از هفده سرود در جمله هفتاد دو یسنا از قسمت (یسنا) که در سانسکریت (یجنا) گفته میشود. - یسنا بمعنی ستایش و نیایش و نام یکی از قسمتهای اوستاست که مشتمل بر هفتاد و دو فقره سرودها و مناجاها و دعواتی است که در مواقع عبادت با آداب مخصوصی [۱] میخوانده و بجا میآورده اند - گانها در اواسط کتاب یسناست باین ترتیب که سرود اولی یسنای بیست و هشتم و دوم بیست و نهم و همچنین تاسنای سی و چهارم که سرود هفتم است و بعد از آن یسنای چهل و سوم سرود هشتم است و هکذا بترتیب تا پنجاه و سوم که سرود هفدهم است - سرودهای گانا عموماً شعر یا بتعبیر بعضی (نثر مسجع) است و ابیانش باعتبار عده مصراعها پنج قسم است :

۱- اهنوایتی ۲- اوستوایتی ۳- سپنمابنیو ۴- وهوخشتر
وهشتوبی [۲] و ابن اسامی بمناسبت کلمه اول هر سرودی گذاشته شده

[۱] در موقع عبادت چیزهایی از قبیل: آب، شیر، گوشت، شاخه از درخت (هوما)، شیره همان کبکاه و غیره را میگذاشته اند و عصاره کبکاه هومارا بر بجر آتش میریخته اند و مشغول عبادت میشده اند.

[۲] رجوع شود بحاشیه سابق ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴.

است (نظیر اسامی بعض سور قرآن: طه، یس، عم [۱]) - عموماً قسمت (بسنا) مشتمل بر مطالب اخلاقی و نصایح شیرین و مضامین شعری خبلی ساده طبیعی است مخصوصاً (کاتها) علاوه بر روح تعلیمی و اخلاقی درای مضامین شعری دلچسب و کاملاً باملاحت است - قسمتی از این سرودها مناجاتهای صمیمانه با حال و گاهی مخلوط با شکایتها و درد دلوائی است که گوینده با لحن موثری با معبود خود داشته است - و قسمتی اظهار مسرت و کاسروائی و نکوهش مخالفین دین و تمجید و بشتاسب است بواسطه کروییدن بمذهب جدید و پیدا شدن دوستانی بعد از مدتی آوازی و بیچارگی از دست دشمنان - و قسمتی متضمن بیان مطالب و کشف حقایق و نصایح حکیمانه است - و یک سرود راجع است بازهواج جاماسب با دختر زردشت بالاخره هر قسمتی از (کاتها) متعلق بمطلبی و حاکی از معنائی است .

محض تکمیل مطالب این عبارت سرود دوم (بسنای بدست و نهم) و سرود نهم (بسنای چهل و چهارم) را از کتاب ایران نامه در اینجا نقل میکنیم :

سرود دوم کاتها - کشای بیا، گوش، اروا، گرزدا، کههای، ماهوارزدم، که مانتشت، آما، آبشمو، هازپجا، ریمو، اهیشایا، درسچا، نوس چا، نوات، موای، واستا، کشمت، اینو، ادها،

[۱] این تشبیه را صاحب ایران نامه کرده است و بعض مطالب ما در اینجا مأخوذ از آن کتاب است .

موای، سستا، وهه، واستریا،

یعنی بشما روان گاو فریاد میبرد از چه مرا آفریدید برای که
مرا ساختید بر من دیو (ایشیمو) تعدی مینماید بدرفتاری و ظلم میکند
نیست مرا چوپان جز تو دیگر لذا مرا بیاموزید خوب دهقانی .
سرود نهم گاتها - تد، تهوا، پرسا، ازس، هوئی، وُچها،
اهورا، - کسنا، زانها، پتا، اشه یا، پاورویو - کسنا کنک، استارم
چا، داد، ادوانم، - که یا، واکشایاتی، زفسایتی، تهواد - تاچد،
مردا، وسمی، انیاچا، دبدوبه .

و اما (وندیداد) که یکی از اجزای اوستاست مشتمل بر بیست
و دو فصل است : ۱ - راجع بقسمتی از جغرافیای مهانک آریائی ۲ -
افسانه (یما) پسر (وبوان هان) که مراد جمشید است ۳ - تا ۷ -
مشتمل بر دستور العملهای حمل جنازه و آداب آن و نیز مطالبی که مردم
را بعبادت و زراعت و تربیت حیوانات تشویق میکند ۷ - تا ۱۲ -
در احکام نجاسات است ۱۲ - تا ۱۵ - راجع بتربیت سگ و اقسام
آن است ۱۶ - در احکام حیض ۱۷ - در امور تنظیفیه از قبیل ناخن
گرفتن و اصلاح موی سر و غیره ۱۸ - تعریف خروس و تشخیص پاره از
جراجم ۱۹ - راجع باینکه شیطان خواست زردشت را فریب دهد و
موفق نکشت ۲۰ - افسانه فریدون ۲۱ - تعریف گاو و باران و آب
و ماه ۲۲ - دعائی که برای دفع امراض اهریمنی خوانده میشود .
و اما (یشت) مشتمل بر بیست و چهار سرود است متعلق به

موجودات عالی خلقت و قسمتی هم متضمن حماسه های ملی است - رتبه پشت در عالم ادب بعد از کاتها بر سایر اجزاء اوستا مقدم است - و همانطور که کاتها در اوستا حکم ریک و دای کتاب مقدس هندوها را دارد؛ یشت همه حکم کتاب مهابهارانه (Mahâbhârata) و رامایانا (Ramâyana) را دارد .

و اما (ویسپرو) بیست و چهار فصل دارد که انواع عبادت و آداب آنهاست .

و اما قسمتهای دیگری که ملحق باوستا شده است از قبیل ستایش های خورشید و ماه و آب و آتش و ادعیه سی روه ماه و غیره تاریخ آنها متأخر از قسمتهای دیگر و از نقطه نظر ادبی با اجزای دیگر قابل قیاس نیست .

از اوائل مائه هجدهم میلادی مستشرقین فاضل در صدد کشف مطالب کتاب اوستا برآمدند و در این راه بذل مساعی لازمه بکار بردند و از آنجمله انکتیل دوپرون (Anquetil daperron) فرانسوی است که زحمات بسیاری کشیده و کتابی راجع بفرسه و علوم طبیعی و عبادات و قوانین مقررہ زردشت در تحت عنوان «زند اوستا» تألیف و در (۱۱۷۷ م) نشر کرده است - و دیگر فاضل محترم بورنوف (Bournouf) فرانسوی است که کتابی در هشتصد صفحه بعنوان (تفسیر یاسنا) تألیف نموده و در (۱۸۳۳ - ۱۸۳۵ م) طبع و نشر شده است . و فضلا و مستشرقین دیگر نیز هستند که در

اینرا خدمت‌های شایانی انجام داده اند .

مذهب و تعلیمات زردشت

چنانکه گفتیم زردشت مرد حکیم دانشمندی بوده است و تعلیمات اخلاقی و مذهبی او خیلی فیلسوفانه و بحال پیروانش نفع بوده است - ولی این مذهب هم مثل مذاهب عالم بعدی دچار اوهام و خرافات و اشتباهات شده است که باین زودیهها اساس اصلی آن معلوم نمیشود و بعد از تتبع و زحمت بسیار باید از پس هزاران پرده ظلمت نورضعیفی از آن مشاهده کرد - تحقیق جزئیات مطالب عجله از عهده ما و این کتب خارج است باندازه که محل احتیاج ماست چیزی مینویسیم :

بسیار بلکه تمام مذاهب قدیمه آریتهای ایرانی و هندبها مخصوصاً هر کدام بنحوی دم از نور و ظلمت و یزدان و اهریمن و خیر و شر میزنند و این دو دسته از نژاد آریین آنچه معلوم است تا حدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده اند و شاید مابین قرن نهم و چهاردهم مابین آنها جدائی مذهبی رخ داده است - ستایش نور و مظاهر روشنائی و وحشت از تاریکی و نفرت از مظاهر ظلمت در قدیمترین یادکار مذهبی و ادبی این دو دسته اعنی (اوستا) و (ودا) بخوبی مکشوف است - وقتی که دقت و تتبع میکنیم می بینیم این طوائف در ابتدا يك مذهب ساده طبیعی داشته اند و تدریجاً بطوری حقایق در لفافه موهومات و مجازات پیچیده شده است که گاهی صورت بت پرستی و عبادت اجسام بیروح بخود گرفته

است و بالاخره از يك ریشه كوچكى چندین شاخه مختلفى روئیده شده است. و در این میانه علمای هر مذهبی برای سر و صورت دادن عقاید دینی خود شاخ و برگهائی بر آن بسته اند. بگذسته میگویند «نور و ظلمت دو چیز ازلی قدیم هستند که مدبّر عالم خلقتند» و آنها باصطلاح متکلمین اسلام به (ثنویه) معروفند و بگذسته میگویند «نور موجود ازلی قدیم و ظلمت حادث است» و در کیفیت حدوث ظلمت و امتزاج آن در عالم خلق با نور حرفها دارند - برای فهم عقاید و تفکیک مذاهبی که که بنور و ظلمت و یزدان و اهریمن قائل هستند رجوع شود بکتاب متکلمین. کلام ما در موضوع زردشت است:

زردشت - قائل بمبدأ واحد مجردی برای موجودات است که آنرا (اهور مزدا) خوانند و نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن [۱] هر دو را حادث میدانند (نور را بالذات و ظلمت را بوجود نبعی ظلی) و معتقد است که نظام و قوام هستی بواسطه امتزاج نور و ظلمت و لشکر یزدان و اهریمن و بمباره اخیری آمیزش قوه و ماده پایدار میشود و مرجع تمام خیرات یزدان است و مرجع شرور اهریمن و دائم لشکر یزدان و اهریمنان در جنگند و وقتی عالم بسعادت رسیده و بنی آدم نیک بنح خواهند شد که نژاد اهریمن تمام و نابود گردد. - زردشت بدو عالم

[۱] اورمزد بمعنی موجود مفارق منزّه است - و یزدان را زاده اورمزد

میدانند - و بعضی نوشته اند که «اهریمن یا از ریوان مأخوذ است یا از اریان یعنی نور مانند.

معتقد است: یکی روحانی یا (مینو) و یکی جسمانی یا کیتی) و آنچه در عالم است بدو قسم تقسیم میکنند: تقدیر یا (بخشش) و فعل یا (کنش) - و حرکات و افعال انسان را سه قسم میکنند: اعتقاد یا (منش)، گفتار یا (گویش)، رفتار یا (کنش) - و وقتی انسان بمرتبۀ سعادت عالی رسیده و بیزدان نزدیک شده و اهل بهشت است که هر سه چیزش اصلاح و دارای، اراده نیک، گفتار نیک، کردار نیک، شده باشد. زردشت میگوید - بنای آفرینش عالم بر اضداد است و این خاکدان میدان مبارزه نیکی و بدی یا جنود یزدان و اهرمن و کائنات مابین کیر و دار این قوی واقعند و سعادت و شقاوت بشر بسته پیروی این دو چیز متضاد است و بهشت جاویدان منزل پیروان یزدان و صاحبان نیت و گفتار و کردار نیک است و دوزخ جای اتباع پلیدان و ارواح اهرمنی - و نیز میگوید - اهورمزدا که نور مفارق محض است با هیولای کیتی بواسطه قوای نورانی یا امشاسپندان (Amchaspand) ارتباط پیدا میکند و بتوسط آنها افاضه نور از مبدأ مجرد بهستیهای آخشیدجی میشود - امشاسپندان عبارتند از: وهومانان (Vôhmanah) یا (بهمن)، اشاواشتیا (آسا واهیستا) (Asa vahista) یا (اردی بهشت)، خساترا وایریا (خساترا وریا) (Khsathra vairya) یا (شهریور)، سپانتا آرمایتی (Çpenta ârmaiti) یا (اسپندار مزد)، هروانات (Haurvatât) یا (خورداد)، آمرنات (Amretât) یا (مرداد - مرداد)

هر کدام از امشاسپندان مدبر^۱ امری در عالم کون ه تند - و در مقابل وضد هر يك از اینها از امانیو (Anra mainyu) یا (انگرامانیو - اهرمن) روح زشتی را ظاهر ساخته است - اکامانا (Aka manah) در مقابل وهو مانا - آندرا (Andra) در مقابل اردیبهشت - سرو (Çauru) در مقابل شهریور - نا اُنْهائیتیا (Naonhaithya) در مقابل اسپندار مذ - ترو (Tauru) در مقابل خورداد - زریکا (Zairica) در مقابل مرداد .

و هر يك از اسامی روزها و ماههای فارسی نام فرشته است که مدبر^۲ مصالح آسمان و روز است [۱] .

زردشت خود مدعی است که با امشاسپندان ارتباط یافته و از آنها استفاده علوم کرده و نیز بی واسطه با اورمزد ارتباط یافته از او اخذ انوار دانش کرده است [۲] .

[۱] تعبیر یزدان و اهرمن و امشاسپندان و فرشتگان و واسطه ارتباط اورمزد با خشیجیان و مینو و کتی و غیره خیلی شبیه است به تعبیر رحمان و شیطان و ملائکه مقربین دنیا و آخرت در زبان اسلام - و وجود ماهیت و هوبلی و صورت و مادی و مجرد و عقول قدسیه و عالم خلق و امر و کیفیت ربط واجب با ممکن و غیره در زبان فلاسفه و متکلمین و برای تحقیق کامل رجوع بکتاب آنها شود و بعقیده ما (کنگره ویران کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق) .

[۲] قسمت عمده از مطالب این فصل مأخوذ است از کتب زردشتیان و تاریخ طبری و مسعودی و ملل و نحل شهرستانی و آئینه اسکندری و ایران نامه میرزا عباس شوشتری منطبقه جبر آباد دکن والله العالم بحقایق الامور .

در مذهب زردشت کاملاً از تجرد و گوشه نشینی و بدویت نهی شده و با آبادی و جمعیت و مدنیت و نظافت و تربیت اطفال و نگاهداری حیوانات نافع از قبیل گاو و گوسفند و زراعت و غرس اشجار و امثال آنها خیلی توصیه شده است (ثواب نشانیدن درختی و افشادن تخمی زرد آنها از هر دعا و عبادتی بالاتر است) - و در طهارت و نجاست و دفن اموات و غیره قوانین سودمندی دارد .

زردشت کسب علوم و آداب را خیلی اهمیت داده و خود اقسام و انواع آنها را بمردم میآموخته است .

تذبییه : آنچه تا کنون نوشتیم راجع باحوال و عقاید زردشت اولی

بوده است که در بلخ بوده و غیر از او هم بروایت مورخین چند نفر بنام زردشت آمده اند که مروج عقاید زردشت نخستین بوده اند از آن جمله فریدون را زردشت ثانی نوشته اند که دخمه فریدون یا کعبه زردشت در استخر فارس باو منسوب است و دیگر جاهاسب که زردشت سوم بوده و در زمان داریوش یاپدرش هبستاسب ظهور کرده است .

خاتمه و ملحقات

پاره از مطالب که ذیل صفحات کتاب کنجایش نداشته یا از قلم یا در طبع افتاده است بعنوان خاتمه ملحق بکتاب نمودیم .

۱- در ص ۷ (و بقول اهل منطق طرد و عکس) : توضیح این اصطلاح از ذیل صفحه افتاده است و آن این است : اهل منطق می

گویند « معرف چیزی است که تصور آن مستلزم تصور کنه معرف یا امتیاز آن از ماسوی باشد » - بنا برین چند شرط کرده اند از آن جمله اینکه (مابین معرف و معرف نسبت تساوی باشد نه تباین و عموم و خصوص) و بمقتضای این شرط باید تعریف جامع افراد و مانع اغیار باشد مثلاً اگر در تعریف انسان بگوئیم (جسم حساس متحرك باراده) مانع اغیار نیست زیرا شامل غیر انسان از حیوانات هم می شود - و اگر بگوئیم مثلاً (حیوان ناطقی که قامتش دو ذرع باشد) شامل تمام افراد انسان نمیشود - و از اینجاست که باید دو قضیه در هر تعریف صحیحی صادق باشد یکی اینکه « هر وقت معرف (بکسر راء) صادق است معرف هم (بفتح راء) صادق باشد » یعنی مانع اغیار باشد و از آن به (طرد) تعبیر کنند و دیگر اینکه « هر وقت معرف (بفتح راء) صادق است معرف (بکسر راء) هم صادق باشد » بعکس قضیه اول یعنی جامع افراد باشد و از آن به (عکس) تعبیر کنند .

- ۲ - در ص ۹ (ابن انبار) توضیحی از طبع افتاده است : ابن انباری یا انباری نام دو نفر است که گاهی بهم اشتباه می شود یکی ابوبکر محمد بن قاسم (متوفی ۳۲۸ هـ) که مؤلف کتب ذیل است :
- ۱ - کتاب الاضداد در نحو ۲ - کتاب الزاهر در معانی کلمات ناس
 - ۳ - شرح مفضلیات ۴ - کتاب الايضاح في الوقف والابتداء ۵ -
 - کتاب الهاآت في کتاب الله - و دیگر ابوالبرکات عبد الرحمن بن ابو الوفاء که مدرس ادبیات مدرسه نظامیه بغداد بوده و صاحب تألیفات

- ذیل است ۱ - زهة الالباء في طبقات الادباء ۲ - اسرار العربيه در نحو
- ۳ - الانصاف في مسائل الخلاف بين النحويين ۴ - لمعة الادله في
- اصول النحو ۵ - الاغراب في جـدل الاعراب ۶ - عمدة الادباء في
- معرفة ما يكتب فيه بالالف والياء ۷ - الفاظ الاشباه و النظائير -
- وفاتش در (۵۷۷) هجري واقع شده است - بعضي براي رفع اشتباه
- اولي را بعنوان (ابن انباري) و دومی را بعنوان (انباري) ترجمه کرده اند
- ۳ - درس ۱۸ راجع بلفظ (هگز) : ابن حاشیه در موقع پاك
- نويسي از قلم ما افتاده است « معلوم باد که این لفظ در اشعار متقدمین
- استعمال شده است ناصر خسرو در يك قصیده چهار مرتبه این لفظ را
- استعمال کرده است : هرروز روز کار نویدی دگر وحدت) (کن را هگزید
- نخواهي همي خرام (ايضاً) جز رنج کي هگز ببيني تواز خميس) (جز
- رنجه کي بديد هگز از ز کام کام (ايضاً) من دست خویش در رسن دین
- حق زدم) (از تو هگز جست نخواهم نشان و نام)
- ۴ - ايضاً در ص ۱۸ حاشیه بعد از کلمه قزوينی است يك جمله
- در طبع افتاده است و صحيح این است « وان مخفف ابوالفرج است که
- باينصورت نوشته میشود و نظير آن در عربي بلحارث و امثال آن است
- که مخفف بني الحارث است و بعض کلمات هم مانند بلهوس و بلعجب
- داريم که النخ » .
- ۵ - در حاشیه ص ۲۷ راجع براغب اصفهانی این جمله افتاده
- است : صاحب روضات این تاريخ وفات را از مؤلف تاريخ اخبار البشر

نقل کرده است و جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه ص ۴۴ ج ۳ تاریخ وفات راغب را (۵۰۲) نوشته است .

در ص ۴۶ سطر (۱۶) بعد از لفظ (ثانیاً) عبارت سقط دارد و صحیح ابن است « ثانیاً بحث در تأثیرات خارجی در لغت پس از اختلاط صاحبان آن باملز دیگر و کسب الفاظ و لغات و تعبیرات ایشان . ثالثاً بحث در محتویات و ثروتهای الخ » .

۷ - ص ۶۸ سطر آخر بعد از لفظ مجمع الفصحا این عبارت افتاده است « ولی ابن قول باروایت چهار مقاله نظامی عروضی که در ص ۲۴ ازین کتاب نقل کرده ایم تنافی دارد زیرا بنا بر روایت چهارمقاله ابوبکر ازرقی نزد طغانشاه بن الب ارسالان بوده است نه طغانشاه بن مؤید » .

۸ - ص ۷۴ راجع باحتمال صاحب المعجم که رودکی مخترع رباعی است این حاشیه از قلم افتاده است که « در تذکره دولتشاه سمرقندی اختراع رباعی بزمان صفاریان نسبت داده شده است و جوزبازی را پسر یعقوب بن لیث صفاری مربوط کرده است ملخص کلامش اینکه یعقوب لیث را پسر کوچکی بود که خیلی او را دوست میداشت و روز عیدی امیرزاده با کودکان جوزبازی و یعقوب تماشا میکرد - امیرزاده هفت جوز بکوانداخت و یکی بیرون جست و بعد از لمحّه بقهقري برکشت - امیرزاده از غایت ابتهاج بزبانش گذشت که (غلطان غلطان همی رود تالب گو) . امیر یعقوب را این کلام خوش آمده ندما و وزراء

را خواست که در آن تحقیق کنند . ابو دلف عجلې و ابن الکعب بانفاق مشغول تحقیق شدند و آنرا از بحر هزج یافتند و بتقطیع مصرعی مطابق آن نمودند و بعد از آن يك بيت ديگر بر آن افزوده آنرا دو بيتي نام نهادند و بعدها دو بيتي را رباعي نامیدند .

۹ - ص ۲۵۷ سطر (۱۲) حاشیه از طبع افتاده است « جرجي زبدان (شهرزاد) ضبط کرده و مطابق ضبط بعض محققين (شهربراز) صحيح است که از سرداران نامي زمان خسرو پرويز بوده است در ردیف سردار ديگر موسوم به (شاهين) و در تاريخ ايران فروغي (شهربراز) نوشته شده است .

۱۰ - داستان ايلیاد و ادیسه

هُمَر (Homère) یا بضبط مورخین عرب (اومیرس) از شعراي مهم قدیم یونان است - قدما او را شخص تاریخی میدانسته اند ولی در متأخرین اختلاف شده است برخی از متتبعین از قبیل: کازوبون فرانسوی (۱۶۱۴ - ۱۵۵۶) Casaubon) و وود انگلیسی (۱۶۹۵ - ۱۶۲۳) Vvood) و همدلن (۱۶۷۲ - ۱۶۰۴) Hedelin) کشیش اوبیائک (Aubignac) و اکوست ولف آلمانی (۱۸۲۴ - ۱۷۵۷) Valf) اصلا منکر وجود همر شده و او را شخص تاریخی ندانسته اند و برخی از قبیل گرگور نیلس (۱۸۱۶ - ۱۷۹۰) Gregor nitzsch) و مولر (۱۸۴۰)

۱۷۹۷ (Muller) عقیده منکرین را رد کرده اند و طرفین را دلائلی است که، از ایراد آنها صرف نظر کردیم. - بر فرض وجود در وطن و زمان او نیز اختلاف دارند وطن او را مابین چند شهر از آسیای صغیر گفته و زمان او را مابین قرن دوازدهم و هشتم قبل از میلاد نوشته اند و جمعی معتقدند که در اواخر قرن دهم یا اوائل نهم قبل از میلاد بوده است.

همر بنا بر عقیده موافقین مؤلف و ناظم چند داستان ادبی است که از همه مهمتر دو داستان ایلیاد (Iliade) و ادیسه (Odyssee) است - و بعضی معتقدند که این دو داستان بالتمام کار یک نفر مثل (همر) نیست بلکه عدّه زیادی از شعرا آنها را ساخته اند ولی اغلب سازنده ها آنها را بایکدیگر حفظ کرده و یکجا میخوانده اند داستان ایلیاد مهمتر از ادیسه و مشتمل بر شرح جنگهای یونان است با (تروا Troie) که قدیمآ ایالت یا شهر مهمی بوده است از آسیای صغیر - این داستان حاوی بیست و چهار سرود است که از قدیمترین اشعار یونانیان محسوب میشود و لفظ ایلیاد بقول بعضی ماخوذ است از ایلیون (ilion) که پایتخت مملکت تروا بوده است. - داستان ادیسه نیز مرکب از بیست و چهار سرود است شامل شرح وقایع مراجعت ادیسه بعد از جنگ تروا بیونان. در خصوص این داستان که بقول بعضی وقوعش چهار صد سال قبل از زمان همر بوده است چنین روایت کرده اند که در آن ایام پریام (Priame) پادشاه تروا بوده و وقتی پسرش موسوم پاریس (Paris) بواسطه انجام

مقصودی از تروا با سپارت مسافرت کرده و در آنجا مژمان منلاس (Ménélas) پادشاه اسپارت شده و اتفاقاً منلاس آنموقع در پایتخت حاضر نبوده است - پاریس دختر (بقول بعضی زن) منلاس موسوم به هلن (Hèlèn) را بفریب ربوده و از اسپارت فرار کرده و بتروا رفته است و آنها بیکدیگر دلبستگی پیدا کرده‌اند. - در تعقیب این واقعه یونانیها از در غیرت در آمده ب فکر انتقام افتادند و پادشاهان که از آنجمله شاهنشاه اکاممنن (Agamemnon) بود با هم اتحاد کردند و قشونی کشیده ده سال شهر تروا را محاصره نمودند و با اهالی آنجا جنگیدند ولی بواسطه اینکه مشرتی خداوند بزرگ یونانیها با اهالی تروا مساعدت داشت کاری از پیش نبردند تا اینکه بالاخره آشیل (Achille) از پهلوانان یونان که مادرش از ربه النوعها بود یکی از پهلوانان بزرگ تروا را که هکتور (Hector) نام داشت کشت و نعش او را در شهر گردانید ولیکن خود آشیل هم کشته شد و از آن پس در یونانیها ضعف پدید آمد و عاقبت تدبیری کردند باین طور که اسب چوبی ساخته در شکم آن سرداران خود شانرا جای دادند و غفله وارد شده شهر را گرفتند و آتش زدند و مردان را کشته و زنان را باسیری بردند و بکنیزی فروختند.

بعد از ختم جنگ و فتح تروا یونانیان با سرداران شان در مراجعت گرفتار طوفان شدیدی شده همه آنها غرق شدند جز بکنفر ادیس با اولیس (Ulysse) که از همه زیربکتر و چابکتر بود و پس از

زحمات بسیار بیوفان مراجعت نمود .

۱۱ - ودا Védas

در چند جا ازین کتاب نام (ودا) برده شده و الحق شایسته این است که خوانندگان ازین قسمت که اززرکترین یادکار های قدیم مذهبی و تاریخی و ادبی آرینهاست اطلاعی داشته باشند .

قومی در هندوستان بالغ بر دو بیست میلیون در اطراف و حوالی رود کنک متفرقند و شهر مقدس آنها شهر یتارس است که به (باب السماء) معروف است - آن قوم را (براهمه) گویند که دارای مذهب مخصوص هستند بقول بعضی - مذهب برهمنی تقریباً یازده قرن قبل از میلاد ظاهر شده و اصلش از مذهب قدیم ودی است که کتاب مقدس آن ودا میباشد .

کتاب ودا - قدیمترین یادکار زبان سانسکریت و یکی از کتب ادبی مهم دنیاست - لفظ ودا از کلمه وید (Vid) مأخوذ است که بمعنی دانش و فرهنگ و کشف و جستجوست - کتاب ودا بچهار قسمت منقسم میشود ۱- ریک ودا (Rig véda) که در حقیقت کتاب نعمات مذهبی است ۲- یاجور ودا (Yadjour véda) مشتمل بر رسوم و آداب مذهبی ۳- ماودا (Sama véda) که نتیجه و تلخیص مانندی است از دو قسمت اولی ۴- اتاراوان ودا (Ataraven véda) که مشتمل بر غرایب و عجایب مذهبی است

هریک از چهار بخش مذکور در مواقع معینه بواسطه شخص مخصوص قرائت میشود: قرائت ربك ودا بشخص خلیفه و یا جور برئیس قربانیدها و ساما بخطیب مخصوص و اناروان ودا یکی از رؤسای برامه اختصاص دارد. هر چهار قسمت ودا از نقطه نظر تاریخی و اهمیت ادبی برابر و راجع بیک زمان و یک زبان نیست بلکه دو قسم اول (ربك ودا - یا جور ودا) بر دو قسم دیگر هم از حیث تاریخ و هم از جهات دیگر تقدّم دارد - ربك ودا از یا جور هم مهمتر است - تاریخ تألیف ربك ودا را اغلب محققین مابین قرن ۱۴ و هشتم قبل از میلاد گفته اند و برخی بطور تعیین بقرن (۱۲ ق م) مربوط کرده اند و نسبت بربك ودا تاریخ تألیف اناروان ودا خیلی تازه تر است کتاب ربك ودا سرپا سرودها و ترانه های ادبی و مذهبی و حاوی قدیمترین داستانهای تاریخ نرّاد اری است - و بقول بعضی تمام ودا را سبصد نفر شاعر هندی تألیف کرده اند و خود هندو ودارا از کتب آسمانی و از آثار برهما میدانند و گویا قبل از وضع خط سانسکریت قسمت قدیم ودا سینه بسینه بطور نقل میگردیده است. عده دعوات و سرودهای مذهبی ربك ودا که رب النوعهای مختلف خطاب میشود هزار و اندی است یکی از دعوات و سرودها راجع به رب النوع اول آگنی (Agni) - (آتش) است که تمام مرد و زن متفقاً بقرائت آن پرداخته حرارت و نور آتش را سپاسگذاری میکنند. و بعد از آتش رتبه اندرا (Indra) است که حکم زوپیتر (Jupiter) یونان را دارد که بواسطه صاعقه مسلح و گاهی در فضا تیر شهاب پرتاب مینماید و بعقیده آنها در صورتیکه قدرت ویشنو (Vichnou) یعنی خدائیکه قبل از همه چیز موجود

بوده است همراه اندرا باشد تیتانها (titans) باجنود شیاطین را که رئیس آنها وریترا (Vritra) است بواسطه نیرشهاب و صاعقه باری فراری دهد. - اندرا نزد ایشان رب النوع کاینات جوئی باخدای جو و فرستنده باران و درخشاننده خورشید است. - یکی از سرودهای ربك ودا راجع به اندرا این است « ای اندرا ای قادر وقتی که میخواهی امواج را بحرکت در آورده در هر نقطه از هوا صفا بخشی ، در حالت نشاط که بساط سعادت ما را میکسترانی ، نوئی که وریترا را میزنی و برای ما اقیانوسی از باران میفرستی » الخ .

باز در یکی از نغمات اندرا را مخاطب ساخته چنین میگویند « ای اندرا ! ما متعلق بتو هستیم و اعماق ما برتست ، نغمات ما متوجه بتو ، نیاز ما بدرکاه تو ، آواز های ما برای توست ، قوت تو مانند آسمان منبسط و پشت زمین از هیبت عظمت تو خم گشته است » الخ .
 پس از اگنی (آتش) و اندرا (قوه قادره) رتبه ماروته (Marouté) یعنی خداوندان باد و سوریا (Sourya) یعنی آفتاب است که در دعوات خود از آنها استمداد می جویند .

در یکی از سرودها و دعوات آنها راجع بستایش (فجر) و استمداد از آن این مضامین است « فجر مانند يك مادر خانواده برای حمایت عالم حاضر گشته دیو شب را توقیف مینماید ، فجر ما را بنیایش میخواند از طلوع آفتاب بشارت داده عالم را غرق دریای نور میسازد ، ای فجر ! ای دختر آسمان ! طالع شو ! بیا و سراسر کیتی را نورانی کن ، برای ما

دوات و ثروت بیاور ، الخ .
چنانکه مکرر نوشته ام کتاب ودا بزرگترین و قدیمترین یادگار ادبی و تاریخی هندیهاست . - مدتها گذشته بود که هیچکس حتی که جکبان و محققین اروپا نتوانسته بودند از حقیقت این کتاب و این مذهب اطلاعی پیدا کنند .

تا اینکه بالاخره چند نفر از علمای انگلیس مانند ویلیام جونز (Villiam Jons ۱۷۹۴ - ۱۷۴۶ م) ، کولبروک (Col-brouk) ، ویلکنس (Wilkins) ، غیره در پی این کار برآمده با برهمه ارتباط یافتند و با جدیت و زحمت بسیار محل اعماد آنها شدند و ازین راه توانستند که از زبان و مذهب برهمه اطلاعی پیدا کنند .

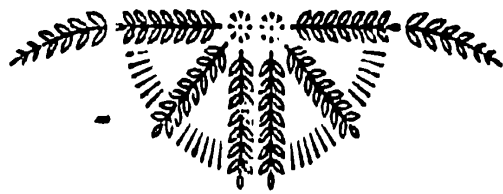
در ابتدا قوانین مانو (Manou) که از کتب نفیس مذهبی برهمه است بواسطه ویلیام جونز ترجمه و در کلکته طبع شد و پس از آن ماهابهارانه و رامیانا که مشتمل بر حماسه های ملی و اولی در حدود دو بیست هزار بیت و دومی در حدود پنجاه هزار بیت است بار اول در کلکته و بعد از آن در پاریس طبع شد . و اخیراً پورانا (Pourânas) بواسطه (M. h. wilson) انگلیسی و بورنوف (Bournouf) فرانسوی طبع شد .

تاکنون تمام وداها بطور کامل ترجمه و نشر نشده است . فقط ربك ودا بطور کامل و قطعانی از یاجور و اتاروان ودا ترجمه شده است

— ترجمه انکابوسی ریک ودا در اُکسفرَد (Oxforde) بواسطهٔ
 ماکس مولر آلمانی (Max müller ۱۸۲۳ - ۱۹۰۰) در
 ۱۸۵۴ - ۱۸۴۹ و یکی دیگر در همان شهر بتاريخ (۱۸۵۰ م)
 بواسطهٔ (M. h. wilson) و یکی دیگر در فرانسه در تحت عنوان
 ریک ودا با کتاب نغماتِ مذهبی که بواسطهٔ (M. langlois)
 صاحب‌منصب و عضو اکادمی فرانسه (۱۸۳۹ - ۱۹۱۲ م) ترجمه
 شده بود منتشر گشت . وفاضل مستشرق (M. em bournof)
 نیز راجع به دا مجموعه مفیدی تألیف کرده است . مجموعهٔ دیگر نیز موسوم
 به (Des védas) در تاریخ ۱۸۵۴ از طرف مستشرق سبایی
 دان فیلسوف فرانسه (M. barthélemy saint - helaire)
 (۱۸۰۵ - ۱۸۹۵ م) تألیف و منتشر شده . — M. pictet de-
 (larive) نیز در کتاب آریزهای قدیم قسمتی از ودا را درج کرده
 است — میشله قسمتی از مضامین اشعار و دارا بنظم در آورده است .
 این نکته خیلی قابل اهمیت است که گذشته از آداب و اصول
 مذهبی و زبان ودا و اوستا می بینیم که جزئیات دیگر این دو زبان و
 این دو کتاب بی نهایت بیکدیگر شبیه است بطوریکه با اندک ملاحظه
 میتوان دریافت که این دو زبان و دو کتاب (ودا - اوستا) حکم
 دو برادر شبیه بیکدیگر در یک خانواده دارد و دقت کامل در جزئیات
 این مطلب سر رشته بسی حقایق تاریخی و ادبی و مذهبی را بدست ما
 خواهد داد و الله الموفق .

سپاس خداوند را که جزء اول از رشته تالیف تقابل ما تمام و
هدیه ارباب ادب گشت .

تم الكتاب بعون الملك الوهاب



محض قدر دانی کوشزد قارئین میکنیم که خیلی از مدارک معتبر ما را از کتب فارسی
و عربی و فرانسه کتابخانه دولتی تبریز تهیه کرد و از مدیر این مؤسسه عام المنفعه آقای میرزا
علی اکبر خان صبیمی امتنان داریم که بدون مضایقه در دادن کتاب خیلی با کمک کرده اند

فهرست مطالب بخش اول

✽ از تاریخ ادبیات ایران ✽

صفحه	صفحه
۱۲	تعریف و موضوع و فائده ادب و ادبیات
۱۴	باصلاح قدم
۱۵	ادب درس و ادب نفس
۱۵	عقیده مؤلف در تعریف و موضوع علم ادب
۱۶	ارکان علم ادب
۱۶	علوم ادبیه و عده آنها
۱۶	وجه تقسیم بعضی علوم ادبیه را بدوازده علم
۱۶	تعریف علم صرف
۱۶	تعریف علم لغت

صفحه	صفحه
۶۳	۲۱
ارتباط انقلاب ادبی با انقلاب سیاسی	تعریف علم انشاء
۶۴	۲۲
تغییر علوم و آداب و صنایع بواسطه	تعریف علم محاضرات
۶۴	۲۸
اختلاط ملل با یکدیگر	تعریف علم تاریخ و قصص
X ۶۴	X ۲۸
شعر و نظم و نثر	تعریف علم انساب
۶۵	۲۸
تعریف نظم و اقسام آن در فارسی	تعریف علم مسالك و ممالك
۶۵	۲۸
تعریف نثر	تعریف علم احاجی و اغلوطات
X ۶۶	۲۹
فصیده و جهانی که در آن دخیل است	علم امثال
۶۹	۲۹
غزل	علم دواوین
۶۹	۲۹
تغزل	عقیده نکارنده راجع بعلم ادبیه
۶۹	۳۴
مقتضب یا محدود	مراد از ادب و ادبیات با اصطلاح اروپائیان
۷۰	
نسب و تشبیب	شعراى قدیم اسلامی و ادبیات با اصطلاح
۷۳	۳۶
رباعی یا (ترانه)	جدید
۷۴	۴۰
اختراع رباعی و اوزان آن	مراد از تاریخ ادبیات
۷۶	۴۱
فرق مابین رباعی و دو بینی	تاریخ لغت
۷۶	۴۵
مثنوی یا (مزدوج)	ارتقاء ادبیات و لغات
۷۷	۴۷
قطعه	عواملی که در ادبیات موثر است
X ۷۹	۴۹
مسمط	تأثیر محیط در ادبیات
۸۱	۵۶
ترکیب بند و ترجیع بند	تأثیر ترداد در ادبیات
۸۴	۵۷
محدثه و خطابه و کتابت از اقسام نثر	تأثیر احتیاج در ادبیات
۸۴	۵۷
نثر مرسل و مسجع	اختلاف ادبیات باختلاف زمانه
۸۵	X ۵۷
اقسام مشهور نثر بنا بر اصطلاح اروپائیان	اختلاف ادبیات بواسطه اختلاف
۸۶	۵۹
فصاحت سیاسی	استعدادات

صفحه	صفحه
۱۲۴	فصاحت محامات ۸۶
	رسائل ۸۶
۱۳۰	تعریف و حقیقت شعر و فرق آن بانظم ۸۷
۱۳۲	اقسام شعر مطابق تقسیم ادبای قدیم
۱۳۴	فارسی و عرب ۹۴
	اقسام شعر مطابق تقسیم اروپائیان ۹۵
۱۳۴	شعر قصصی - غنائی - تشبیلی ۹۶
۱۳۷	درام - تراژدی - کمدی ۹۷
۱۳۸	آغاز پیدایش شعر در اقوام و ملل عالم
۱۳۸	واحوالی که بر آن وارد شده است ۹۸
۱۴۲	شعر و موسیقی و رقص ۱۰۰
	وزن شعر ۱۰۲
۱۴۵	نظم و عروض فارسی امروزی ۱۰۶
۱۴۶	تاریخ پیدایش اقسام شعر ۱۰۸
۱۴۸	قدیمترین منظومات عالم ۱۰۹
	وجود اقسام شعر و نثر با اصطلاح قدما
۱۵۱	و متجددین در زبان فارسی ۱۱۰
۱۵۲	تقسیم تاریخ ادبیات ایران ۱۱۴
۱۵۴	دوره قدیم اول قبل از اسلام ۱۱۴
۱۵۶	زبان در دوره قدیم اول ۱۱۶
	زبانهای آری ۱۲۰
	زبان زند و سانسکریت ۱۲۲
	فصول مختلف اوستا
	دخول لغات تورانی و - میتیکی در
	زبان ایرانی
	ادوار مختلف زبان فارسی
	زبان فرس قدیم
	آثار فرس قدیم با کتیبه های دوره
	هخامنشی
	خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی
	دو کتیبه بیستون و نقش رستم
	فسمتی از ترجمه کتیبه بیستون
	فسمتی از ترجمه کتیبه نقش رستم
	نمونه از لغات و ترکیبات زبان فرس
	قدیم هخامنشی
	خط دردوره قدیم اول
	خط میخی پارسی
	کشف زبان فرس قدیم و قرائت
	خط میخی
	شعر دردوره قدیم اول
	نثر و تاریخ و خطابه دردوره قدیم اول
	علوم در دوره قدیم اول
	دوره فترت و انحطاط ادبی قبل از اسلام
	اسلام و تأثیر غلبه اسکندر و اخلاف
	او اشکانیان و در ادبیات ایران

صفحه	صفحه
۲۱۰	زبان و خط علوم و آداب در دوره اسکندری
	و اشکانی ۱۶۸
۲۱۱	خط پهلوی در دوره اشکانیان ۱۷۰
	دوره سوم قبل از اسلام یا عهد
۲۱۸	ساسانی ۱۷۶
۲۲۳	نهضت علمی ایرانی در دوره ساسانی ۱۸۰
	خط در دوره ساسانی ۱۸۶
۲۳۱	رسم الخط هزوارش و بازند ۱۸۸
۲۳۴	خط مانی - اوستائی - سفدی ۱۹۱
۲۳۸	هفت قسم خط فارسی از قول ابن مقفع ۱۹۲
۲۳۹	امتداد خط پهلوی تا بعد از اسلام ۱۹۴
۲۴۰	زبان در دوره ساسانیان ۱۹۶
۲۴۲	مبدأ پیدایش و وجه تسمیه زبان پهلوی ۱۹۷
۲۴۴	شعب مختلف زبان فارسی از قبیل دری
	و خوزی - سفدی و هروی و زاوی
۲۴۷	وسکزی ۱۹۹
۲۴۹	وجه تسمیه دری و اینکه چه زبانی
	بوده است ۱۹۹
	عقیده نگارنده در عده از زبانهای فارسی
	و تحقیق در زبان دری و پهلوی و غیره ۲۰۲
۲۵۱	زبان سفدی - زاوی - سکزی - هروی ۲۰۵
۲۵۴	نمونه از فہلوہات العجم ۲۰۶
	رواج زبان پهلوی تا بعد از اسلام ۲۱۰
	موسیقی در دوره ساسانی و اسامی الحان
	معروفه فارسی ۲۱۱
	اسامی سی لحن باربد از روی اشعار
	نظامی با تصحیح ۲۱۸
	شعر در دوره ساسانی ۲۲۳
	نمونه از اشعار پهلوی و تحقیق در
	اشعار آن عصر ۲۳۱
	تحقیق در شعر فارسی منسوب به رام گور ۲۳۴
	علوم در دوره ساسانی ۲۳۸
	طب و طبیعیات در عهد ساسانی ۲۳۹
	فلسفه و حکمت و منطق در عهد ساسانی ۲۴۰
	ریاضیات و نجوم و هیئت در عهد ساسانی ۲۴۲
	تحقیق در سال و ماه پارسیان قدیم ۲۴۴
	نثر و خطابه و تاریخ و حکم و امثال
	در دوره ساسانیان ۲۴۷
	نمونه نثر دوره ساسانی ۲۴۹
	کتب و مؤلفات ایرانیان قبل از اسلام
	تا حدود ۴۶ کتاب و تحقیق در آنها
	و تعیین آنچه بعد از اسلام به عربی
	نقل شده است ۲۵۱
	تاریخ کتاب کلبه و دمنه (در حاشیه) ۲۵۴

صفحه	صفحه
۲۸۰	تقسیم ادبیات و کتب پهلوی به سه قسمت
۲۸۱	مطابق قول وست
۲۸۳	صنایع و کتبه ها و ابنیه مشهور دوره
۲۸۵	ساسانی
۲۸۶	چار طاق سروستان — عبارت
۲۸۷	فیروز آباد
۲۸۸	طاق کسری و مساحت آن
۲۹۱	طاق بستان و حجاریهای آن
۲۹۲	آثار ساسانیان در شهر شاپور
۲۹۳	نقش رجب
۲۹۴	قصر شیرین — طاق ایوان — قصر
۲۹۸	شوشتر — قصر مشینا
۲۹۹	مجسمه شاپور — قالی بهارستان
۳۰۰	شرح راجع بایوان کسری و قالی
۳۰۱	بهارستان
۳۰۲	کتبه های ساسانی با ترجمه بعضی آنها
	کتبه حاجی آباد — کتبه نقش رستم
	کتبه نقش رجب — کتبه طاق بستان
	کتبه پایکولی
	قرائت کتبه های ساسانی — اسامی
	مستشرقین که در این راه زحمت
	کشیده اند
	۲۶۰
	۲۶۲
	۲۶۶
	۲۶۷
	۲۶۸
	۲۶۹
	۲۷۰
	۲۷۱
	۲۷۲
	۲۷۴
	۲۷۵
	۲۷۶
	۲۷۷
	۲۷۸
	۲۷۹
۲۸۰	حکما و دانشمندان و موسیقی دانان و
۲۸۱	صنم گران ایرانی قبل از اسلام
۲۸۳	انوشیروان — بزرگمهر
۲۸۵	برزویه طیب — ماربد
۲۸۶	مامشاد
۲۸۷	رامتین — نکبسا
۲۸۸	آزاد و ارچنگی — کوسان نوا کر —
۲۹۱	مانی نقاش
۲۹۲	مزدک
۲۹۳	بهرام کور
۲۹۴	اردشیر بابکان — از رباد ابن زرا
۲۹۸	دستان
۲۹۹	فرشاد شیر — جاماسب — فرهاد
۳۰۰	کوهکن
۳۰۱	زردشت و کتاب اوستا
۳۰۲	گانها
	نمونه از سرودهای گانها
	فصول و ندریداد
	بعضی مستشرقین که در راه حل مطالب
	و زبان اوستا زحمت کشیده اند
	منهب و تعلیمات زردشت

صفحه	خاتمه و ملحقات	صفحه
۳۰۸	تحقیق در تاریخ وفات راجب اصفهانی	
	تنافی قول مجمع الفصحا با روایت	
۳۰۹	چهار مقاله در خصوص ازرقی	
	تنافی احتمال صاحب المعجم با روایت	۳۰۶
	تذکره دولتشاه در خصوص مخترع	۳۰۷
۳۰۹	رباعی	استعمال شدن لفظ (هکرز) بمعنی
۳۱۰	هر و داستاد ایلباد و ادبسه	۳۰۸
۳۱۳	Védas وداها	۳۰۸
		تعمیق در رسم الخط (بلفرج)

غلطنامه

از خوانندگان مستدعیم که اغلاط ذیل را با آنچه در ضمن ملحقات اشاره شده است در کتاب اصلاح کنند و هر کجا که در مقابل خطا صواب نوشته نشده است بدانند آنجا زیاد است

مقدمه

صواب	خطا	سطر	صفحه
سیاس	سیاسی	۳	۱

در اسامی کتب صفحه آخر از مقدمه چون اغلب املاها غلط است این طور تصحیح شود

Grammaire Larive et Fleury.
 Brunetiere, Hist. de la littérature. française
 Brovne, A. literary Hist, of Persia از ترجمه
 Petit Larouse Grand Larousse.

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۸	بفضلیه	بفضیله	۲۲	۱۱	المحاضره	المحاضرة
۳	۱۹	الهیة	الهیة	۲۳	۶	باستانان	باستانی
۴	۲۱	اخبار	اخبار	۲۳	۹	بیدیهره کفتن	بیدیهره کفتن
۶	۶	اخلاقی	اخلاقی ذاتی	۲۳	۹	مجلسیها	مجلسها
۶	۱۰	یش	یش	۲۴	۱۰	شروط	شروط را
۸	۱۴	فلاسفه	فلاسفه	۲۵	۷	سنجر	ملکشاه
۸	۱۶	النبلین	التبیین	۲۵	۷	گروهه	گروهه
۹	۷	منضبط	منضبط	آخر	(۴۸۰)	(۴۸۵)	
۱۰	آخر	متوفی ۸۳۵ (۷۴۰-۸۱۶)		۲۹	۴	اجاجی	اجاجی
۱۴	۲	تنبه	تنبيه	۳۰	۱۱	همش	همش
۱۵	۱	فجزء	فجزء	۳۲	۳	بادسته	بادسته
۱۵	۲	خوشنویس	خوشنویسی	۳۳	۱	صرف-معانی	صرف-نحو-معانی
۱۵	۹	لفظ	لفظ را	۳۳	۱	عروض	عروض
۱۵	۱۰	مطابعه	مطابقه	۳۶	۴	جنبه	جنبه
۱۵	۱۰	شیئی	شیئی	۳۸	۱۲	حکمت	حکومت
۱۶	۴	۸- واما علم بدیع که	تابع معانی بیان است	۳۹	۱	مختصر	مختصه
۱۶	۷	۹- —	۸- —	۳۹	۷	عدم اصول	عدم رعایت اصول
۱۶	۱۴	نقل الشعر	نقد الشعر	۳۹	۱۰	ینجالیه	ینجالیه
۱۹	۱۹	طالقائی	طالقائی	۳۹	۱۷	۱۲۶۳	۱۲۶۴
۲۱	۱۰	که که که	که				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۰	۱۵	معروف ابران معروف	۷۷	۱۲	شعر جنس	جنس شعر	
		قرن هشتم ابران	۷۹	۱۵	شغروه	شغروه	
۴۱	۱۵	که بدان اشاره شد	۷۹	۱۸	میخواستہ	میخواستہ	
۴۵	۵	میآیند	۸۰	۱۵	خارزم	خوارزم	
۴۶	۲	تغیر	۸۴	۵	بنیه	بنیه	
۴۶	۱۱	شاملی	۸۷	۷	مقالاتی است	مقالاتی	
۴۶	۱۳	مستفہ	۸۸	۶	بست	نیست	
۴۶	۱۳	تغییرات	۹۰	۳	شاعرانہ	شاعرانہ	
۵۰	۱۷	زحمت	۹۱	۱۹	۲۰۵	۲۵۵	
۵۱	۱۴	ناہید	۹۳	۹	بوده است که	بوده است	
۵۳	۲	نداود			اشخاصی که		
۵۴	۸	وصل بیفکری	۹۶	۱۳	پرنکلس	پریکلس	
۵۵	۱۲	بخشیده	۹۸	۱	تمنلی	تمثیلی	
۵۶	۶	کلام	۹۸	۲	didactique	didactique	
۵۶	۱۰	عضلاتی	۹۸	۲	Fugitive	Fugitive	
۶۱	۱۰	استعدادات	۱۰۰	۱	غضب	غضب	
۷۴	۹	پنداشته است	۱۰۰	۸	الفاظ بطریق	الفاظ و بطریق	
۷۴	۹	مخترع	۱۰۳	۱۷	از تشخیص	در تشخیص	
۷۵	۴	که	۱۰۸	۱۵	همرو	همرو	

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۸				آخر ایلید وادیسه و دواو گاتا	۱۲۴	۱۰	میشو میشود
				- ایلید وادیسه و دواو گاتا	۱۲۵	۱۰	عمّا عمّا
۱۱۰	۴	قران	قرن		۱۲۵	۱۱	(۳۰۰ ق م)
۱۱۰	۶-۷	از عربهاست					(۳۰۰۰ ق م)
				عربی الاصل است	۱۲۸	۷	مشرقین رن
۱۱۱	۱۱	شاهنامه اوستا					مشرقین قرن
				شاهنامه اوستا	۱۲۹	۲	مدیا مدیها
۱۱۲	۲	اکثر	اکثر		۱۳۰	۱۰	مشرقین مشرقین
۱۱۲		آخر بشر	بشه		۱۳۱	۱۵	رباعی بابلی
۱۱۳	۵	وبازها	بازها		۱۳۲	۱۰	لهجه لهجه
۱۱۶	۳	بقای	بقایای		۱۳۲	۱۰	نتیجه نتیجه
۱۱۷	۱۰	اریائی	اروپائی		۱۳۲	۱۵	وجودهم هم وجود
۱۱۷	۱۵	لهجه (آبران)			۱۳۳	۱۳	علوم معلوم
				لهجه آبران	۱۳۴	۷	او آخر دوره او آخر آن دوره
۱۱۹	۹	بشعبه	شعبه		۱۳۴	۸	مسطوراست مسطورات
۱۲۱	۳	باشد	شد		۱۳۸	۷	اهمیت اهت
۱۲۱	۱۳	السنة	السنة		۱۳۸	۸	کتیبه کتیبه
۱۲۲	۷	سانسکریت	سانسکریت		۱۴۱	۱۷	دوزخ دروغ
۱۲۴	۴	العلمهائی	العملهائی		۱۴۱	۱۹	بیشتر بیشتر

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۴۴	۱۳	سانکریت	سانسکریت	۱۶۹	۹	بفراز اشکالی	
۱۴۵	۱۴	هخمنسیا	هخمنسیا			نفر از سلاطین اشکالی	
۱۴۶	۲	هخمنسیا	هخمنسیا	۱۶۹	۱۴	حقیقی	حقیقی
۱۴۷	۱۷	است	اند	۱۶۹	۱۷	مستبعدتو از ته اند	
۱۴۷	۱۷	اینکه	اینکه			مستبعد ندانسته اند	
۱۴۸	۱	حقیقت	حقیقت	۱۷۰	۱	یک چند	چند
۱۴۸	۲	بعلاوه	بعلاوه	۱۷۵	۷	معها	معها
۱۴۸	۱۰	راجع	و راجع	۱۷۶	۹	(۶۵)	۶۵۰
۱۵۰	۱۵	پاری	پارسی	۱۷۷		در حاشیه صورت محاسبه اینطور	
۱۵۲	۵	زرمی	زرمی			باید نوشته شود :	
۱۵۲	۱۶	در عالم	عالم			$1348 + 622 = 2000$	$1348 : 33 = 40$
۱۵۲	۱۷	قدیمی	قدیمه			(۱۹۳۰ = ۴۰ - ۱۹۷۰) و (۱۹۸۰)	
۱۵۳	۲	اخلاقی	اخلاقی	۱۸۳	۳	اد	ادبی
۱۵۵	۴	ایران است	ایران شده است	۱۸۳	۱۶	ناچار	ناچار
۱۵۵	۱۶	مینموده	مینموده اند	۱۹۰	۱	همان دوره	همان
۱۵۷	۱۵	آنها	آنها را	۱۹۱	۱۲	در خط	از دو خط
۱۵۸	آخر	بطلیموس	بطلیموس	۱۹۲	۳	آخری را	آخری
۱۶۶	۴	که	که	۱۹۲	۴	تبدیل	تبدیل یافته
۱۶۶	۱۷	سلوکیدی	سلوکیدی	۱۹۲	۱۱	بوده اند	بوده

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۹۲	۱۲	نوشته است	نوشته	۲۰۵	۱۰	فوهنك	فرهنك
		میشده است		۲۰۷	۱۰	درمن	ارمن
۱۹۴	آخر	بل	قبل	۲۰۷	۱۶	بسحا	بسحاق
۱۹۴	آخر	فارسي (رومی)		۲۰۹	۷	تراکيب	تراکيب
		فارسی و (رومی)		۲۰۹	۸	نظم	نظم
۱۹۶	۵	موبدان	موبدان	۲۱۲	۳	شخص برای سدانث	
۱۹۶	۱۷	(صدا)	(صیدا)			شخصی برای سدانث	
۱۹۷	۵	خونندكي	خوانندكي	۲۱۶	۱۰	نخت	نخت
۱۹۸	۱۰	(بارتاو)	(پارتاو)	۲۱۶	۱۲	سيز در سبز	سيز در سبز
۱۹۸	۱۳	بارهاو	پارهاو	۲۱۶	۱۶	نيمروز	نيمروز
۱۹۹	۳	فارسی کاهي	کاهي	۲۱۷	۹	ازادوار	آزادوار
۲۰۰	۶	اردشبر	اردشير	۲۱۷	۱۰	باخوز	باخرز
۲۰۰	۱۵	برادر	بردر	۲۱۷	۱۴	شهرروز	شهرروز
۲۰۱	۱	الحال	حال	۲۱۷	۱۶	چغانه پرده خرم	
۲۰۱	۱۳	معمو	معمول			چغانه ' پرده خرم	
۲۰۱	۱۳	داشته	داشته اند	۲۱۹	۵	حورشيد	خورشيد
۲۰۲	۱۷	درالتيجان	نقل از	۲۲۰	۱۰	سپاشان	سپاوشان
		درالتيجان		۲۲۰	۱۲	باز	بار
۲۰۴	۱	باينکه	باينکه	۲۲۴	۲	جمعی	جملي

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۴	۴	بود	بوده	۲۴۲	۱	خسرواینین	خسرواینین
۲۲۴	۱۳	نقی زاهه	نقی زاده	۲۴۲	۶	از قبیل	از قبیل
۲۲۴	آخر	آنها	آنها را	۲۴۲	۸	آشوریهها	از قبیل آشوریهها
۲۲۶	۱۸	آواز	آوازی است	۲۴۸	۱۸	اردشیر	از اردشیر
۲۲۹	۲	نشسته	می نشسته	۲۴۸	۱۹	تقدر وان	تختمو
۲۳۰	۳	میسود	میشود	- تقدروان تختموا			
۲۳۰	۱۹	نام	نام	۲۵۶	۱۳	و دیگر	که ضمن ده -
۲۳۱	۲	خواهم	خواهد	- سال آنرا در دو هزار بیت نظم کرده و دیگر			
۲۳۳	۱۸	bo	vo	۲۵۶	۱۸	و طبع	و در پاریس
۲۳۴	۶	یکانا	یکانا	- و مصر و بیروت طبع			
۲۳۶	۳	آن شله	آن شیرشله	۲۵۷	۱۲	شهر یزاد	شهر براز
۲۳۶	۱۲	تعبیر	تغییر	۲۵۸	۵	شتراباز	شتراباز
۲۳۸	آخر	با کسانی	با کسانی	۲۵۸	۷	بز کرد	یزد کرد
۲۳۹	۸	ساز	بساز	۲۶۱	۱۰	راجع	راجع
۲۳۹	۹	تاریجی	تاریخی	۲۶۳	۴	ایرینان	ایرانیان
۲۳۹	۱۸	تحصیل	تحصیل	۲۶۳	آخر	(دیگر)	(دیگر)
۲۴۰	۱	شعب	و شعب	۲۶۶	۱۱	در راه	در راه
۲۴۰	۶	نضرن	نضرن	۲۶۶	آخر	عنه	عنه
۲۴۱	۲۳	المنور	النور	۲۶۸	۱۱	بخسی	بخشی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۰	۶	میسارد	میسازد	۲۹۲	آخر	صحت مقام	
۲۷۰	۱۶	قسمت	قسمت	-	صحت این روایت	مقام	
۲۷۲	۱۰	زیرانواع	زیرانواع	۲۹۴	۱۷	مذاهب	مذهب
۲۷۳	۱۸	حجای	حجاری	۲۹۵	۸	(اسپتیاما)	(اسپتیاما)
۲۷۴	۲	راجع	بعضی راجع	۲۹۶	۶	۸۳ ق م	۵۸۳ ق م
۲۷۴	۴	(۷۵ - ۳۷ ق م)		۲۹۷	۳	کرداست	کرده است
-	-	(۵۵ - ۳۷ ق م)		۲۹۸	۱۶	وهشتوی	وهشتوی
۲۷۵	۵	د ایران	در ایران	۳۰۱	۲	یشت	یشت
۲۷۵	۷	اقتباس	اقتباس	۳۰۱	۹	روه	روزه
۲۷۵	۱۷	ص ۲۱۷	ص ۱۱۷	۳۰۱	۱۵	نفلسه	نفلسه
۲۷۶	۱۴	ولی	اولی	۳۰۵	۲	مانیبو	مانیبو
۲۷۷	۴	ساسانیان	ساسانیان (ص ۴۳)	۳۰۶	۱۰	عیر	غیر
۲۸۱	۱۴	بوه	بوده	۳۰۶	۱۰	بروایت	بروایت بعض
۲۸۲	۱۳	ب برزویه	باب برزویه	۳۰۹	۳	در ص	۶ - در ص
۲۹۰	۱۳	بعضی	بعض	۳۱۰	۱۱	é	è
۲۹۱	۱۸	کنید	کنند	۳۱۰	۱۵	۲۳	۳۲
۲۹۲	۷	کتاب	کتابی	۳۱۰	۱۶	اینطور	نصیح بشود
۲۹۲	۱۱	بعضی	بعض				

D'aubignac Hédelin

Wolf Valf ۱۷ ۳۱۰

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۱۰	۱۷	۵۷	۵۹	۳۱۵	۲	باري	باري باری میتواند
۳۱۰	آخر	راجع به مولر و تاریخ	۳۱۵	۱۳	ماروته	مارو	
		اور جوع شود به ص ۳۱۷	۳۱۵	۱۴	ts té		
۳۱۱	۱۵	بعض	بعضی	۳۱۶	۷	اینطور صحیح است	
۳۱۱	۱۶	پایتخت	پایتخت	William Jones			
		(بتحقیق یکی از اسامی شهر زروا)	۳۱۶	۸	اینطور نصیح شود		
۳۱۱	۱۹	me	m	Colebroohe			
۳۱۱	۲۰	pa	pâ	۳۱۶	۱۴	بهاراته	بهارا نا
۳۱۲	۴	n	ne	۳۱۶	۱۷	bo	bu
۳۱۳	۲	ودا	وداها	صفحه <td>سطر <td>خطا <td>صواب</td> </td></td>	سطر <td>خطا <td>صواب</td> </td>	خطا <td>صواب</td>	صواب
۳۱۳	۷	یتارس	بنارس	۳۱۷	۱	de	d
۳۱۳	۱۶	یا جور	یا جور -	۳۱۷	۲	mû	mü
		(و بضبط بعضی یاد زور)	۳۱۷	۱۰	he	hi	
۳۱۳	۱۷	Sâma Sama		◆◆◆			
۳۱۳	۱۸	اتاراوان	اتاراوان -	تمام شد به اهتمام کتابخانه			
		(و بضبط بعضی آنها رویدا)	۳۱۳	« ادبیه »			
۳۱۳	۱۹	Ataraven		۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۰۹			
		Atharavan					
۳۱۴	۱۲	هندو	هندوها				

